

(قلم و رفاه)

قلم و رفاه / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم / شماره ۳۹ / تیرماه ۹۷ / ۶۴ صفحه / قیمت ۵۰۰۰ تومان

تابستان داغ گرانی‌ها ویخ زدگی دستمزدها

دستمزد تعیین شده برای کارگران تا چه حد
می‌تواند پاسخگوی تاثیرافزایش قیمت‌ها
در زندگی آن‌ها باشد؟

جام جهانی: هزینه‌ها و سودها

جام جهانی فوتبال روسیه چه
هزینه‌هایی داشت و شرکت‌ها
چه سودی از آن بردند؟



پرونده‌ای درباره **توماس
پیگتی** به بهانه انتشار
ترجمه کتابش به فارسی

**اقتصاددان
نابرابری**



مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

**فعال در ایده پردازی، تولید
و انتشار انواع رسانه ها**

کارگزار تخصصی فعالیت های ارتباطی، اطلاع رسانی و رسانه ای حوزه رفاه و تامین اجتماعی

- طراحی، برنامه ریزی و مدیریت انتشار و توزیع نشریات
- ایده پردازی نوین در خدمات ارتباطات و اطلاع رسانی
- برگزاری همایش ها در سطوح سازمانی، ملی و بین المللی
- طراحی وب سایت سازمانی، ارتباطی، آموزشی و تبلیغاتی
- طراحی بسته های نرم افزاری اطلاع رسانی (چند رسانه ای)
- طراحی، ساخت و اجرای انواع بیلبورد و تلویزیون شهری
- ارائه خدمات تبلیغات هوشمند در فضای سایبری
- ایده پردازی و ساخت انواع فیلم های تبلیغاتی و مستند
- تهیه و تولید هدایای تبلیغاتی و آموزشی
- انجام انواع سفارشات هنری و گرافیکی
- طراحی و تولید بروشور و کاتالوگ
- طراحی و تولید انواع سررسید و تقویم
- عکاسی صنعتی و گزارشی

www.ahangeatiye.ir
Email: info@ahangeatiye.ir



نابرابری برای توسعه؟

«نابرابری» از جمله مهمترین موضوعاتی است که کشورها در سیاستگذاری رفاهی خود با آن روبه‌رو هستند؛ اینکه چه عواملی منجر به ایجاد نابرابری می‌شود؟ چگونه می‌توان نابرابری‌های ایجاد شده را کاهش داد؟ و چه نوع سیاست‌هایی باید اجرا شود که هم بتوان از افزایش نابرابری جلوگیری کرد و هم مناسباتی را در جامعه به وجود آورد که نابرابری‌زا نباشند. نظریه پردازان مختلف از رویکردهای گوناگون پاسخ‌های متنوعی به این سوالات می‌دهند. اقتصاددانان نئولیبرال، نابرابری را موتور محرک جامعه برای تحرک اجتماعی می‌دانند و نظریه پردازان توسعه‌گرا اعتقاد دارند نابرابری، مزایای رشد اقتصادی را از بین می‌برد و جامعه را صحنه جدال «همه علیه همه» می‌کند.

گزارش جهانی نابرابری در سال ۲۰۱۸ افزایش نابرابری در جهان را تایید می‌کند. همچنین پژوهش‌های «توماس پیکتی»، نویسنده کتاب‌های «سرمایه در قرن بیست و یکم» و «اقتصاد نابرابری» نشان می‌دهد خاورمیانه، که کشور ما نیز در آن قرار دارد، نابرابرترین منطقه جهان است. از سوی دیگر، نابرابری بین کشوری و درون کشوری (میان طبقات) روند رو به شدی را تجربه می‌کند.

مجموعه این عوامل نشان می‌دهد بر خلاف کسانی که در نظریات جدید هویتی و فرهنگی تلاش دارند وزن کمتری به نابرابری اجتماعی و نقش آن در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری اجتماعی رفاه ببخشند، هنوز این آسیب اجتماعی به قوت خود باقی است و می‌تواند نقش تاثیرگذاری را بر تحولات جوامع داشته باشد و بی‌جهت نیست که خاورمیانه طی دهه‌های اخیر همزمان «نابرابرترین» و «پر تنش‌ترین» منطقه جهان بوده است. اما ایران در این بین چه جایگاهی دارد؟ طی ماه‌های گذشته، خروج یکجانبه آمریکا از توافق برجام و همزمان با آن وجود بحران‌های به هم مرتبط متعددی که در کشور وجود دارد، ما را با شرایط جدیدی روبه‌رو کرده است. در وضعیتی که تولید ثروت بیش از هر زمان دیگری متکی به بازارهای مالی است و تولید صنعتی با موانع جدی روبه‌رو است و از سوی دیگر توان معیشتی نیروی کار در سایه آفتاب تموز تورم روند کاهنده‌ای را طی می‌کند، چگونه باید یک سیاست اجتماعی مناسب را طراحی کرد که ضمن رسیدن به یک رشد اقتصادی پایدار، اقشار و طبقات زحمتکش معیشت مناسبی داشته و نابرابری مابین طبقات، مزایای رشد اقتصادی را از بین نبرد. به بیان معروف دو تن از اقتصاددانان، «پیکتی» و «سمیرامین»، چگونه می‌توان به شرایطی رسید که نرخ سود سرمایه از نرخ رشد اقتصادی بیشتر نباشد تا انباشت سرمایه منجر به بی‌ثباتی و نابرابری نشود؟ و چگونه می‌توان شرایطی را ایجاد کرد که توسعه یک بخش از جامعه، منجر به توسعه نیافتگی بخش دیگر نشود؟

اینها سوالاتی است که می‌بایست به آنها اندیشید و در چارچوب یک گفت‌وگوی اجتماعی میان مسئولان، کارشناسان و منتقدان پاسخ مناسبی برای آنها یافت. آنچه مسلم است، فقط با «درک حضور دیگری» در ساحت اندیشه و عدم کتمان آمار و واقعیت‌های اجتماعی و روایی مستقیم و بی‌پرده با مشکلات است که می‌توان به این همگرایی نایل شد.

خسرو صادقی بروجنی، عضو تحریریه



به نام خداوند بخشنده و مهربان

• صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• مدیر مسئول و رئیس شورای

سیاستگذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

• سردبیر:

متین غفاریان

• تحریریه:

سینا چگینی، خسرو صادقی بروجنی

• مدیر هنری:

سید علیرضا میرزامصطفی

• صفحه‌آرا:

احسان نیک‌روان

• عکاس:

مرضیه براری

• حرفه‌چین:

اکرم خاکپور

• ویراستار:

کوروش اشرفی، آرش میرزایی

• ناظر چاپ:

علی توتونی

• با تشکر از:

بیژن رمضانی، ابراهیم باقری،

صولت فروتن

• همکاران این شماره:

نسرین هزاره مقدم، زهره افراز،

محمدرضا جعفری، آزاده شعبانی،

محمدصدرالفری، فرید شیرمحمد،

عاطفه رنگریز، فرشاد اسماعیلی،

علیرضا خیرآبادی، محسن زارع

بیدکی، سارامیرمبین، حسام

مناهجی، حمیدرضا علی‌نیا، امید

رستمیان، علی رحمانی، علی سالم

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصر

خیابان دوازدهم غربی

شماره ۲۲

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• صندوق پستی:

۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵

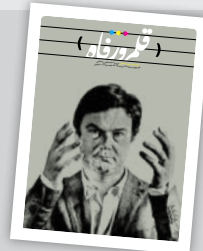
• چاپ:

هنر سرزمین سبز

نشانی مادر پیام‌رسان‌های فروش،
ایتا، آی‌گپ، گپ و تلگرام:

@ghlamrorefah

www.ghlamrorefah.ir



• قلمرو رفاه

• ماهنامه تحلیلی

• سال سوم / شماره ۳۹

• تیر ماه ۹۷

خبرتحلیل: تابستان داغ گرانی‌ها

با افزایش قیمت‌ها، دستمزد کارگران تا چه حد کفاف زندگی آن‌ها را می‌دهد؟ در این بخش ضمن بررسی این موضوع به گزارش نابرابری جهانی در سال جدید و افزایش نابرابری جهانی و همچنین بحران کم‌آبی در ایران پرداخته‌ایم.

مقاله: رفاه اجتماعی پیش شرط توسعه

در مطلب اصلی این بخش به این موضوع پرداخته شده که برنامه‌ریزی برای رفاه اجتماعی و بهبود شاخص‌های رفاه چه تاثیری می‌تواند بر توسعه کشور داشته باشد. مقالاتی در مورد راست‌آزمایی نرخ بیکاری در آمریکا، ۵۰ سالگی نظام بهداشت بریتانیا، رابطه کاهش جمعیت و پوپولیسم و تغییرات اقلیمی از دیگر موضوعات مطرح شده در بخش مقالات است.

راه‌حل: به کجا می‌رویم؟

بهبود وضعیت کارگران و سیاستگذاری برای آن ابتدا نیازمند آمار و اطلاعات درست و دقیق از وضعیت زندگی این قشر زحمتکش است. مقاله اصلی بخش راه حل به موانع اصلی این موضوع می‌پردازد و در ادامه بر حق سندیکا و حق کارشایسته تاکید شده و در مورد جواب آن در قوانین داخلی و بین‌المللی بحث می‌شود.

جهان: برند پولساز جام جهانی

جام جهانی فوتبال نه فقط یک اتفاق ورزشی بلکه عرصه‌ای میان‌رشته‌ای از پیوند اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع است. جام جهانی روسیه که به تازگی پایان یافت چه هزینه‌ها و سودهایی داشت؟ چه شرکت‌ها و سازمان‌هایی از این جام بهره‌مند شدند و اقتصاد جام جهانی دارای چه ماهیتی است؟

فرهنگ: اقتصاد نابرابری

توماس پیکتی نویسنده کتاب معروف «سرمایه در قرن بیست و یکم» در کتاب دیگر خود به نام «اقتصاد نابرابری» به بحث نابرابری و دلایل افزایش نابرابری در قرن ۲۱ پرداخته است. در بخش فرهنگ ضمن مروری بر این اثر، کتاب‌ها و فیلم‌هایی با موضوع سیاستگذاری و رفاه اجتماعی معرفی و بررسی می‌شود.



تابستان داغ گرانی‌ها یخ زدگی دستمزد‌ها

مرکز پژوهش‌های مجلس: هر ۱۰ درصد گرانی ارز به ۲ درصد تورم منجر می‌شود

با افزایش نرخ ارز، بسیاری از کالاها و خدمات با تورم فزاینده روبه‌رو شد. در این میان، آنچه مسلم است این است که دستمزد کارگران نیازمند حمایت جدی‌تر دولت است تا بتوان در مقابل موج جدید گرانی‌ها مقاومت کرد.

نسرین هزاره مقدم

روزنامه‌نگار

قیمت‌ها بالا رفته بلکه بسیاری از اقلام از سبد معاش خانوارهای فرودست و کم‌درآمد حذف شده، افزود: «اگر سبد معاش را به چند گروه خوراکی و آشامیدنی، آموزش، بهداشت، مسکن و تفریحات دسته‌بندی کنیم، متوجه می‌شویم در زیر گروه‌های مختلف، اقلام بسیاری حذف شده‌اند. از خوراکی‌ها که بگذریم، می‌بینیم در بخش آموزش نیز خدمات کمک آموزشی حذف شده‌اند. در حال حاضر یک خانواده کارگر چطور می‌تواند فرزندش را در کلاس تقویتی یا کلاس زبان یا موسیقی ثبت‌نام کند؟ در مورد بهداشت هم باید گفت خدمات درمانی با کیفیت دیگر نصیب کارگران نمی‌شود. به این مهم بیفزایید گرانی داروهای موجود و همچنین نایاب بودن برخی اقلام دارویی را. مثلاً داروهای OTC را هم از پوشش بیمه خارج کرده‌اند که این یعنی درمان رایگان در مراکز ملکی تأمین اجتماعی هم با چالش جدی روبه‌رو است.»

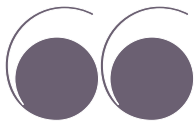
اما وخامت اوضاع تا چه اندازه است؟ «افقه» در تحلیل شرایط موجود با ابراز نگرانی شدید از آنچه رخ داده، می‌گوید: «کاهش قدرت خرید، قابل کتمان نیست و محدود به طبقه کارگر هم نمی‌شود، گرچه بیشترین فشار به این طبقه وارد می‌شود ولی طبقات متوسط به پایین در این اوضاع بسیار بیشتر در تنگنا هستند. تقریباً می‌توان گفت همه حقوق‌گیران، حتی کارفرمایان و تولیدکنندگان بخش خصوصی، البته نه رانته‌خواران و خواص وابسته به منابع قدرت و ثروت، تحت فشار هستند.» او معتقد است، کلید خروج از این بحران عمیق تنها در دست قوه مجریه نیست و باید بسیاری از معادلات در فضای کلان اقتصادی و همچنین سیاسی حل شود تا در نهایت «معیشت» به عنوان یک مولفه وابسته بتواند بهبود پیدا کند.

به گفته افقه، اگر این روند عام معیوب و ضربه‌زننده ادامه پیدا کند، اوضاع از این هم بدتر خواهد شد. در کوتاه‌مدت، تنها راه‌حلی که می‌تواند میلیون‌ها انسان را از خطر گرسنگی مطلق برهاند، ارائه خدمات حمایتی است.

او می‌افزاید: «برای ارتقای دستمزد به احتمال زیاد پتانسیل کافی موجود نیست ولی می‌شود روی ارائه خدمات حمایتی در

طبقه کارگر ایران در آستانه یک بحران بزرگ است. کارگران نیاز دارند دولت با ارائه خدمات حمایتی، آنها را از سقوط با شیب تند در سرانشیب بحران حفظ کند. اینها صحبت‌های مرتضی افقه (اقتصاددان و استاد دانشگاه) است. او به صراحت مدعی می‌شود اگر مشکلات و چالش‌ها در فضای کلان اقتصادی و سیاسی حل نشوند، هر چند هم بکوشند و وعده‌های دلگرم‌کننده بدهند، صیانت از معیشت مردم، بخصوص فرودستان جامعه به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نخواهد بود. او معتقد است مشکل فقط محدود به کارگران نیست، کارمندان، معلمان و پرستاران نیز در این فضای پر تنش چند ماه گذشته به شدت آسیب دیده‌اند؛ هر چند وضعیت حداقل‌گیران کارگری که با دستمزد یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومانی شورای عالی کار، امرار معاش می‌کنند، به مراتب بدتر است.

در روزهای پایانی اسفند سال گذشته با تکیه به یک معیار نه‌چندان قابل اندازه‌گیری، حداقل دستمزد کارگران پس از فراز و نشیب‌های بسیار، فقط ۱۹٫۵ درصد افزایش یافت؛ «تورم انتظاری» که با استناد به تورم تک‌رقمی آخرین روزهای اسفند ماه، حدود ۱۰ درصد در نظر گرفته شد، مولفه‌ای بود که با ارجاع به آن، دولتی‌ها و کارفرمایان از پذیرش سبد معیشت ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومانی به عنوان مبنای کار امتناع کردند و با پافشاری بسیار بر سر مواضع‌شان، در نهایت فقط به کمتر از ۲۰ درصد برای افزایش مزد رضایت دادند. هر چند پیش از این نیز اتکا به «تورم انتظاری» هیچ‌گاه نتوانسته تأثیر و ماندگاری کافی داشته باشد و همه ساله کمیت آن به اصطلاح لنگ بود، اما امسال در فضای مغشوش و به هم ریخته اقتصاد، بیش از همیشه ناکارآمدی خود را نشان داد. هنوز یک فصل از سال جدید نگذشته بود که «نا توانی معیشتی» هویدا شد. تا حدی که نه تنها ۲۰ درصد افزایش مزد منتفی شد و نتوانست تا حد لازم تأثیر بگذارد بلکه فاصله دستمزد با هزینه‌های حداقلی زندگی نیز بیش از پیش بیشتر شد. به گفته مازیار گیلانی‌نژاد (فعال کارگران فلز کار) فقط کافی است نگاهی به قیمت‌های اقلام ضروری بیندازید... وی با بیان اینکه نه تنها



دستمزد کارگران

پیش از این
نیز با اتکا به
«تورم انتظاری»
هیچ گاه نتوانسته
تاثیر و ماندگاری
کافی داشته
باشد و همه
ساله کمیت
آن به اصطلاح
لنگ بود، اما
امسال در فضای
مغشوش و به هم
ریخته اقتصاد،
بیش از همیشه
ناکارآمدی خود
را نشان داد. هنوز
یک فصل از سال
جدید نگذشته
بود که «ناتوانی
معیشتی» هویدا
شد.

و حمل و نقل را در نظر بگیریم، ۷۲ درصد افزایش نرخ سبد معیشت یا به طریق اولی، کاهش قدرت خرید داشته‌ایم. به عبارت دیگر، سبد معیشت که حدود ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان محاسبه شده بود، حالا بعد از ۴ ماه و اندی به ۴ میلیون و ۶۵۰ هزار تومان رسیده است. این تفاوت کمی نیست. یعنی همان سبد معیشت که شب عید با هزار مکافات ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان مصوب کردیم و در نهایت نتوانستیم دستمزد را به همان رقم حداقلی برسانیم، حالا نزدیک به ۵ میلیون تومان است. «او ادامه می‌دهد: «حتی اگر همان ۴۸ درصد کاهش قدرت خرید را مبنای قرار دهیم، باز هم سبد معیشت ۳ میلیون و ۹۹۶ هزار تومان است. یعنی ۴ هزار تومان از ۴ میلیون کمتر است. شما فاصله همین ۴ میلیون تومان با دستمزد یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان را محاسبه کنید، می‌شود ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان؛ این یعنی یک فاجعه تمام عیار.»

راهکار چیست؟

چالش اصلی این است که بتوان جمعیت انبوه مزدگیر را از سقوط در فقر مطلق نجات داد؛ بدون توجه به مولفه‌هایی که در فضای کلان اقتصاد مطرح است که بایستی به نحو مطلوب تغییر کنند، اما سوال این است: در سطح خرد چگونه می‌توان از بی‌ارزش شدن بیشتر دستمزد جلوگیری کرد؟ «فرامرز توفیقی»، تمکین شورای عالی کار به حکم ماده ۴۱ قانون کار یا همان پذیرش ضرورت تماس مزد با تورم و هزینه‌های واقعی زندگی را اصلی‌ترین راهکار می‌داند و در ادامه به دیگر راهکارهای ممکن جانبی برای حفظ قدرت خرید کارگران می‌پردازد: «تقویت پیمان‌های دست‌جمعی اهمیت دارد؛ هم در بالا بردن توان چانه‌زنی کارگران و هم در مورد تعیین دستمزد اصناف خاص، مانند خبازان، بایستی تعیین تکلیف این بخش از قانون کار و مقابله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار که ناظر به بند «ه» و «ج» ماده ۷۳ قانون برنامه پنجم است، مشخص شود. این کار خود می‌تواند به اصلاح ساختار روابط کار کشور و تقویت معیشت جامعه کارگری بینجامد.» توفیقی ادامه می‌دهد: «تقویت تعاونی‌های مصرف کارگری و اتحادیه‌های آنها برای افزایش قدرت خرید کارگران و کم کردن هزینه‌های توزیع، مهم است، اما متأسفانه این امر سال‌هاست به دست فراموشی سپرده شده است. در این میان، از راهکارهای دیگری هم می‌توان سود جست، مانند جایگزینی کالا به جای پرداخت‌های نقدی برای کاهش سطح تورم موجود و یا وضع عوارض و اخذ مالیات‌های جدید و موقت با هدف توزیع مجدد این درآمدها در بین طبقات ضعیف برای کم کردن فشار اقتصادی به آنها.» این فعال کارگری در پایان تأکید می‌کند: «انجام مطالعات میدانی و مشورت‌های لازم با سایر شرکای اجتماعی به منظور تعیین «دستمزدهای واقعی» برای کارگران که متناسب با هزینه‌های زندگی باشد، بسیار مهم است. برای اینکه مشکل فاصله مزد با هزینه‌های زندگی یکبار برای همیشه حل شود، باید این اتفاق بیفتد و مطالعات میدانی و دقیق انجام شود. هنوز به میانه سال نرسیده، ناکامی معیشتی مزدگیران به حد استیصال رسیده است. باید دید آیا دولت و کارفرمایان این بار حاضر هستند قدمی فراتر از قبول صرف واقعیت‌ها بردارند و برای بهبود نسبی قدرت خرید از دست‌رفته کارگران اقدامی صورت دهند و یا قرار است باز هم کارگران را با «نداریم و نمی‌توانیم» همیشگی مجبور به عقب‌نشینی کنند؟»

زمینه مواد غذایی، بیمه، مسکن و آموزش تأکید کرد.»

سرانجام تورم تک‌رقمی چه شد؟

اعداد و ارقامی که در روزهای گذشته منتشر شد، به درستی وخامت اوضاع را نشان می‌دهند. ۴۰ مرداد ماه، علی‌حدایی (عضو کارگری شورای عالی کار) از کاهش ۴۸٫۲ درصدی قدرت خرید دستمزد در سال جاری خبر داد و گفت: «تمایندگان کارگران در جلسه اضطراری شورای عالی کار، ناکافی بودن مزد و کاهش قدرت خرید را مطرح کرده و کارفرمایان نیز این واقعیت را به عنوان یک اصل قابل اتکا پذیرفته‌اند، اما هیچ راهکاری برای این مساله ارائه نکرده‌اند.» پذیرش دولتی‌ها و کارفرمایان شاید در نوع خود پدیده تازه‌ای باشد، اما باید قبول کرد این تمکین نظری به واقعیت فقط محصول شرایطی است که به مراتب از همیشه وخیم‌تر است. اگر پیش از این با استناد به آمارهای رسمی تورم برخی می‌توانستند ناکامی معیشتی و ناکافی بودن دستمزد را کتمان کنند، در حال حاضر تورم نجومی و غیرقابل پیش‌بینی، جایی برای کتمان باقی نمی‌گذارد. کار به جایی رسیده که حتی در برخی رسانه‌ها صحبت از تورم ۳۰۰ درصدی است. «افقه» در ارتباط با نرخ تورم در هفته‌های اخیر می‌گوید: «جیش تورمی اخیر غیرقابل انکار است، اما تورم ۳۰۰ درصد نیست. اگر نرخ ارز را به تنهایی معیار قرار دهیم، این نرخ قابل قبول است، اما بحث این است که هنوز افزایش نرخ ارز بر اقلام ضروری تا این اندازه تأثیر نگذاشته، بنابراین نمی‌توان گفت نرخ تورم ۳۰۰ درصد است. اما بدیهی است که نرخ تورم با رشد غیرمنتظره در حال افزایش است. محاسبات نشان می‌دهد در حال حاضر «تورم واقعی» حداقل ۱۰ درصد بیش از نرخ رسمی اعلامی دولت است. البته تورم جزئی در برخی بخش‌ها بیش از ۱۰۰ درصد هم بوده است. مثلاً در بخش مسکن در شهرهای بزرگ بیش از ۱۰۰ درصد افزایش قیمت داشته‌ایم.» وی تأکید می‌کند: «برای محاسبه نرخ تورم کلی باید کالاهای اساسی در وزن تأثیرشان ضرب شوند. ممکن است یک کالایی ۴۰ درصد افزایش قیمت داشته، اما تأثیر این ۴۰ درصد در نرخ تورم، فقط ۵ درصد باشد. می‌خواهم بگویم ممکن است میزان عددی تورم آنقدر هم هولناک نباشد، اما شرایط زندگی مردم به غایت بحرانی و هولناک است.»

از سوی دیگر، گفتنی است مرکز پژوهش‌های مجلس در تازه‌ترین گزارش خود درباره رابطه نرخ ارز و تورم اعلام کرد هر ۱۰ درصد افزایش نرخ ارز منجر به افزایش دو درصدی نرخ تورم می‌شود.

چه اتفاقی برای سبد معیشت افتاد؟

در روزهای پایانی سال گذشته، گروه کارگری شورای عالی کار، نرخ سبد معیشت حداقلی را حدود ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان تعیین کرد. در همان زمان هم مزد یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومانی با سبد معیشت، فاصله بسیار داشت. دستمزد کمتر از نصف سبد معیشت حداقلی بود، اما به گفته فرامرز توفیقی (رئیس کمیته مزد کانون عالی شوراهای اتفاقاتی که در هفته اخیر افتاد، این فاصله را به بیش از ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان افزایش داده است. وی اضافه می‌کند: «۴۸٫۲ درصدی که برای کاهش قدرت خرید دستمزد اعلام شده، بدون تغییر مولفه‌های تأثیرگذار در سبد معیشت، محاسبه شده ولی اگر تأثیر مولفه‌های تأثیرگذار در سبد از جمله مسکن، ارتباطات

مروری بر گزارش نابرابری جهانی در سال ۲۰۱۸

جهانی نابرابرتر

گزارش نابرابری جهانی توسط لابراتوار نابرابری جهانی (world inequality lab) تنظیم شده که مدیریت آن بر عهده برخی صاحب‌نظران نابرابری اقتصادی از جمله «توماس پیکتی» است و از سوی نهادهای مختلفی همچون مدرسه اقتصادی پاریس، برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) و برخی دیگر از نهادهای دولتی و غیرانتفاعی تامین مالی می‌شود.

ثروتمند جامعه از مجموع ۵ دهک پایین جامعه بیشتر شده و این وضعیت تا جایی پیش رفته که در سال ۲۰۱۵ سهم ۵۰ درصد پایین جامعه به ۱۳ درصد رسیده است (مقایسه کنید با سهم ۲۱ درصدی سال ۱۹۸۰) و سهم ۱۰ درصد ثروتمند جامعه به بیش از ۲۰ درصد درآمد ملی رسیده است (مقایسه کنید با سهم ۱۱ درصدی سال ۱۹۸۰). این موضوع در اروپا به ویژه اروپای غربی تا حد زیادی کنترل شده و حدود ۲ درصد بر سهم ۱۰ درصدی دهک اول افزوده و به همین میزان از سهم ۲۴ درصدی ۵ دهک پایین جامعه کاسته شده و به حدود ۱۲ درصد برابر ۲۲ درصد رسیده است.

بنابراین برآوردهای گزارش مذکور حاکی از وخامت اوضاع در آینده نابرابری جهانی دارد. راهکار برون رفت از وضعیت موجود و وضعیت قابل پیش‌بینی پیش رو، بر چند بخش استوار است: گزارش مذکور بر پایه شواهد نشان داده که مالیات تصاعدی ابزار مهم و کارآمدی برای مبارزه با نابرابری است. وجود نظامی که به ثبت اموال و دارایی‌ها و مالکیت افراد بر آن پیردازد، راهکار دیگری است که می‌تواند مانع از گریز مالیاتی، پولشویی و افزایش نابرابری در جامعه بیشتر شود.

بر اساس گزارش جهانی نابرابری سال ۲۰۱۸، وضعیت نابرابری در مناطق مختلف جهان به گونه‌ای است که اروپا کمترین میزان و خاورمیانه با بیشترین میزان نابرابری در جهان روبه‌روست.

شدت این نابرابری تا آنجاست در حالی که دهک پردرآمد در اروپا، تنها ۳۷ درصد درآمد ملی را از آن خود کرده، در خاورمیانه دهک مذکور حدود ۶۱ درصد از درآمد ملی را به خود اختصاص داده است.

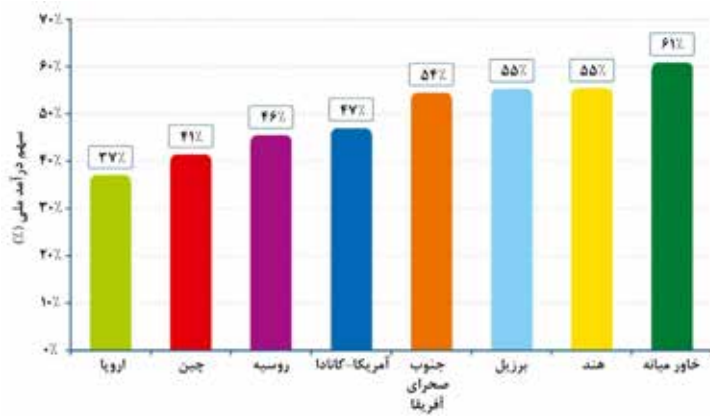
این نسبت در اقتصادهای نوظهور دنیا (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) از ۴۱ درصد در چین تا ۵۵ درصد در برزیل متفاوت است.

نکته تلخ و در عین حال عجیب‌تر ماجرا این است که خاورمیانه وضعیتی به مراتب بدتر از کشور هند (۵۵ درصد برابر ۶۱ درصد) دارد؛ در حالی که هندوستان با سنت نابرابری‌ساز «نظام کاستی» خود روبه‌روست و خاورمیانه فاقد چنین نظامی است.

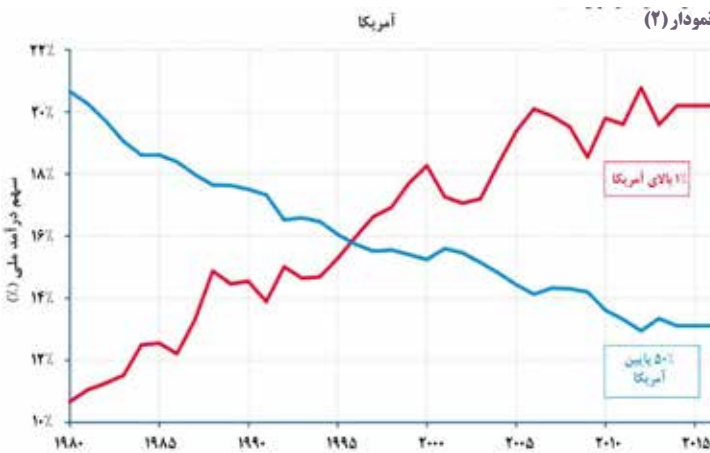
شواهد موجود در این پژوهش نشان می‌دهد که در چند دهه اخیر به طور کلی روندی افزایشی در نابرابری‌های جهانی تجربه شده است. شدت این روند در ایالات متحده بسیار زیاد بود، به نحوی که از میانه دهه ۱۹۹۰ سهم دهک



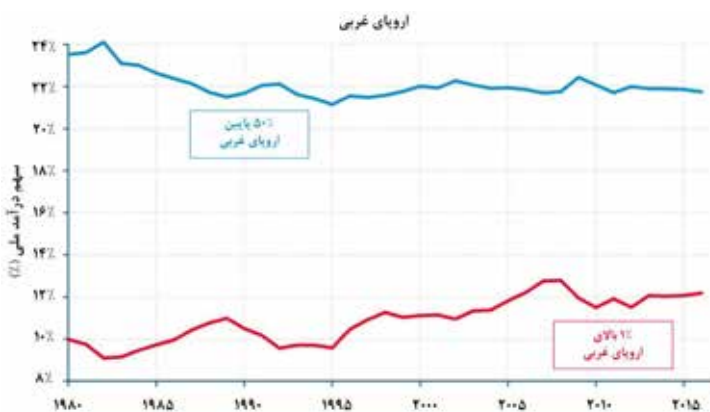
۷ نمودار (۱)



۷ نمودار (۲)



۷ نمودار (۳)



راهکار سوم ارائه شده در این گزارش، دسترسی برابر به آموزش با کیفیت است. در گفتمان عمومی بحث از دسترسی برابر به آموزش بسیار مطرح می شود اما در واقعیت اجتماعی فاصله های چشمگیر با آن وجود دارد. پژوهش ها نشان می دهد تنها ۳۰ تا ۳۰ درصد دانش آموزانی که والدین شان در دهک پایین جامعه قرار می گیرند وارد کالج می شوند، در حالی که ۹۰ درصد از افراد با والدین دهک بالای جامعه به کالج می رسند.

این موضوع نشان می دهد دسترسی برابر به آموزش در سطح جهانی چنانکه باید به وقوع نپیوسته و طبیعتاً کاهش سهم دانشگاه های دولتی و رایگان می تواند همین میزان از ورود طبقات ضعیف به دانشگاه را نیز به مخاطره افکند. دسترسی مناسب و دموکراتیک به آموزش نیز تا حد زیادی در کاهش نابرابری موثر است اما اگر همراه با سازوکارهای تضمین کننده درآمد مکفی نباشد، نمی تواند در این امر موفقیت قطعی داشته باشد. حمایت بهتر از کارگران در بدنه حکمرانی شرکتی و نرخ حداقل دستمزد مناسب می تواند سازوکار مهمی در این زمینه تلقی شود.

سرمایه گذاری ویژه دولت ها در راستای کاهش نابرابری به مثابه آخرین راهکار در این گزارش ارائه شده است. برای مقابله با نابرابری موجود و ممانعت از افزایش نابرابری لازم است تا دولت در حوزه آموزش، سلامت و حمایت محیطی سرمایه گذاری کند.

شاید بد نباشد بر این نکته نیز تاکید شود که افزایش کلی بودجه دولتی در یک حوزه به معنای سرمایه گذاری تلقی نمی شود و گاه بخش زیادی از آن صرف هزینه پرسنل و یا خدماتی می شود که فاقد بازدهی در آینده است؛ در اینجا مشخصاً اشاره گزارش مذکور به سرمایه گذاری است، نه افزایش هزینه.

در پایان این نوشتار، لازم است بر این نکته تاکید شود که توجه به شباهت زیاد میان کشورهای مختلف خاور میانه، بعید است وضعیت ایران امری کاملاً متمایز با سایر کشورهای خاور میانه باشد و تنها نکته قابل توجه در مورد کشورمان این است که اطلاعات مناسبی از وضعیت ثروت و دارایی مردم وجود ندارد و به همین دلیل تنها به داده های هزینه ای مرکز آمار توجه می شود. داده های مذکور نیز با خارج کردن افرادی که اجرای پیمایش را با دشواری روبه رو می کنند (یعنی حاشیه نشینان و کارتن خوابان و...) از دهک اول و ثروتمندان غیر پاسخگو از دهک دهم)، تصویر ناقصی از وضعیت توزیع درآمد و ثروت ملی ارائه می کنند. بنابراین تکیه بر ضریب جینی نمی تواند نکات چندانی درباره قطب های طبقات فرادست و فرودست بیان کند و به نوعی ادعای مذکور با گرایش به میانه و تحلیل وضعیت میان طبقات متوسط عرضه می شود.

بر این اساس لزوم توجه متولیان حوزه رفاه و تامین اجتماعی کشور به عنوان مدافعان عدالت به موضوع کاهش نابرابری ضروری به نظر می رسد؛ هر چند ممکن است بسیاری از زمینه ها و راهکارهای ارائه شده در این گزارش ذیل مسئولیت و اختیارات متولیان مذکور قرار نگیرد، اما دفاع در نظر و عمل از کاهش نابرابری بخش مهمی از وظایف مسئولان و مدیران حوزه رفاه اجتماعی کشور است.

مُقَصِّرانِ بُحْرانِ آب؛ مَرْدَمِ یا...؟

محمد رضا جعفری

پژوهشگر محیط زیست
و کنشگر اجتماعی

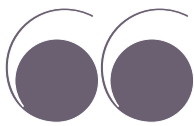
معضل کم آبی در کشور به مرزهای بحرانی خود رسیده و مسئولان در رسانه‌های رسمی، مردم را تشویق به مصرف کمتر و صرفه‌جویی بیشتر می‌کنند.

آیا بحران کنونی با کمک مردم در حوزه مصرف قابل حل است یا لازم است اقدامات بنیادی‌تر و زیرساختی در حوزه‌های دیگر تصمیم‌گیری و مدیریت انجام شود تا بحران آب تبدیل به یک بحران فراگیر اجتماعی نشود؟

وقتی «عبدالرضا رحمانی فضلی»، وزیر کشور، در مصاحبه با روزنامه کارگزاران با تأکید بر اینکه زمینه‌های تبدیل بحران آب به یک بحران اجتماعی بزرگ فراهم است، هشدار داد که تا پنج سال دیگر مهاجرت اقلیمی چهره ایران را تغییر می‌دهد، یعنی ما با مساله یا بحرانی مواجهیم که دامنه و شدت آن گسترده وسیعی از سرزمین و مردم را دربر می‌گیرد. ادامه صحبت‌های او، شمایی از این وسعت سرزمینی و شدت تأثیر گذاری بر حیات انسانی را ترسیم می‌کند. به گفته او، مهاجرت‌های وسیعی به مرکز و شمال ایران از مناطقی که با خشکسالی درگیرند، در حال شکل‌گیری است که با ادامه این روند تا پنج سال آینده چهره ایران از این نظر تغییر خواهد کرد. همچنین کشور در ۱۰ سال آینده با فاجعه‌ای بزرگ مواجه می‌شود. این هشدار از آنجا جدی احساس می‌شود که این سخن از زبان کسی بیرون می‌آید که دسترسی به آمارهای دقیق و احتمالاً محرمانه را دارد. جدیت ماجرا با هشدار رییس سازمان هواشناسی مبنی بر به خطر افتادن امنیت غذایی و افزایش بیماری‌ها به خاطر خشکسالی انباشته شده و سخنان معاون وزیر نیرو در مورد بروز خشکسالی مستمر در ایران پررنگ‌تر می‌شود. همچنین بر اینها می‌توان صحبت‌های وزیر نیرو را اضافه کرد که از وجود تنش کم آبی در ۳۳۴ شهر با جمعیتی بالغ بر ۳۵ میلیون نفر گفته بود و کمی بعدتر،

قطعی آب در دو شهر آبادان و خرمشهر، در کرانه کارون و اروند و بهمن شیر را شاهد مثال همه هشدارها کرد.

برای ترسیم مسیری که از بحران آب، شروع و به فاجعه‌ای بزرگ ختم می‌شود، ابتدا باید شرایط و روندی را موشکافی کرد که آب را اول به مساله و دوم به بحران تبدیل کرده است؛ روندی که در گذر سال‌ها بر شدت، دامنه و ناحیه تأثیر گذاری آن افزوده شده، مناطق وسیعی را ناپایدار کرده و گاه‌ها وضعیتی بی‌بازگشت را به وجود آورده است. اما اینکه آب همیشه مساله بوده، با توجه به میانگین بارش، قرار گرفتن ایران در ناحیه خشک و نیمه‌خشک، سرنوشتی طبیعی است. اما سرزمین ایران اعصار متناوبی را با این مساله سر کرده و زیست اجتماعی و اقتصادی خود را منطبق با شرایط اقلیمی خاص خود سامان داده ولی به یکباره، در مقایسه با تاریخ پیش از این، در کمتر از چهار دهه و شاید کمی پیش از آن، نشانه‌های بروز بحران آب و سرانجام فراهم شدن زمینه‌های بروز فاجعه‌ای انسانی به واسطه آب قوت یافته، دقیقاً بدان دلیل است که ما مجموعه انسان‌هایی با درجاتی از تأثیر گذاری، روندی را آغاز کرده و ادامه داده‌ایم که سرنوشت محتوم آن در یک طرف قهقرای سرزمین به واسطه فقدان آب است و در سوی دیگر طیف، «بی سرزمینی»، یعنی فقدان جای پای محکم بر زمین و از هم گسیختن همبستگی جمعی در مناسبات انسانی پایدار است. این «همه‌ما» مجموعه‌ای یکدست و همگن در فرایند نزول سرزمین نیست. بدیهی است ما بسیار بیشتر از توان منابع برای حفظ پایداری و استمرار، آب مصرف کرده‌ایم. از تمامی ظرفیت‌های بالقوه و موجود به شتابی برق آسا برداشت آب داشته‌ایم و به دنبال شیوه‌هایی نوین یا افسانه‌ای انتقال آب، ساخت سد، حفر چاه‌های عمیق، جذب سامانه‌های بارشی، اکتشاف آب‌های ژرف و باستانی و باروری ابرها رفته‌ایم بی آنکه



آمار و نمودارهای مصرف آب و انرژی بیانگر شاخص‌هایی است که نقش مردم را به حاشیه و مجموعه سیاست‌ها را در صدر عوامل موثر می‌نشانند

II

آمار مصرف ناشی از اختلافی است که بین نهادهای متولی و برخی کارشناسان بر سر سهم صنایع در گرفته است. عده‌ای بر این باورند که برخی حلقه‌های قدرت و ثروت منتفع از احداث صنایع سنگین و پر مصرف، با دستکاری آمار، نقش خود را در ایجاد بحران آبی پنهان می‌کنند. بر اساس همین آمار هم مصرف شهری کمترین مصرف را در حالی بین آب‌بران دیگر دارد که با هدر روی میانگین ۴۰ درصدی در شبکه‌های توزیع و آبرسانی مواجه‌ایم و از استفاده از آب خاکستری و باز چرخانی آب و تصفیه بیش از سه چهارم پساب‌ها غفلت شده است. تنها هنگامی می‌توان در شهرها مردم را عامل بیش مصرفی معرفی کرد که اقدامات همه‌جانبه فنی برای کاهش مصرف آب در نهادها، بخش‌ها و فضاهای عمومی انجام شده باشد. در کنار این چیدمان، فضاهای شهری و ایجاد فضاهای سبز باید متناسب با شرایط اقلیمی و وضعیت تنش آبی فعلی باشد. حرکت به سمت گرافیک شهری منهای چمن، گامی کوچک و موثر در گسترش با شعارهای فرهنگی مدیریت مصرف است.

آن عطش توسعه، آن نگاه قرن نوزدهمی به توسعه با کلان‌سازها، دودکش‌های عظیم و صنایع فولاد و نفت، با وسوسه پیشرفت، با نگاه کوتاه‌مدت جاه‌طلبانه، با دیدی منسوخ به رشد و ناآگاهی از مفهومی به نام توسعه پایدار و عدالت زیست‌محیطی، پشت درهای بسته، با بسته‌های مجهول توسعه‌ای، با نفوذ محافل قدرت و کاست‌های ثروت، به بهانه اشتغال و به بهای ارزانی نیروی کار و منابع طبیعی، مدیران مقتدر در نظام حکمرانی را به جنگ نظام هیدروشناختی سرزمین و به مصادف پایداری بوم‌شناختی فرستاد. ایجاد صنایع آب‌بر در کویر و فلات خشک و لاجرم بهره‌برداری از منابع آب‌های زیرزمینی و انتقال آب از سرچشمه‌ها، نتیجه‌اش رسیدن عمق چاه‌ها به ۵۰۰ متر است و رسیدن به آمار وحشتناک بیش از ۳۰۰ دشت ممنوعه طی ۵۰ سال. با این اوصاف است که ایران در فرسایش خاک و بیابان‌زایی رتبه یک در جهان می‌شود. آبی که بی مصرف به دریا می‌ریزد یا تبخیر می‌شود، تکیه کلام مدیرانی مدعی بود که با جعل اصطلاح آب مازاد، در سودای سلطه بر جهان و طبیعت، به بهره‌برداری بیش از ۸۰ درصدی منابع آب تجدیدپذیر دست زدند. نرم دنیا ۲۰ درصد است و در شرایط اضطرار تا ۴۰ درصد. آنان سهم طبیعت و اکوسیستم را نادیده گرفته و تاوانستند سد ساختند که در نتیجه آن ایستگاه پمپاژ و تعداد چاه‌ها به بیش از ۸۰۰ هزار حلقه رسید.

نتیجه: پدیده خشکیدگی و فرونشست زمین. عامه مردم اگر هم نقشی در ایجاد این شرایط داشته‌اند، ناشی از غیبت‌شان در فرایندهای تصمیم‌سازی و سیاستگذاری و همچنین در فقدان دموکراسی مشارکتی است. برخی مدیرانی که طی این سال‌ها از میزی به میز دیگر نشسته‌اند، اکنون با بحرانی شدن شرایط، در لزوم اتخاذ سیاست‌های فرابخشی رادیکال و با نیاز به عدول از شیوه منسوخ حکمرانی بر اقتصاد سیاسی و منابع طبیعی، خود را در جایگاه منتقد قرار می‌دهند و جایگاه خود در ساختار حکمرانی را به شکلی ماهرانه، بی‌آنکه گزند بر شمایل مدیریتی‌شان وارد شود، کتمان می‌کنند. سرنوشت ایران، پدیده بی‌سرزمینی و از دست رفتن حیات در بخش‌هایی وسیع، شوخی‌بردار نیست. انباشت بحران‌ها به آستانه تغییر سرنوشت‌ساز رسیده است. آنچه مشهود است، عدم امکان ادامه این وضعیت است.

لحظه‌ای ایستاده، فکر کنیم سرانجام این همه تولید آب و منابع جدید آبی چه خواهد بود؟ چرا تولید آب؛ نه مدیریت مصرف آب. اینجا گره‌گاه بنیادین در تعیین عوامل و تدقیق در مولفه‌های برساننده تنش و وضعیت بحرانی آب و فاجعه سرزمینی است. باید برگشت و آن مجموع «ما» را به عناصری تبدیل کرد که در نقش اساسی در ساختاری بازی کرده‌اند که دستاوردش هشدار از پس هشدار است؛ آن هم از سوی کسانی که باید در جایگاه متهم بنشینند.

برخی گفتارهای رسمی مدیریتی، به‌ویژه در این تابستان و قطعی مکرر برق و کمبودهای آب در نقاط مختلف، تلاش کرده به شیوه‌های مختلف عذر پیشامد وضعیت بغرنج فعلی را متوجه مردم، مصرف‌خانی و شهری کند و افکار عمومی را، در پهنه‌ای زبانی و نمادین، با وام گرفتن از گفتمان فرهنگی و با خطاب قرار دادن آنها، از روندی معنادار که منجر به ورشکستگی آبی، فقدان آب و خشکی و خشکیدگی سرزمین شده است، منحرف سازد. در صورتی که آمار و نمودارهای مصرف آب و انرژی بیانگر شاخص‌هایی است که نقش مردم را به حاشیه و مجموعه سیاست‌ها را در صدر عوامل موثر می‌نشانند. به باور نگارنده، دو مولفه اصلی را می‌توان در شکل‌گیری روندی منجر به تخریب محیط‌زیست بازشناخت؛ یکی در کی سطحی از توسعه به مثابه ساخت‌وساز کلان‌سازها و دیگری نگره‌ای که آب و منابع طبیعی را نه به چشم دارایی اکولوژیکی که به شکل کالایی کم‌بها و همیشگی در دسترس می‌نگرد. این دو نگرش را گفتمانی ایدئولوژیک و هم‌اوردطلب تقویت می‌کند که استقلال را در انزوا و خودکفایی در همه چیز و به هر نحو و اقتدار را در تحریم ذهن‌های کارشناسی غیر خودی می‌داند. این همپوشانی مولفه‌های فنی، نگره‌ای و ایدئولوژیک خود را تحمیل پروژه‌های کلان و گاه گزاف بر عرصه طبیعی کشور به شکلی ناپایدار کننده و مخرب نشان می‌دهد. بر همین اساس هم است که خودکفایی محصولات کشاورزی به رغم ناب‌خورداری طبیعی از بارش مناسب، عدم تناسب کیفیت و توپولوژی خاک و گستردگی با توان اعمالی بر زمین‌های زیر کشت در دستور کار قرار می‌گیرد؛ بدون توجه به اینکه کمی بیش از ۱۰ درصد اراضی کشاورزی ایران از مطلوبیت مناسب برخوردارند و حدود ۵۰ درصد از زمین‌های کشاورزی در مناطقی با مطلوبیت نامناسب قرار دارند، به طوری که بر خلاف الگوی جهانی، برای جبران افزایش کشت در زمین‌های با کیفیت متوسط، به جای کشت دیم، کشت آبی توسعه یافته است. در دنیا ۱۵ درصد کشت‌ها آبی است. این مساله خود را در مصرف به تعبیری ۹۰ درصدی و به عبارتی دیگر ۶۰ تا ۷۰ درصدی منابع آبی نشان می‌دهد در حالی که تنها ۲۰ درصد جمعیت کشور کشاورزند و سهم تولیدات کشاورزی از تولید ناخالص ملی فقط ۱۰ درصد است. تولیداتی با مصرف بالا و بازده کم، چیزی حدود یک چهارم میانگین جهانی، نه از بی‌کفایتی کشاورزان که از نبود آموزش، سرمایه‌گذاری در ارتقای تکنولوژی، تغییر و تعیین الگوی کاشت متناسب با کیفیت خاک و منابع موجود و از همه مهم‌تر برنامه‌ریزی برای کاهش مصرف آب. این‌ها در حالی اتفاق افتاده که ما با یک بوروکراسی عریض و طویل و ده‌ها نهاد موازی و مسئول و خیل برنامه‌ریز و کارشناس با مدارک عالی دانشگاهی در سمت مدیر و معاون و مشاور روبه‌رو بوده‌ایم؛ یک بوروکراسی روزمره ناکارآمد. اختلاف

رفاه اجتماعی پیش شرط توسعه اقتصادی

تجربه توسعه کشورهای شرق آسیا نشان
می‌دهد توسعه اقتصادی بدون گفتمان
رفاه اجتماعی ناممکن است

رابطه سیاست اجتماعی و توسعه اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم به طور رسمی به ادبیات آکادمیک حوزه علوم اجتماعی و اقتصاد وارد شد و تا مدت زیادی در نظام تصمیم‌گیری دولت‌ها، مباحث مربوط به رفاه اجتماعی به طور اخص و سیاست اجتماعی به طور اعم مطرح شده و آن نظام‌ها را با انتخاب‌هایی روبه‌رو کرده است. دولت رفاه پس از جنگ که توسط پیشگامانی چون «تیتموس و بورج» در انگلستان پایه‌گذاری شد، بیشتر به دنبال سیاست‌های رفاهی بود تا بتواند آثار سوء جنگ را بر اقشار مختلف اجتماعی به حداقل رساند. پس از آن، دولت رفاه و سیاست اجتماعی به منظور کاهش مصائب توسعه اقتصادی در غرب و بسیاری از کشورها به کار گرفته شد، خصوصاً از زمان محبوبیت و شایع شدن سیاست‌های کینزی این رویه ادامه پیدا کرد و دولت رفاه کینزی در بسیاری از کشورها همچون انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی برای تسریع روند توسعه اقتصادی به وجود آمد. اعتقاد رویکرد کینزی این بود که با ارائه مساعدت و مزایای اجتماعی در حوزه آموزش، بیکاری و سلامت موجب می‌شود نیروی کار همواره به صورت ذخیره باقی بماند و با ارائه مقرری به گروه‌های مختلف اجتماعی موجب خرید کالا از سوی آن اقشار می‌شود که این خود موجب تحریک تقاضاست و راه را برای عرضه بیشتر و در نتیجه تولید بیشتر کالا باز می‌کند به دلیل اینکه رویکرد کینزی

یکی از پیش شرط‌های توسعه اقتصادی را تولید انبوه کالا می‌داند. پس از شکست رویکرد کینزی و دولت رفاه برآمده از این رویکرد، ایدئولوژی نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۸۰ میلادی، ایدئولوژی غالب دولت‌های سرمایه‌داری شد و رفاه اجتماعی به رویکرد محدود «تور ایمنی» تقلیل پیدا کرد و سیاست اجتماعی از آن پس به مثابه مسکن‌های کوتاه‌مدتی نگریسته شد که به قیمت از دست رفتن توسعه مولد و پایدار بود. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که به مثابه کارگزاران اصلی نئولیبرالیسم بودند، دور شدن از خدمات اجتماعی توسط دولت‌ها را در قالب برنامه‌های تعدیل ساختاری به کشورهای در حال توسعه تجویز می‌کردند. اما در این مقاله به بررسی کشورهایی آسیای شرقی پرداخته می‌شود که روندی را برخلاف بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای در حال توسعه، به کار گرفتند و سیاست اجتماعی را نه در معنای محدود رفاه ترمیمی یا «تور ایمنی» بلکه به معنای گسترده‌تر آن به کار بردند و نتایج شگفتی در زمینه توسعه اقتصادی به دست آوردند. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا سیاست اجتماعی مانع و عامل اختلال توسعه اقتصادی است و یا عاملی است که می‌تواند توسعه اقتصادی را با شتاب بیشتر و با چهره انسانی‌تر به وجود بیاورد؟

تجربه کشورهای آسیای شرقی

در کشورهای آسیای شرقی، سیاست اجتماعی به معنای متفاوت از دنیای غرب دنبال شد و نهادها و سیاست‌هایی که در زمینه سیاست اجتماعی و امور رفاهی در این کشورها وجود دارد، سیاست اجتماعی را کاهش‌دهنده تنش اجتماعی و افزایش‌دهنده مشروعیت سیاسی می‌دانند که می‌تواند موجب فراهم کردن محیطی امن و باثبات‌تری را برای سرمایه‌گذاری بلندمدت فراهم کند. برای نمونه بنابر اعتقاد این کشورها می‌توان با کمک هزینه بیکاری الگوی مصرف را تعدیل کرد که این امر موجب تعدیل چرخه کسب و کار شده و می‌تواند محیط اقتصاد کلان را ثبات بخشد و با این کار سرمایه‌گذاری را افزایش دهد.

در کشورهای آسیای شرقی، سیاست اجتماعی در معنای گسترده به کار می‌رفت و علاوه بر اینکه نظام رفاهی این کشورها در دوره‌ای به دنبال آموزش رایگان، سلامت عمومی، مزایای بیکاری و حمایت درآمدی و بازنشستگی بود، یکسری سیاست‌های دیگر را نیز به معنای سیاست اجتماعی دنبال می‌کردند که برای نمونه می‌توان اصلاحات ارضی چون تعیین سقف برای مالکیت زمین و محدودیت‌هایی بر شرایط اجاره‌داری زمین را مثال زد. در اصلاحات ارضی که توسط کشورهای آسیای شرقی دنبال شد، مسائلی مانند تعیین سقف مالکیت زمین، محدودیت‌هایی بر شرایط اجاره‌داری به وجود آورد. برای نمونه فیلیپین توانست با اجرای این طرح زمین‌های جدیدی را به وجود آورد.

دومین نمونه از سیاست اجتماعی در معنای گسترده حمایت از اتحادیه‌های کارگری بوده و حتی کشورهایی مانند کره و سنگاپور که به رفتار خشن علیه اتحادیه‌ها معروف بودند، اقدامات حمایتی مانند انتصاب افراد شاخص اتحادیه در پست‌های دولتی، پوشش بیمه حوادث صنعتی برای کارگران و ارائه اولویت دادرسی برای دعاوی مربوط به

محسن زارع بیدکی

کارشناس ارشد
برنامه‌ریزی
رفاه اجتماعی دانشگاه
علامه طباطبائی



۸

رفاه اجتماعی

سیاست اجتماعی می‌تواند بنیان‌های اجتماعی لازم را برای توسعه اقتصادی فراهم کند. اقتصاد و توسعه اقتصادی دانش‌بنیان نیاز به یک جامعه سالم و نیروی کار با انگیزه دارد که می‌توان از طریق اقداماتی همچون بیمه‌های مربوط به کار و یا بیکاری و ارائه تسهیلات به نیروی کار بدین سمت حرکت کرد

لوکس نه تنها اهداف اقتصادی مدنظر بوده بلکه هدف مهم دیگر این قبیل اقدامات، افزایش همبستگی اجتماعی برای ایجاد محیط با ثبات اقتصادی بوده است. باید خاطر نشان کرد برخلاف آنچه در جو رسانه‌های عمومی و باورهای مرسوم جریان دارد، در کشورهای آسیای شرقی همواره فرهنگ مداراجویانه و صلح‌طلبانه غالب نبوده است. این کشورها بخصوص در قرن بیستم روزهای پر آشوبی را پشت سر گذاشته و سیاست‌های اجتماعی در معنای گسترده توانستند اثرات بسیاری از شورش‌های قومی و ملی را در این کشورها به حداقل رسانند و نهادها و سیاست‌های رفاه اجتماعی در این کشورها با هدف انسجام اجتماعی و ایجاد محیط باثباتی برای اقتصاد کلان به منظور سرمایه‌گذاری بیشتر انجام شد.

رفاه اجتماعی، پیش‌شرط توسعه

در پایان باید گفت سیاست اجتماعی می‌تواند بنیان‌های اجتماعی لازم را برای توسعه اقتصادی فراهم کند. یکی از ملاک‌های سرمایه‌گذاری خارجی برای انتخاب جامعه هدف، ثبات اجتماعی و سیاسی این جوامع است. چنانچه نشان داده شد، سیاست‌های اجتماعی که در برخی از کشورهای آسیای شرقی به کار رفته‌اند بدین منظور بوده تا مشروعیت نظام سیاسی را افزایش داده و محیط پایتیری برای سرمایه‌گذاری داخلی و یا خارجی فراهم آورد. همچنین سیاست‌های اجتماعی در زمینه‌هایی مانند آموزش، موجب بالا رفتن مهارت نیروی کار می‌شود. نیروی کار ماهر و آموزش‌دیده برای اقتصاد دانش‌بنیان امروز ضروری است. این امر در زمانی محقق می‌شود که اکثر نیروی کار آموزش‌دیده باشند و با توجه به شکاف درآمدی که در بسیاری از جوامع وجود دارد، این امر جز از طریق یک نظام رفاهی فراگیر میسر نمی‌شود. اقتصاد و توسعه اقتصادی دانش‌بنیان نیاز به یک جامعه سالم و نیروی کار با انگیزه دارد که می‌توان از طریق اقداماتی همچون بیمه‌های مربوط به کار و یا بیکاری و ارائه تسهیلات به نیروی کار بدین سمت حرکت کرد. تجربه کشورهای آسیای شرقی می‌تواند برای بسیاری از جریان‌های داخلی کشور که به دنبال خصوصی‌سازی آموزش و آموزش عالی هستند، درس بزرگی باشد و برای سیاست‌گذاران افق تازه‌ای را در زمینه سیاست اجتماعی فراهم آورد. در رابطه با نقش سیاست اجتماعی در توسعه اقتصادی، یک کار پژوهشی جامع و تطبیقی توسط نگارنده در جریان است که نتایج استفاده کشور‌های گوناگون را از سیاست‌های اجتماعی نشان می‌دهد که در زمان اتمام، گزارش آن منتشر خواهد شد.

سطح دستمزدها را در برنامه‌های رفاهی خود گنجانند. برنامه بعدی که می‌توان در مورد این کشورها نام برد، برنامه‌های عمومی مسکن است که در هنگ کنگ و سنگاپور به اجرا درآمد. این برنامه‌ها پس از دوره‌ای ناپایداری سیاسی در این کشورها در گرفت، به دلیل اینکه هر دو کشور با کمبود زمین روبه‌رو بودند. این برنامه‌ها توانست تنش‌های ناشی از مسائل قومیتی را به حداقل رسانند و موجبات سرمایه‌گذاری بلندمدت را در این کشورها فراهم آورد.

مالزی از نظر اجرای سیاست اجتماعی شرایط ویژه‌ای داشت. در این کشور، دو طبقه مالایی دارای تسلط سیاسی بودند و همچنین جامعه چینی‌ها که از نظر اقتصادی اوضاع بهتری داشتند اما تسلط سیاسی شان کم بود، یک تهدید عمده برای یکپارچگی ملی دیده می‌شدند. دولت مالزی طرح سیاست‌های اقتصادی جدیدی را به اجرا گذاشت و اقداماتی همچون سهمیه‌بندی آموزش عالی، سهمیه‌بندی مالکیت مشاع در کسب و کار را اجرا کرد. این برنامه‌ها موجب شد چینی‌ها صنایع معینی را در اختیار گیرند. همچنین دولت از کشاورزی خرد که تحت تسلط مالایی‌ها بود، حمایت کرد که موجب حفظ تسلط مالایی‌ها در این حوزه شد.

در کشورهایی مثل ژاپن و کره، نظام رفاه مشارکتی پدید آمد که یکی از ارکان مهم آن نظام اشتغال مادام‌العمر بود و دولت و بنگاه‌های اقتصادی می‌بایست اشتغال فرد شاغل را تا زمان بازنشستگی تضمین می‌کردند و موجبات مساعدت‌های بازنشستگی تا پایان عمر یک کارگر را فراهم می‌آوردند.

آخرین موردی که می‌توان از تجربه این کشورها در مورد سیاست اجتماعی نام برد، سیاست‌های محدودیت مصرف کالاهای لوکس بود که این یک سیاست اجتماعی در معنای گسترده آن است. این سیاست در کشورهایی مانند ژاپن و چین تایپه و کره به اجرا درآمد. هدف این سیاست، حمایت از تولید داخلی و کاهش تبادلات خارجی و محدود کردن واردات کالاهای سرمایه‌ای بود. همچنین از آنجا که مصرف کالاهای لوکس اثرات نامیشتی دارد و می‌تواند به همبستگی اجتماعی آسیب رساند، محدودیت این کالاهای در دستور کار این کشورها قرار گرفت. باید توجه داشت در بسیاری از زمینه‌ها نمی‌توان بین عرصه اجتماعی و عرصه اقتصادی تمایز دقیقی ایجاد کرد. سیاست‌های اجتماعی که در کشورهای آسیای شرقی به کار گرفته شد، در بسیاری از موارد با سیاست‌های اقتصادی یکی گرفته می‌شوند اما باید گفت در بسیاری از زمینه‌ها همانند محدودیت کالاهای



اولو پست با فقر است

انتخابات جدید مکزیک چه مسیری را
پیش روی این کشور می‌گذارد؟

«آندرس مانوئل لوپز اوبرادور» بعد از ۱۲ سال رییس جمهور منتخب مکزیک شد. اکنون دشواری‌ها آغاز می‌شود. پیروزی آندرس مانوئل لوپز اوبرادور در انتخابات عمومی اول جولای در مکزیک شگفت‌آور نبود، اما پیروزی اکثریت مطلق حزب جنبش بازسازی ملی (مورنا) و متحدانش که در رقابت‌های کنگره به دست آمد، شباهتی به نتایج پیشین نداشت. لوپز اوبرادور که به (AMLO) معروف است، در رکود انتخاباتی، ۵۳ درصد آرا مردم را به خود اختصاص داد. پیروزی (آملو) در روز یکشنبه با کاندیداتوری ریاست جمهوری او در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۲ مقایسه می‌شود؛ زمانی که رقابیش به سختی و با شک و شبهه می‌توانستند بر او غلبه کنند.



استیون النر



ترجمه: زهرافراز

به کسب اکثریت آرا برای تصویب همه تصمیمات مهم برطرف کند. پس از دو شکست در انتخابات ریاست جمهوری و حزب تازه تاسیس او، بعید به نظر می‌رسید (مورنا) بتواند کنترل هر دو جایگاه کنگره را به دست گیرد.

در ماه‌های بعد از مبارزات انتخاباتی، حمایت از کاندیداتوری (آملو) نشان داد (مورنا) شانس واقعی برای کسب اکثریت کرسی‌های کنگره را دارد. واکنش پایتخت (حاکمیت) در این رابطه بسیار بد و البته قابل پیش‌بینی بود. در ماه مه شاخص سهام مکزیک به میزان ۷,۶ درصد سقوط کرد که بزرگترین کاهش ماهانه در یک دهه اخیر بود. «جرج مارپسکال» سوییسی از مدیریت ثروت (UBS) به شبکه (NBC) توضیح داد: «انتظار داشتیم که او برنده شود اما او شاهد برگزاری کنگره با احزاب دیگر خواهد بود.»

این نگرانی بدون شک در ذهن ایجاد می‌شود که در تاریخ پنجم ژوئن، (آملو) در تلاش برای حل و فصل مشکلات کسب و کارهای برتر در پشت درهای بسته بود. شرکت‌کنندگان در این جلسه از جمله «جرمن لارای» میلیاردر بودند؛ کسی که مدیرعامل شرکت بزرگ (GrupoMexico) بود و از کارمندان اش خواسته بود تا علیه نامزد پوپولیس‌ت رای دهند، زیرا بر این عقیده بود که اگر او رای بیاورد، مشاغل آنها در معرض خطر قرار می‌گیرد. سخنگوی اتحادیه معادن معروف (Cananea) در شمال مکزیک مواضع تهدیدآمیز «لارا» را مورد هجمه قرار داد و از کمیسیون انتخاباتی خواست تا تحقیقات در رابطه با ارباب و نقض قانون اساسی مکزیک را بررسی کند. (آملو) این جلسه را سازنده توصیف کرد. لیست گسترده‌ای از سرمایه‌داران برجسته مکزیک که اعتبار دموکراتیک (آملو) را مورد سوال قرار دادند شامل «کارلوس اسلیم»، هفتمین فرد ثروتمند دنیا هم می‌شد که در جلسه حضور نداشت.

در طول مبارزات انتخاباتی (آملو) به طور موقت برخی اشخاص را خارج از کادر (مورنا) به عنوان مشاوران ارشد در زمینه‌های خاص سیاستگذاری منصوب کرد. این امر به عنوان بخشی از تلاش برای پیروزی یا خنثی کردن اقدامات جامعه کسب و کار قلمداد شد که به نظر موفقیت‌آمیز بود. در تلاش برای تعیین جنبه‌های مهم برنامه (آملو) بخصوص در حوزه سیاست اقتصادی، سخنگویان دولت او، موقعیت‌های فرموله شده‌ای داشتند که نسبت به آنچه (آملو) در گذشته پذیرفته بود اعتدال بیشتری داشت.

یکی از مشاوران اصلی و هماهنگ‌کننده برنامه‌های (آملو) صنعتگری به نام «آلفونسو رومو» بود که اکنون قرار است رییس کابینه رییس‌جمهور منتخب شود. رومو پیش‌تر با «اپوس دی» (سازمان محافظه کار کاتولیک) رابطه داشت

«ریکاردو آنایا» و «خوزه آنتونیو میاده» عقب‌تر از (آملو) بودند که به ترتیب ۱۶ و ۲۳ درصد آرا را کسب کردند. «آنایا» تحت ائتلاف به رهبری حزب اقدام ملی (PAN) و «میاده» از حزب انقلاب سازمانی (PRI)، منجر شد که مکزیک برای مدت ۷۱ سال تا سال ۲۰۰۰ و دوباره با ریاست جمهوری «نریکه پنیا نیتو» (۲۰۱۸-۲۰۱۲) به صورت یک سیستم تک‌حزبی شناخته شود.

مدت کوتاهی پس از نیمه‌شب دوم جولای (آملو) در سخنرانی پیروزی‌اش عنوان کرد که اولویت اول، فقر کشور است. او مشخص کرد برای منفعت عمومی، فقر اولویت دارند. همزمان پیشنهاد کرد دولت وی از دریافتی با نخبگان اقتصادی و احتمالاً سیاسی خودداری کند. در همین راستا، او نقش رسانه را برای عملکرد حرفه‌ای‌اش در طول انتخابات سال ۲۰۱۸ به رسمیت شناخت که این موضعگیری در تقابل با موضع دو انتخابات پیشین وی بود که در آنها رسانه‌ها را واسطه‌ای برای یک جنگ کثیف قلمداد کرده بود. به طور مشابه، او اذعان کرد «پنیا نیتو» در دوره انتخابات رفتار دموکراتیکی داشته و این اظهار نظر در تقابل با سایر اقدامات انتخاباتی (آملو) تاکنون بوده است.

کلمات صمیمانه (آملو) در دوم جولای خطاب به دشمنان اش را به دو صورت می‌توان فهمید. از یک طرف منعکس‌کننده لحن مداراچوینه او بخصوص در ماه‌های بعد از مبارزات انتخاباتی است و از سوی دیگر این واقعیت را آشکار می‌کند که گروه‌های نخبه مقاومت کمتری نسبت به نامزدی او دارند، زیرا او را تهدید بزرگی برای منافع خود در نظر نمی‌گیرند.

نتایج یکشنبه انعکاس اوج نارضایتی از پنیا نیتو و وضع سیاسی موجود مکزیک به نمایندگی دو حزب (PRI) و (PAN) بود. رسوایی‌های مختلف، رفتار غیراخلاقی پنیا نیتو و رهبری ضعیف، باعث شد ملت افزایش خشونت و اقتصاد بیمار را تجربه کنند. بین ژانویه سال ۲۰۱۵ تا مارس ۲۰۱۸ میزان قتل تقریباً دو برابر شد و ارزش واحد پول ملی مکزیک (پزو) به شدت افت کرد. توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) در طی دو دهه پس از تصویب آن مکزیک را گرفتار پیامدهای اقتصادی‌اش کرده است. محدودیت فرصت‌های شغلی داخلی و وابستگی بیشتر به واردات محصولات به جای تولید در داخل (می‌توان ذرت را به عنوان بهترین مثال مطرح کرد) می‌تواند به عنوان بخشی از پیامدهای این توافقنامه بر شمرده شود.

نتایج انتخابات کنگره اهمیت بخصوصی در پیش‌بینی استراتژی مدیریتی رو به جلو (آملو) داشت. بسیاری از نخبگان از اعمال تغییرات انقلابی از بالا به پایین (آملو) ترسیدند. در طول مبارزات انتخاباتی، (آملو) تلاش کرد تا این نگرانی‌ها را با تعهد



همانگونه که در
برزیل و دیگر
دولت‌های صلیب
سرخ دیده‌ایم،
افرادی که از
نظم موجود
دفاع می‌کنند
به محض اینکه
در یابند دولت‌های
چپ با مشکلات
جدی اقتصادی و
کاهش حمایت
سیاسی روبه‌رو
شده‌اند، بی‌ثباتی
و تغییر رژیم را
تقویت می‌کنند

واژ دولت‌های (PRI) و (PAN) پشتیبانی می‌کرد. رومو این اطمینان را داد که (آملو) برای موقعیت‌های بحرانی از مشاورانی خارج از (مورنا) کمک بگیرد. او همچنین افزود «همه‌ما در حال تغییریم و تمامی اینها یادگیری است.» رومو به طور خاص به دو موضوع بحث برانگیز پرداخت؛ یکی تعهدات قبلی (آملو) برای متوقف کردن خصوصی‌سازی صنعت نفت و دیگری توقف ساخت فرودگاه ۱۳ میلیارد دلاری مکزیکوسیتی که پیش‌تر از آن به عنوان ائتلاف منابع یاد کرده بود.

با این حال، مشاورانی مانند رومو این احتمال را در نظر می‌گیرند که (آملو) بر اساس هر دو طرح «پنیا نیتو» عمل می‌کند؛ به جای آنکه آنها را لغو کند. دولت قرار دادهای موجود را برای ریشه کن کردن فساد در هر دو مورد بررسی می‌کند. اما رومو گفت، اگر هیچ فساد در قرار دادهای وجود نداشته باشد، پروسه مناقصه ادامه خواهد یافت. در پاسخ نویسنده معروف چیگرا و شجاع (مورنا) به نام «پاکو ایگناسیو تایو دوم» اشاره کرد که موضع رومو با موضع حزب دربار خصوصی‌سازی در تضاد است و درخواست کرده به نام رومو صحبت کند.

به طور مشابه (ALMO)، «آلفونسو دورازو» را انتخاب کرد که قبلاً در دولت‌های (PRI) و (PAN) مشغول به کار و مسئول بخش امنیت شهروندان بود. در طول مبارزات انتخاباتی (آملو) پیشنهاد داد افرادی که قانون را نقض کردند، در صورت تعهد دادن عفو شوند تا از اقدامات جنایتکارانه آینده جلوگیری شود. «دورازو» به سرعت بیانیه (آملو) در خصوص عفو جرایم خشونت‌آمیز را رد کرد و به مردم اطمینان داد که تصمیمات کلیدی تنها بر اساس مصوبات کنگره و یک گفت‌وگوی ملی صورت می‌گیرد. همچنین او اشاره کرد دولت (آملو) به تعهدات بین‌المللی مکزیک در خصوص جنایاتی مانند آدم‌ربایی پایبند است. در نهایت، دورازو این وعده را داد که تمامی اقدامات شامل مشاوره به بستگان قربانیان خشونت مواد مخدر ادامه خواهد داشت. معیارهای دورازو ممکن است با تلاش‌های جایگزین برای کاهش جرم و خشونت مواجه شود. (آملو) اخیراً حمایت خود را از ابتکارات اسقف کاتولیک برای مذاکره با سلطان مواد مخدر در «گوئررو» برای کاهش خشونت ابراز داشت.

پیشنهاد عفو (آملو) یک پاسخ منطقی در برابر تلاش‌های ناکام نظامی برای مبارزه با خشونت مرتبط با فعالیت‌های مواد مخدر در مکزیک بود. سازمان «فلیپ کالدرون» (۲۰۱۲-۲۰۰۶) که جنگ مواد مخدر کشور را در سال ۲۰۰۶ راه‌اندازی کرد با کمک مالی ایالات متحده به عنوان بخشی از برنامه‌ای که با عنوان ابتکار «مریدا» شناخته می‌شود در سال ۲۰۰۸ آغاز به کار کرد. مریدا منابع مالی و تجهیزات را برای نیروهای مسلح و پلیس مکزیک افزایش داد و نیروهای نظامی مکزیک را وارد عملیات روزمره پلیسی کرد. این امر باعث افزایش نقض حقوق بشر و خشونت توسط نیروهای مسلح و همچنین کارتل‌های مواد مخدر شد؛ زیرا عضویت‌شان تقسیم شد، رقابت برای قدرت افزایش یافت و جریان‌های درآمدی‌شان متنوع گردید. (آملو) از تغییر جهت تلاش‌های دولتی برای تمرکز بیشتر بر جرایم داخلی و کم شدن قاچاق بین‌المللی مواد مخدر حمایت کرده است. استدلال اصلی او این است که شرایط تقریبی جنگ داخلی در مناطق مختلف کشور نیاز به تغییر اساسی در راهبرد را تایید می‌کند.

سیاست خارجی این منطقه به صورتی است که از ضرورت فاصله گرفتن از گذشته نزدیک اطمینان دارد. مسئول روابط



خارجی وزارت امور خارجه (آملو)، «هکتور واسکونسولوس» (پسر خوزه واسکونسولوس، شخصیت برجسته انقلاب مکزیک) وعده داد که از اصول تاریخی سیاست خارجی مکزیک حمایت کند. این بدان معناست، روابط عادی با کشورهایی که واشنگتن سعی در منزوی کردن آنها دارد، حفظ خواهد شد. در طول دو دهه گذشته، دولت مکزیک این سیاست را ابتدا با کوبا و اخیراً در رابطه با ونزوئلا کنار گذاشته بود. واسکونسولوس پیشنهاد بررسی مشارکت سربازان مکزیک در مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل را ارائه داد؛ فعالیتی که پنیا نیتو به منظور رسیدن به تصویر (رافائل دلا گارزا تالاورا دانشمند سیاسی) گسترش داد تا تصویری موفق از خود در افکار عمومی داخل و خارج کشور ایجاد کند.

حتی با وجود تعهدات واسکونسولوس در عدم مداخله در مسائل داخلی ونزوئلا، (آملو) خواستار آزادی رهبر مخالفان، «لوپولدو لویز» می‌شود؛ گرچه سیاست خارجی (آملو) از استقرار واشنگتن و متحدانش نگران باشد. «آندراس اپنهایم» سردبیر «میامی هرالد» ابراز نگرانی کرده که سیاست خارجی (آملو) نشان دهنده یک عقب‌افتادگی برای دموکراسی ونزوئلا است که گروه «لیما» به عنوان یک انجمن برای محکوم ساختن دولت ونزوئلا عمل می‌کند و شاید یکی از بزرگترین و فعال‌ترین اعضای آن را از دست بدهد.

(آملو) در طول رقابت‌های ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۸ انتقاد خود از (NAFTA) را ملایم‌تر کرد. در ماه ژوئن (آملو) به آنایا، میاده و پنیا نیتو برای رد تهدید ترامپ برای اعمال تعرفه‌های واشنگتن بر واردات فولاد و آلومینیوم ملحق شد و آنان در نهایت به مذاکره جداگانه‌ای بین کانادا و مکزیک روی آوردند. با این اوصاف، موقعیت او در نفتا همچنان بحرانی است. (آملو) گفته که ترجیح می‌دهد نفتا را ترک کند تا توافق بدتری را بپذیرد. در هر صورت، او بر این باور است که دولت باید تولید ملی را تقویت کند تا وابستگی خود را به محصولات ایالات متحده کاهش دهد. دولت او مسائل مربوط به مهاجرت و ساخت دیوار مرزی را در مذاکرات نفتا مطرح خواهد کرد.

در این میان، برخی از چپ‌های مکزیک از (آملو)، (مورنا) و حزب پیشین‌اش برای رها کردن مواضع



۱۱

توجه ویژه به فقرا

مدت کوتاهی پس از نیمه شب دوم جولای (آملو) در سخنرانی پیروزی‌اش عنوان کرد که اولویت اول، فقر کشور است. او مشخص کرد برای منفعت عمومی، فقرا اولویت دارند. همزمان پیشنهاد کرد دولت وی از درگیری با نخبگان اقتصادی و احتمالا سیاسی خودداری کند.

در حالی که برخی از چپگراها (آملو) را سوسیال دموکرات یا چپگرایی مرکزی توصیف می‌کنند، افرادی از طیف سیاسی مقابل هستند که برنامه او را منسوخ می‌دانند. چپگرایی سابق «خورخه کاستاندا»، هماهنگ‌کننده مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری «ریکاردو آنایا» به (آملو) انتقاد کرد زیرا بر این عقیده است که لوپز اوبرادور ناسیونالیستی منسوخ، مستبدی پیر، محافظه کاری دائمی و یارانه‌دهنده‌ای در همه حوزه‌ها است. با این حال، همه چیز به زمینه بازمی‌گردد. از زمان سقوط دیکتاتوری‌های واقعی در آمریکای جنوبی در دهه ۱۹۸۰ هیچ مدل اقتصادی موفق‌تری در منطقه ثابت نشده است. انتخاب (آملو) در جهانی که تحت سلطه نئولیبرال‌ها و طرفداران جناح راست است، امید و فرصت‌هایی برای پیشرفت مکزیک و سایر نقاط را فراهم می‌کند.

همزمان (آملو) برای متقاعد کردن نخبگان قدرتمند در تلاش است تا نشان دهد که او نماینده یک تهدید سیستماتیک برای آنها نیست. همانگونه که در برزیل و دیگر دولت‌های صلیب سرخ دیده‌ایم، افرادی که از نظم موجود دفاع می‌کنند به محض اینکه در یابند دولت‌های چپ با مشکلات جدی اقتصادی و کاهش حمایت سیاسی روبه‌رو شده‌اند، بی‌ثباتی و تغییر رژیم را تقویت می‌کنند. تنها پاسخ موثر به این امر بسیج بخش‌های مردمی است؛ همان بخش‌هایی که یک دولت نفی‌کننده تغییر و اصلاحات ملی‌گرایانه و مردم‌سالارانه هیچگاه قادر نخواهد بود که روی آن حساب باز کند.

رای اکثریت به دست آمده توسط (آملو) و ائتلاف (مورنا) در یکم ژوئیه عملکردها را به نفع تغییرات مورد نظر مکزیک تسهیل می‌کند. با این وجود، گفتمان طرفداران نظام سیاسی مستقر معتقدند نظام فدرال مکزیک به یک اکثریت در سطح دولتی نیازمند است (و ائتلاف مورنا فاقد آن است) که قادر به اجرای قانونگذاری در سطح گسترده باشد. مطمئنا نظارت از سوی کنگره مفید خواهد بود، اما تضمین‌کننده این نیست که (آملو) بتواند انتظاراتی را که او برای مکزیک‌ها ایجاد کرده و آنها در یکم جولای با ایمان به او رای دادند، برآورده سازد.

قبلی چپگرایانه انتقاد کردند. گروه‌های چپ مانند حزب «تروتسکیست» (Izquierda Revolucionaria (IR)) (مورنا) برای اتحاد با سازمان‌های شبه نظامی و افراد غیرمستقل در همه احزاب انتقاد کرد. با این وجود، (IR) از اعضای خود درخواست کرد تا در (مورنا) کار کرده و پشتیبانی حیاتی خود را از (آملو) حفظ کنند.

همانطور که من در شماره تابستان سال جاری در مجله (NACLA) نوشتم، اکثریت افراد تندرو در (مورنا) با وجود ملاحظات که داشتند و خود را چپگرایی می‌دانستند، از (آملو) پشتیبانی کردند. «خورخه ورازا» یکی از محققان برجسته مکزیک در حوزه مارکسیسم به من گفت «اعضای چپ (مورنا) احساس می‌کنند زمان حکمرانی لوپز اوبرادور فرا رسیده است».

آنها از شجاعت او برای رد تلاش‌های (PRI) و (PAN) جهت ایجاد یک اجماع ملی در جهت پیشبرد یک برنامه نئولیبرال استقبال کردند. استیلای محافظه کار در سراسر جهان و رکود ناشی از دولت‌های صلیب سرخ در این منطقه بدون شک (آملو) را تحت تاثیر قرار داد تا دست از لفاظی بردارد و بتواند نامزد تاثیر گذاری در مکزیک باشد. دقیقا به همین دلیل است که پیروزی (آملو) را نمی‌توان دست کم گرفت، زیرا با روندهای انتخاباتی در جاهای دیگر مقایسه می‌شود. گرچه بعید به نظر می‌رسد (آملو) اصلاحات نئولیبرال را که بیشترین تاثیر را در دولت پنیانیتو داشت، لغو کند اما طرح او برای اعمال تغییرات گسترده می‌تواند تحقق یابد.

برای مثال، لغو قرارداد با شرکت‌های نفتی چندملیتی (یا شرکت‌های ساختمانی که در فرودگاه مکزیکوسیتی فعال هستند) که قوانین و منافع ملی را نقض می‌کنند یا در بر دارنده عناصر و منافع شایدانه متخلفان نئولیبرال اند که آن را حقوق مقدس سرمایه خصوصی در نظر می‌گیرند. به علاوه، امتناع (آملو) از تایید محکومیت بین‌المللی دولت‌های کوبا و ونزوئلا راه طولانی در جهت تضعیف مداخله گرایی است که دولت ترامپ به وجود آورده است. پیشنهاد عفو (آملو) و حمایت از کاهش خشونت با حذف طرح ابتکاری مریدان نشان‌دهنده ادعای حاکمیت ملی است که مکزیک را از غول شمالی دور می‌کند.

از قوام واقعی اقتصاد آمریکا

۲۱،۵ درصد بیکاری، ۱۰ درصد تورم و رشد اقتصادی منفی ارقام حقیقی اقتصاد آمریکا است اما در رسانه‌ها این ارقام بسیار کمتر اعلام می‌شود

هر بار که رسانه‌های غالب «ارقام شگفت‌انگیز اقتصادی جدید» را در بوق می‌کنند، دچار ریشه می‌شوم. بله این درست است که ارقام اقتصادی از زمان ورود «دونالد ترامپ» به کاخ سفید اندکی بهتر شده، اما تصویر اقتصاد شادی که رسانه‌های غالب هر لحظه برای همه ما به تصویر می‌کشند، کاملاً بی‌معنا است. همانطور که خواهید دید، اگر اعداد درست استفاده شود، تمامی ارقام اقتصادی اصلی ما مطلقاً افتضاح است. البته می‌توانیم به چرخش اقتصادی بزرگی برای آمریکای دونالد ترامپ امیدوار باشیم، اما مشخصاً اکنون در آنجا نیستیم. «جان ویلیامز» اقتصاددان از سایت «شادو استاتوس» در حال ارزیابی این است که اگر اعداد درستی در طی سال‌ها استفاده می‌شد، ارقام مهم اقتصادی ما چگونه خواهد بود. او شهرت بی‌نظیری در دقت در مساله دارد، از نگاه او به نظر می‌رسد اقتصاد آمریکا برای مدت طولانی در دوران کساد و یار کود قرار گرفته است.

حقیقت این است که از زمان آخرین کساد بزرگ درصد جمعیت مشغول به کار به ندرت تکانی جزئی خورده است. بنابر اظهار «جان ویلیامز»، اگر ارقام درست مورد استفاده قرار گیرند، امروز نرخ بیکاری عملاً به ۲۱،۵ درصد می‌رسد.

همانطور که مکرراً توضیح داده‌ام، سال‌ها است که دولت به سادگی دسته‌بندی جمعیت را از «رسمای بیکار» به دسته «بیرون از نیروی کار» تغییر داده است.

اگر ما از ارقام منتشره شده دولت استفاده کنیم، حدود ۱۰۲ میلیون آمریکایی در سن کار هستند که در حال حاضر شغلی ندارند. این رقم بالاتر از هر رقمی در دوره آخرین کساد است. ما فریب خورده‌ایم. در آیداهوی جنوبی دوستی دارم که مهندس نرم‌افزار آموزش دیده‌ای است و به مدت دو سال بیکار است. اگر نرخ بیکاری واقعاً ۳،۸ درصد است، پس چرا او نمی‌تواند شغل مناسبی بیابد؟

دلیل این اختلاف چیست؟

بیا بید بحث را با بیکاری آغاز کنیم. به ما گفته می‌شود نرخ بیکاری در ایالات متحده در حال حاضر «۳،۸ درصد» است، یعنی پایین‌ترین نرخ بیکاری «تقریباً در ۵۰ سال گذشته». در حمایت از این ادعا، رسانه‌های مسلط بی‌وقفه در حال انتشار مقالاتی هستند که ادعا می‌کند چقدر اوضاع فوق‌العاده است. برای مثال، نوشته زیر مقاله متاخری در نیویورک تایمز است با عنوان «کلمات در توصیف ارقام خوب اشتغال به پایان رسیده‌اند».

سوال اصلی در تحلیل ارقام اشتغال ماه می که روز جمعه انتشار یافت این است آیا برای کلمه «خوب» مترادف‌های کافی در خزانه لغات جهت توصیف مناسب این ارقام وجود دارد؟ برای مثال، کلمات «عالی» و «باشکوه» درخور این توصیف‌اند. زمانی که اقتصاد آمریکا به رگم اینکه ۹ سال به نهایت گسترش رسیده، ماهیانه ۲۲۳ هزار شغل ایجاد می‌کند و هنگامی که نرخ بیکاری به ۳،۸ درصد کاهش می‌یابد، یعنی پایین‌ترین رکورد در ۱۸ سال گذشته، اینها اصطلاحاتی درخورند. آیا این شرایط عالی به نظر نمی‌رسد؟ اگر ارقامی که استفاده کرده‌اند صادقانه بود، شرایط عالی به نظر می‌رسید. البته

مایکل استایدر



ترجمه:
حمید رضاعلی‌نیا

به هر حال اگر شما در منطقه «بویس» زندگی می‌کنید و در پی مهندس نرم‌افزار با کیفیتی هستید، لطفاً به من اطلاع دهید تا آدرس شما را به او بدهم.

بیا بید راجع به تورم صحبت کنیم. بنا به گفته «ویلیامز» شیوه برآورد تورم در این کشور در طی دهه‌ها دائماً تغییر کرده است. ویلیامز طرح می‌کند که مراکز آماری ایالات متحده از طریق ناچیز پنداشتن تورم در محاسبات، در برآورد تولید ناخالص داخلی اغراق می‌کنند.

همچنین ویلیامز در مقاله «نظر عمومی درباره مقیاس تورم» مطرح می‌کند که دستکاری نرخ تورم، تنها دولت ایالات متحده را قادر می‌سازد تا با ابهام در هزینه‌های زندگی، کمتر از میزان قرارداد شده به مستمری‌بگیرانش بپردازد.

این دستکاری به شکل کاملاً آشکار و طعنه‌آمیزی همراه با پیشرفت حکومت‌های جمهوریخواه و دموکرات در شیوه محاسبه داده‌ها، برای دهه‌ها ادامه داشت.

اگر تورم هنوز به همان روشی محاسبه شود که در سال ۱۹۹۰ محاسبه می‌شد، نرخ تورم امروزه به جای حدود ۳ درصد، ۶ درصد بود. و اگر تورم هنوز به طریقی محاسبه شود که در سال ۱۹۸۰ محاسبه می‌شد، امروز نرخ تورم به حدود ۱۰ درصد می‌رسید.

آیا این ارقام برای شما بیشتر «دقیق» نیست؟ همه ما شاهد بودیم که چگونه هزینه خانه، غذا و مراقبت‌های بهداشتی در سال‌های اخیر افزایش داشته است. پس از در نظر گرفتن آنچه که در زندگی خود شما رخ داده، آیا قبول می‌کنید نرخ تورم رسمی «۲ درصد» و «۳ درصد» که طی سال‌های اخیر به ما داده شده، حتی به کلمه «دقیق» نزدیک باشند؟

تقلیل شدید تورم، تاثیر بزرگی بر میزان تولید ناخالص داخلی گذاشته است. اگر رقم دقیق تورم مورد استفاده قرار گیرد، در حال حاضر ما هنوز در وضعیت کساد قرار داریم.

در حقیقت جان ویلیامز تاکید می‌کند که ما همچنان در کساد ای به سر می‌بریم که در سال ۲۰۰۴ آغاز شد. بدون شک مجموعه کاملی از شاخص‌های مستقل‌تر نیز به این موضوع اشاره دارد. نوشته پایین از قطعه بی‌نظیری از «پیتر در کمایر» است:

«یافته‌های ویلیامز، اگرچه بحث‌برانگیز است، اما تعدادی از دیگر نکات را تایید می‌کند. میانه پرداختی‌ها برای دهه‌ها را کم بوده و نرخ مشارکت نیروی کار ایالات متحده برای چندین دهه پایین باقی مانده است. حتی «بیگ مک» باهوش خوش‌خیال هم حدس می‌زند که اقتصاد آمریکا در رکود است.

راه‌حل دیگر این است که اقتصاد ایالات متحده را مانند اقتصاددانان کشورهای جهان سومی که به داده‌ها اعتمادی ندارند، محاسبه کنیم. آنها این کار را با استفاده از دسته‌بندی مجدد ارقامی انجام می‌دهند که پنهان‌سازی‌شان دشوار است. همچنین اینجا، با تنوعی از مقیاس‌ها - اعم از مصرف نفت تا تولید کالاهای مصرفی تا شاخص «کس فرایت» - به نظر می‌رسد که از ابتدای هزاره، اقتصاد ایالات متحده اگر هم رشدی داشته، چندان قابل توجه نبوده است.»

در پایان، تمام آنچه که ما واقعاً نیازمند انجامش هستیم این است که تنها چشمان مان را بگشاییم و ببینیم که در اطراف ما چه اتفاقی در حال رخ دادن است. ما در حال سپری کردن بدترین سال به لحاظ بسته شدن خرده‌فروشی‌ها در تاریخ آمریکا هستیم و این «آخرالزمان خرده‌فروشی» بیش از هر

جای دیگر، ضربه شدیدتری به مناطق روستایی می‌زند. فروشگاه‌های اصلی شهر از میان رفته‌اند. بنابراین «کی مارت»، «ام.سی.پنی»، «وانیتی» و بزودی «هربرگز» تبدیل به دپارتمان‌استور می‌شوند.

«آماندا» که هم مادر و هم معلم است، می‌گوید «مرکز خرید بسیار غمگین است.» و «زمانی که هربرگز تعطیل شود، دیگر ما دلگرمی نخواهیم داشت.»

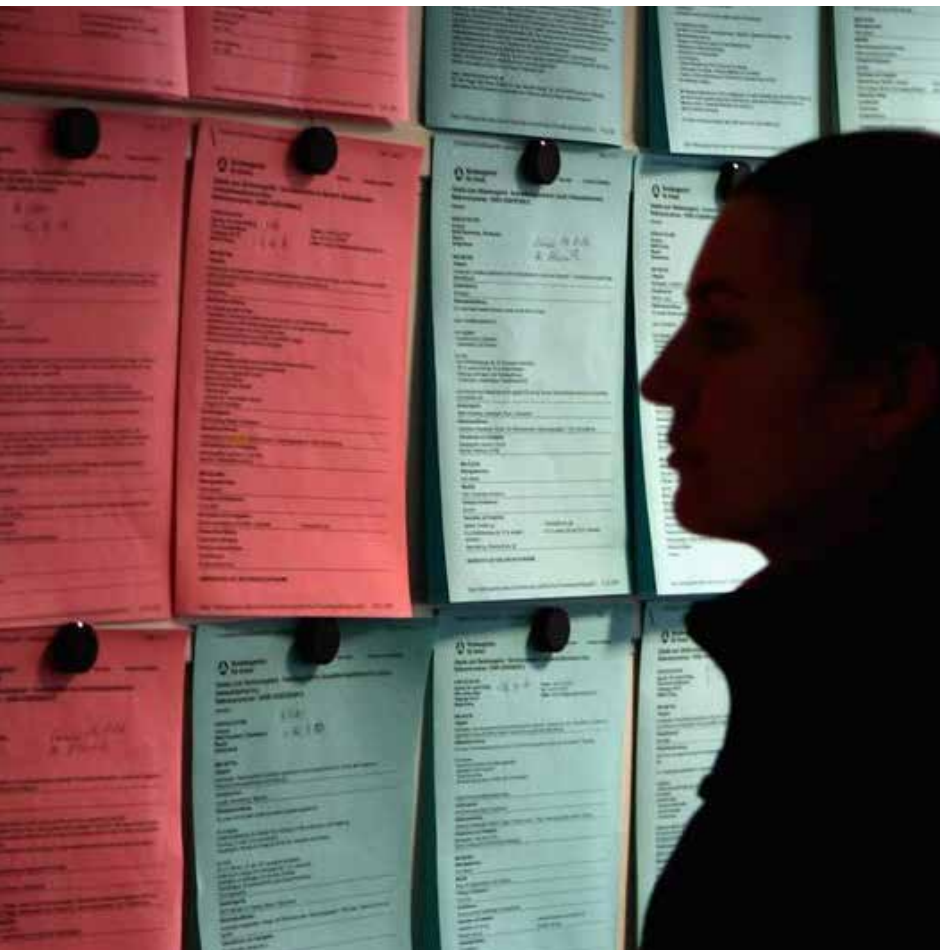
نزدیک دوسوم مرکز خرید محلی «اوتومواز کوپینسی» باز دست رفتن هربرگز خالی خواهد شد.

البته این تنها اقتصاد ایالات متحده نیست که مشکلاتی دارد. مادر دوره‌گذار از بزرگترین حساب مالی جهان زندگی می‌کنیم، بسیاری از ملت‌ها در اطراف جهان هم‌اکنون در حال تجربه چرخش اقتصادی شدیدی هستند و سیاره ما تقریباً در فرایند مرگ قرار گرفته است.

پس لطفاً توهومات را باور نکنید. بلکه ما قطعاً امیدواریم که اوضاع بهتر شود، اما حقیقت این است که مسائل اقتصاد آمریکا برای مدت بسیار طولانی «خوب» نخواهد شد.

«مایکل اسنایدر» نویسنده ملی‌سندیکایی، شخصیت رسانه‌ای و فعال سیاسی است. او نویسنده چهار کتاب از جمله، «آغاز پایان» و «زیستن زندگی ارزشمند است».

۱۱



خُدعه نئولیبرالی؛

به رغم آنکه نرخ بیکاری ملی در آمریکا به پایین ترین سطوح خود در تاریخ رسیده، فقر همچنان ریشه می دواند و شرایط متعارف معاش در آمریکا رو به نزول است. آن هم در حالی که سال از پی سال، نابرابری بدتر می شود و دستمزدها را کم می ماند. چه چیزی وضعیت نابهنجار اقتصاد ایالات متحده را توضیح می دهد؟ و در این مورد چه می توان کرد؟ «رابرت پولین» اقتصاددان همکار موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه ماساچوست در شهر آمهرست، در گفت و گوی اختصاصی با سایت «Truthout» ماهیت افسار گسیخته و نامتعادل چشم انداز اقتصادی نئولیبرال را در آمریکا تجزیه و تحلیل می کند.

سی. جی. پلکرونیو

ترجمه: حمیدرضا علی نیا

پلکرونیو: در ماه می سال ۲۰۱۸ نرخ رسمی بیکاری در آمریکا ۳٫۸ درصد بود؛ یعنی پایین ترین نرخ بیکاری از سال ۲۰۰۰ تاکنون. آیا همانطور که برخی صاحب نظران اظهار می دارند، این شاخص حاکی از استحکام واقعی اقتصاد تحت سیاست های دولت ترامپ است؟

رابرت پالین: بعد از ترکیدن حباب مالی «وال استریت» در پایان سال ۲۰۰۷ اقتصاد آمریکا و جهان به درون کساد بزرگ (Great Recession) غلتید. به طوری که تا پایان سال ۲۰۰۹ در آمد ملی (GDP) ۴ درصد افت کرد. از پایان سال ۲۰۰۹ تاکنون اقتصاد آمریکا «در حال ترمیم» بوده، بدین معنا که در آمد ملی طی ۹ سال اخیر رفته رفته افزایش یافته است. اما «ترمیم اقتصادی» طبق معیارهای تاریخی به شدت ضعیف است. از سال ۲۰۰۹ تاکنون متوسط رشد اقتصادی سالانه ایالات متحده ۲٫۱ درصد بوده است. این نرخ را با رشد متوسط سالانه ۳٫۴ درصدی در سال های مابین پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی وال استریت مقایسه کنید. وانگهی هیچ سند و مدرکی دال بر این نیست که رشد عمومی اقتصاد آمریکا از ژانویه سال ۲۰۱۷ یعنی زمانی که ترامپ زمام امور را در دست گرفت، بهبود یافته باشد. در بحبوحه کساد بزرگ، نرخ رسمی بیکاری تقریباً ۱۰ درصد افزایش یافت. از آن زمان تاکنون، یعنی در بیشتر سال های ریاست جمهوری اوباما و ۱۸ ماهی که ترامپ بر مسند نشسته، نرخ رسمی بیکاری اندکی کاهش یافته است. بنابراین، باز هم هیچ سند و مدرکی دال بر این نیست که آنچه نرخ رسمی بیکاری را به سطح نازل کنونی رسانده، تنها و تنها کرده های ترامپ است.

حتی اگر نرخ رسمی بیکاری ۳٫۸ درصد و در مقیاس تاریخی پایین باشد، لازم است تصویر روشنی از شرایط واقعی اشتغال داشته باشیم. حتی اداره کار ایالات متحده، در مورد شرایط حاکم بر بازار کار بیش از یک معیار دارد. نرخ که نقل کردیم (۳٫۸ درصد) به همه کسانی بازمی گردد که به هر نوع کاری

«مشغول» بوده اند. از جمله کسانی که ۴۰ ساعت کار در هفته لازم داشته اند، اما تنها چیزی که توانسته اند پیدا کنند، برای مثال شغلی برای ۱۰ ساعت در هفته بوده است. بخشی از مردم به تعداد ساعات کار مورد نیاز خویش دست نمی یابند. ما آنان را «نیمه شاغل» می نامیم، اما آمارهای رسمی بیکاری، آنان را شاغل می شمارد.

علاوه بر این، اداره کار دارای مفاهیمی است که «وابسته حاشیه ای» و «بازمانده» نامیده می شوند. آنان بخشی از مردم هستند که در آمارهای رسمی جزو جمعیت بیکار شمرده نمی شوند. زیرا حتی اگر طی یک سال گذشته به دنبال کار گشته باشند، ظرف یک ماه گذشته در پی یافتن کاری نبوده اند. اگر کارگران نیمه شاغل، وابسته حاشیه ای و بازمانده را به عنوان بخشی از جمعیت بیکار به شمار آوریم، آنگاه داده های خود اداره کار برای معیار بیکاری در ماه گذشته به ۷٫۶ درصد افزایش می یابد، یعنی ۱۲٫۳ میلیون نفر و دقیقاً برابر با کل جمعیت نیویورک سیتی و لس آنجلس. داستان هنوز ادامه دارد. از فروپاشی مالی سال ۲۰۰۷ تاکنون درصد جمعیت بالغ (شاغل یا در پی یافتن کار) به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته است. اگر امروز نیز همچون سال ۲۰۰۷ همان درصد از جمعیت جزو نیروهای کار بودند، ۵٫۳ میلیون نفر دیگر به جمعیت بیکاران اضافه می شد. اگر ما این جمعیت را جزو کارگران بیکار، نیمه شاغل، وابسته حاشیه ای و بازمانده به شمار آوریم با چنین معیاری نرخ بیکاری به ۱۰٫۹ درصد یعنی ۱۷٫۶ میلیون نفر می رسد. بدین ترتیب می توانیم کل جمعیت شیکاگو و هودسون را هم به ذخایر بیکاران و نیمه شاغلان بیفزاییم. باید به این موضوع هم اشاره کنم که این داده ۲٫۲ میلیون نفر زندانی را به شمار نیاورده است. آن هم در حالی که نرخ زندانی شدن در ایالات متحده بیش از سه برابر سایر اقتصادهای پیشرفته است. همه اینها درون همان بازار کاری رخ می دهد که مبلغان اش جار می کشند در بیست سال گذشته، مستحکم ترین بازار کار بوده است.

انعطاف پذیری کار»

مصاحبه با «رابرت پولین»
درباره آمار گمراه کننده نرخ بیکاری در آمریکا

▼
مفاهیم اداره کار آمریکا
اداره کار دارای مفاهیمی است که «وابسته حاشیه‌ای» و «باز مانده» نامیده می‌شوند. آنان بخشی از مردم هستند که در آمارهای رسمی جزو جمعیت بیکار شمرده نمی‌شوند. زیرا حتی اگر طی یک سال گذشته به دنبال کار گشته باشند، ظرف یک ماه گذشته در بی یافتن کاری نبوده‌اند.

پایین، یک ارزیابی گسترده‌تر برای بیکاری، ۱۰ تا ۱۱ درصد از کل بالغان را برای «ارتش ذخیره کار» کنار می‌گذارد. اما به جز این، یک عامل دیگر نیز نقشی حیاتی ایفا می‌کند. در دوران نئولیبرالیسم، حتی اگر نرخ بیکاری نسبتاً پایین باشد، قدرت چانه‌زنی کارگران در برابر صاحبان کسب و کار کاهش می‌یابد. یکی از اصول مسلم نئولیبرالیسم این است: «حمله به قوانین، هنجارها و نهادهایی که برای حمایت از رفاه کارگران شکل گرفته‌اند» و پیش از همه حمله به اتحادیه‌های کارگری و معیارهایی همچون حداقل دستمزد. اگر اتحادیه‌ها ضعیف باشند، در این صورت کارگران فاقد قدرت نهادی برای چانه‌زنی در مورد دستمزدهای شان خواهند بود.

این پویش کاملاً واقعی است و از ۴۰ سال گذشته تاکنون در ایالات متحده برقرار بوده است. حتی «آلن گریزن» مدیرعامل سابق فدرال رزرو نیز تصدیق کرده که مهمترین دلیل عدم افزایش دستمزد کارگران به رغم کاهش نرخ بیکاری همین است. خود گریزن این وضعیت را به مثابه «زخم خوردن» کارگران از تأثیرات نئولیبرالیسم و جهانی سازی تشریح کرده است.

خلاصه کلام اینکه امروزه میانگین درآمد کارگران غیرمدیریتی در ایالات متحده، پس از خنثی کردن تأثیر تورم، تقریباً ۴ درصد کمتر از ۴۶ سال قبل یعنی سال ۱۹۷۲ است. این در حالی است که میانگین بارآوری کارگران - یعنی مقداری که یک کارگر متوسط در روز تولید می‌کند - از سال ۱۹۷۲ تاکنون بیش از دو برابر شده است. اینجا باز هم مهمترین و یگانه توضیح افزایش نابرابری را بازمی‌یابیم. اگر به مرور زمان بارآوری دو برابر شود اما دستمزد کارگران را کد باقی بماند، افزایش بارآوری به جایی دیگر می‌رود. این به معنای افزایش دو قطبی درآمدی بزرگی است که از درآمد افزایش یافته حاصل می‌شود. درآمد افزایش یافته بالا می‌رود و به کارکنان مدیریتی، صاحبان کسب و کار و وال استریت می‌رسد.

پلیکرونیو: اقتصاددانان در دعاوی شان از خود مارکس شروع می‌کنند. مدت هاست که آنان استدلال می‌آورند وقتی نرخ بیکاری پایین باشد، قدرت چانه‌زنی کارگران در برابر صاحبان کسب و کار افزایش خواهد یافت. در نرخ‌های پایین بیکاری، اگر کارفرما درخواست افزایش دستمزد را رد کند، کارگران به سادگی می‌توانند کار دیگری پیدا کنند. در مقابل وقتی نرخ بیکاری بالا باشد، به قول مارکس «وقتی ارتش ذخیره کار» بزرگ باشد، کارگران قدرت چانه‌زنی را از دست می‌دهند. زیرا صاحبان کسب و کار می‌توانند به سادگی کارگران شان را جایگزین کنند. بنابراین، کارگران دیگر قدرت چاندانی ندارند. این فقط یک بخش از تئوری است. چنین به نظر می‌رسد که چشم‌انداز اقتصادی ایالات متحده، دچار یک ناهنجاری دیگر نیز است. بدین ترتیب که افزایش نرخ اشتغال باید به افزایش دستمزدها بینجامد، اما چنین اتفاقی نمی‌افتد. چرا؟

زیر فشار جهانی سازی، «ارتش ذخیره کار» به صورت یک ذخیره جهانی توسعه می‌یابد که کسب و کارها برای استخدام نیروهای شان به راحتی به آن دسترسی دارند. به دلیل جهانی سازی، کارگران با چنین شرایطی روبه‌رو می‌شوند. در دوران کاهش بیکاری، وقتی کارگران با درخواست افزایش دستمزد به سراغ کارفرمایان می‌روند، ممکن است کارفرما به سادگی بگوید «افزایش دستمزد؟ بسیار خوب. پس همین حالا تولیدی‌ام را به مکزیک منتقل می‌کنم، دستمزدها در آنجا یک پنجم چیزی است که به شما می‌پردازم یا اینکه می‌توانم تولیدی‌ام را به چین صادر کنم. آن وقت می‌توانم به کارگرانم یک بیستم دستمزد شما را بپردازم.» اگر تئوری ذکر شده صحیح است، پس چرا اکنون که نرخ رسمی بیکاری چنین پایین است دستمزد کارگران ایالات متحده افزایش نمی‌یابد؟

همانطور که پیش‌تر ذکر کردیم، حتی با وجود نرخ بیکاری



ما چیزهای
منعطف را
دوست داریم
و با چیزهای
غیرمنعطف
مخالفیم، اما
بازارهای کار
«غیرمنعطف»
را می‌توان به
عنوان بازارهایی
تعریف کرد
که از کارگران
محافظت
می‌کنند

پلیکرونیو: اقتصاددانان نئولیبرال سرسختانه ادعا می‌کنند که درمان اقتصادهای دارای نرخ بیکاری نسبتاً بالا، همانا انعطاف‌پذیری بازار است. آیا میان انعطاف‌پذیری بازار کار و نرخ بیکاری ارتباطی وجود دارد؟ چگونه ارتباطی؟

بگذارید پیش از هر چیز روشن کنیم که معنای «انعطاف‌پذیری بازار کار» چیست؛ یک حسن تعبیر گوشنواز. ما چیزهای منعطف را دوست داریم و با چیزهای غیرمنعطف مخالفیم، اما بازارهای کار «غیرمنعطف» را می‌توان به عنوان بازارهایی شرح داد که از کارگران محافظت می‌کنند. این حفاظت‌ها شامل موارد زیر است:

نمایندگان کارگری تأثیرگذار، سطح «حداقل دستمزد» آبرومندانه، غرامت قابل قبول برای کسانی که شغل شان را از دست داده‌اند و خط‌مشی‌های عملی برای بازگرداندن جمعیت بیکار به مشاغل خوب. کاملاً برعکس، در یک بازار کار «انعطاف‌پذیر» خبری از این قبیل مزاحمت‌ها برای حفاظت از کارگران نیست. بنابراین در یک «بازار کار انعطاف‌پذیر» صاحبان کسب‌وکار می‌توانند با کارگران شان هر کاری که دل‌شان خواست کنند.

نظریه این را می‌گویند که وقتی بازارهای کار از تأمین اجتماعی کارگران خلاص (یعنی انعطاف‌پذیر) شوند، کسب‌وکارها اشتیاق بیشتری به استخدام کارگر خواهند داشت و در نتیجه نرخ بیکاری کاهش می‌یابد. این موضع از برخی لحاظ معتبر است. اگر شما مردم را به اندازه کافی بدبخت کنید، آنها به هر شغلی تن خواهند داد و هر کاری خواهند کرد تا مقداری درآمد به دست بیاورند. البته آنان در آمارهای رسمی شاغل هم شمرده خواهند شد، زیرا مثلاً سیگار یا بلیت لاتاری فروخته‌اند. بدین ترتیب کسب‌وکارها می‌توانند کارگران را در ازای چندرغاز استخدام کنند. اما این وضعیت با چیزی که به عنوان یک جامعه آبرومند در نظر می‌گیریم تطابق ندارد.

در این زمانه حتی اقتصادهای سرمایه‌داری هم می‌توانند به نرخ‌های پایین بیکاری برسند و تأمین اجتماعی را قوی سازند؛ یعنی نرخ‌های بیکاری نسبتاً پایین به همراه حمایت قدرتمندانه اتحادیه‌های کارگری و دستمزدهای آبرومندانه. بهترین مثال برای این وضعیت سوئد و سایر اقتصادهای اسکاندیناوی است. اقتصادهای اسکاندیناوی با نرخ بیکاری پایینی عمل می‌کنند، حتی گاهی پایین‌تر از کشورهای که کارگران شان تأمین اجتماعی ضعیف‌تری دارند. اقتصاد اسکاندیناوی از درآمد آبرومندانه کارگران بهره می‌برد؛ زیرا وقتی پول در جیب کارگران باشد، آنان می‌توانند در حمایت از کسب‌وکارها بیشتر هزینه کنند.

نهایتاً وقتی درباره نرخ‌های رسمی بیکاری توده‌ای سخن می‌گوییم، مثلاً ۲۱ درصد در یونان و ۱۶٫۵ درصد در اسپانیا، مسأله بنیادین این نیست که بازارهای کار غیرمنعطف دست‌وپای کسب‌وکارها را بسته‌اند، مسأله بنیادین اقتصاد عبارت است از کمبود عمومی مخارج. راه حل هم این است که دولت در سرمایه‌گذاری‌های بزرگ مقیاس عمومی، ورود پیدا کند. بدین ترتیب هم تقاضای عمومی در کل اقتصاد افزایش خواهد یافت و هم زندگی شهروندان ارتقا پیدا خواهد کرد. هم‌اکنون بهترین مثال برای چنین سرمایه‌گذاری‌هایی «برنامه معامله جدید سبز» است. در اینجا من و همکارانم

برنامه‌هایی را در بسیاری از کشورهای جهان توسعه داده‌ایم که نه تنها فرصت‌های شغلی را افزایش می‌دهند، بلکه آن را در ترکیب با ثبات اقلیم پیش می‌برند؛ از جمله در اسپانیا، پورتوریکو، هند، ایالات متحده به طور عمومی و همچنین بسیاری از دولت‌های محلی ایالات متحده. معامله جدید سبز راهی موثر برای گسترش فرصت‌های شغلی، کاهش بیکاری و تنها راه برای مبارزه جدی با تغییرات اقلیمی است.

پلیکرونیو: چند هفته پیش پروژه «ALICE» مطالعه‌ای را منتشر کرد که نشان می‌داد تقریباً نیمی از خانواده‌های ایالات متحده نمی‌توانند از پس مخارج ضروری زندگی همچون اجاره‌بها، غذا و مراقبت‌های بهداشتی برآیند. چه نوع سیاست‌های مترقی باید به اجرا در بیایند تا بالقوه‌گی‌های آفریدن جامعه آبرومند و اقتصاد منصفانه شکوفا شود؟ آن هم بدین معنا که رونق گسترش یابد و مستضعفان به دست هوسباز نظم اجتماعی - اقتصادی دارویی سپرده نشوند. از کجا باید شروع کرد؟

بگذارید کارمان را با معامله جدید سبز آغاز کنیم؛ سرمایه‌گذاری‌های سنگین روی انرژی‌های تجدیدپذیر و بهره‌وری انرژی به منظور برانداختن سلطه کنونی سوخت‌های فسیلی و بنزین بر نظام انرژی. بدین ترتیب شغل هم ایجاد خواهد شد. البته سرمایه‌گذاری روی انرژی سبز به خودی خود نمی‌تواند به اندازه‌ای مشاغل خوب به وجود بیاورد که برای حفظ اشتغال حقیقی کامل در اقتصاد کافی باشد. ما باید به حفظ اشتغال حقیقی کامل پایبند باشیم. بنابراین، باید سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی را در آموزش و پرورش، تحقیقات، زیرساخت‌ها و برخی خدمات اجتماعی همچون خانه‌داری گسترش دهیم. باید سرمایه‌این طرح‌ها را از طریق مالیات‌های فزاینده بر ثروتمندان تأمین کنیم. برای اطمینان یافتن از خوب بودن مشاغل جدید ایجاد شده، باید چند نسخه از تأمین اجتماعی بازارهای کار منصفانه را احیا کنیم، مثلاً حداقل دستمزد ۱۵ دلار و حق قطعی کارگران برای سازماندهی خودشان در اتحادیه‌های کارگری موثر. ما همچنین به خدمات بهداشتی و درمانی رایگان برای همه نیاز داریم. بنابراین باید وال‌استریت را کاملاً تنظیم کنیم تا منابع مالی به سمت فعالیت‌های مولدی کانالیزه شوند که شغل‌های فراوانی را به وجود می‌آورند، مثلاً سرمایه‌گذاری روی کسب‌وکارهای کوچک. تنظیمات مالی موثر، تنها حفاظ ما در برابر بازگشت فروپاشی اقتصاد سال ۲۰۰۷ است. در نهایت ما به تضمین‌های سخاوتمندانه‌ای همچون تضمین امنیت غذایی نیاز داریم.

همه این اقدامات کاملاً امکان‌پذیر و به طرز چشمگیری مقرون به صرفه هستند. اما دولت ترامپ همه آنها را زیر ضرب برده است. در واقع این قبیل سیاست‌ها در کل عصر نئولیبرالیسم زیر ضرب بوده‌اند. این عصر دقیقاً در دهه ۱۹۸۰ با دولت ریگان آغاز شد و پس از آن تا به امروز حتی در خلال دولت‌های حزب دمکرات (مخصوصاً دولت کلینتون) نیز تداوم یافته است. شرط انصاف این است که اشاره کنیم برنامه‌ای که کمپین انتخاباتی «برنی سندرز» آن را در سال ۲۰۱۶ در پیش گرفت، نقشه راهی را در اختیارمان قرار می‌دهد تا برای به وجود آوردن یک ایالات متحده آبرومند پیش‌تر حرکت کنیم.

مطالعات حاکی از آن است
که رشد کند جمعیت شهری، موجب
تقویت پوپولیسم می شود

کاهش جمعیت ورزش پوپولیسم

«نیکولا گاتا»، شهردار کاندلا در جنوب شرقی ایتالیا (با جمعیت ۲ هزار و ۷۰۰ نفر)، از تلاش برای جلوگیری از دود دهه کاهش جمعیت و حفظ این شهر بر روی نقشه ایتالیا، ناامید شده است. اگر فردی بپذیرد به این شهر مهاجرت کند حدود ۲ هزار و ۳۰۰ دلار به او پرداخت می شود. احتمالاً تصادفی نیست که شهرداران شهرهای کوچک در ایتالیا همسو با یکدیگر و در آستانه تصدی دولت در ایتالیا، چنین پیشنهادهایی برای جذب جمعیت می دهند.





می‌شوند، طول عمر بیشتری پیدا و به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند، نرخ کلی تولد کودکان و باروری نیز رو به کاهش است. هنگامی که نرخ باروری کم می‌شود به تبع از نرخ رشد جمعیت نیز کاسته می‌شود. همه ما داستان‌ها ظاهر استثنایی کمبود جمعیت ژاپن و رکود و تورم در این کشور را شنیده‌ایم اما روند کاهش جمعیت به ژاپن و چند کشور اروپای شرقی محدود نیست.

واقعیت این است که در تمام کشورهای آسیای شرقی، اروپا و آمریکای شمالی، نرخ زاد و ولد زیر سطح جایگزینی است که با عمر طولانی مدت و مهاجرت قابل جبران نیست و همه این مناطق کاهش جمعیت سالیانه را تجربه می‌کنند.

نرخ باروری در آمریکا، نیز کاهش داشته و نرخ زاد و ولد زیر سطح جایگزینی است. این وضعیت در کشورهای در حال توسعه نیز صادق است. نرخ باروری در هند که پرجمعیت‌ترین کشور جهان پس از چین است، به سرعت در حال کاهش است. تنها قاره آفریقا برای رشد قابل توجه جمعیت در دهه‌های پیش رو، آمادگی دارد.

اگر شما که در حال مطالعه این متن هستید از یکی از ۵۰۰ شهر بزرگ جهان زندگی می‌کنید و اطلاعات شخصی اندکی درباره کاهش جمعیت به دست آورده‌اید، به همین دلیل است که کل افزایش جمعیت جهان بیرون از قاره آفریقا، از ۵۰۰ شهر بزرگ حاصل شده که بیش از یک میلیون نفر جمعیت دارند. به عبارت دیگر به استثنای قاره آفریقا و کمتر از یک درصد از سطح قابل سکونت کره زمین که توسط ۵۰۰ شهر پر جمعیت، تحت پوشش قرار گرفته است کل کره زمین در حال تجربه کاهش سریع رشد جمعیت است.

در دهه گذشته، مردم مناطق روستایی، فرصت‌های مناسب شغلی، فرصت تحصیل در مقاطع آموزشی بالاتر و نیز امید به زندگی خود را از دست داده‌اند. شهر کلارکسبوگ در ویرجینیای غربی را در نظر بگیرید که یکی از تولیدکنندگان بزرگ شیشه بود که بخش عمده‌ای از ظرفیت تولیدی خود را از دست داد. جمعیت این شهر حدود هزار نفر است که سابقاً و بعد

آخرین باری که پوپولیسم (جنبش سیاسی که منافع توده مردم را در مقابل اقلیت نخبگان مورد حمایت قرار می‌دهد) در ایالات متحده آمریکا و اروپا، رواج پیدا کرد با رشد باروری و اقتصادی اندکی همراه بود که امروزه بر کشورهای صنعتی پیشرفته در آسیا و غرب، مستولی شده است. این اقتصادها پیش از رونق اندک کنونی، حدود یک دهه رشد اقتصادی کند و در اغلب مناطق جهان، با کاهش نرخ باروری همراه بودند. ایالات متحده آمریکا هم در این زمینه مستثنی نیست و نرخ باروری در میان آمریکایی‌ها به پایین‌ترین سطح خود یعنی ۳۰ سال سن رسیده است.

تغییر از رشد جمعیت جهان به کاهش جمعیت به مثابه یکی از مشکلاتی است که همراه با شهرنشینی و اختلال‌های دیجیتالی پدیدار شده که وضعیت اقتصادی و سیاسی موجود را دگرگون کرده است.

در بزرگترین شهرهای جهان که جمعیت به شدت متمرکز و در حال رشد است، عموماً اقتصاد نیز در حال رونق است و جهان‌شهرگرایی پذیرفته شده است. در مناطقی که جمعیت کم و زیاد می‌شود، بخصوص در مناطق روستایی و شهرهای کوچک، اقتصاد عموماً راکد است و پوپولیسم رواج دارد.

چرا در خواست بازنگری به مساله جمعیت در این شهرها وجود دارد؟ دلیل عمده به خاطر سیاست‌های بومی‌گرایی و ناسیونالیستی است، همچون شعار «آمریکا را دوباره بزرگ بسازید» و این شعار در مورد هر کشور دیگری نیز صادق است؛ چرا که این شعار وعده می‌دهد بازآفرینی درست اوضاع اقتصادی و فرهنگی مردم عادی در ارتباط با رشد جمعیت شهرنشین است. در مجارستان، اتریش، جمهوری چک، لهستان، تایلند و ترکیه، پوپولیسم به واسطه کنار هم قرار گرفتن کاهش رشد اقتصادی و جمعیت مناطق روستایی و افزایش رونق شهرهای بزرگ، تقویت شده است.

روند کاهش رشد جمعیت که با کاهش مداوم نرخ باروری در دهه ۱۹۶۰ آغاز شده به میزان قابل توجهی با افزایش طول عمر و رفاه همراه شده است. همزمان با اینکه مردم ثروتمندتر

فیلیپ اورسولد
استاد دانشگاه جرج
میسون
جون بون
بنیانگذار جایزه
طول عمر پالو آلتو



ترجمه: آزاده شعبانی



۱۱



در مناطق
روستایی و
شهرهای کوچک
جهان، اقتصاد
عموما راکد است
و پوپولیسم زمینه
رواج دارد.

یک مساله برجسته در رابطه با بحث جمعیت، کاهش نسبی جمعیت بومی نسبت به مهاجران است. در ایالات متحده آمریکا، به نقل از موسسه سیاستگذاری مهاجرت، سهم جمعیت مهاجران از ۵,۴ درصد در ۱۹۶۰ به ۱۳,۵ درصد در سال ۲۰۱۶ افزایش یافته در حالی که نرخ باروری در میان جمعیت بومی آمریکا نصف شده و از ۳,۶ درصد ۱,۸ تولد از هر زن به طور کلی رسیده است.

کشور ژاپن که با کاهش جمعیت شناخته شده است ظاهرا تنها کشوری است که با موج پوپولیستی اخیر مخالفت کرده به این دلیل که سیاست‌های مهاجرتی محدودکننده این کشور از جمعیت بومی این کشور محافظت کرده و همچنین یک موج پوپولیستی با نتایج ناامیدکننده‌ای را تجربه کرده که منجر به آن شد که حزب دموکرات ژاپن در سال ۲۰۰۹ به قدرت برسد. مشاهدات حاکی از آن است جایی که جمعیت کاهش می‌یابد، پوپولیسم افزایش پیدا می‌کند.

در عصری که اینترنت، فاصله‌ها را از بین برده و هوش مصنوعی تغییر هوش انسانی از جایی به جای دیگر را تهدید می‌کند تراکم جمعیت مردم در یک مکان خاص بیش از هر زمان دیگری حایز اهمیت است. کشوری که هم در زمینه کاهش جمعیت پیش‌تاز است و از عواقب آن بهره‌برداری سیاسی می‌کند، نه ژاپن و نه هیچ کدام از کشورهای است که تاکنون نام برده‌ایم، بلکه کشوری است که جمعیت آن ۱۵ سال پیش از ژاپن شروع به کاهش کرد، کشوری که رهبر آن در سال ۲۰۰۶ اعلام کرد بحران جمعیتی، بزرگترین مشکلی است که پیش روی کشورش قرار دارد. کشوری که در آن درگیری‌های میان مردم روستای «نرود» و مردم شهرنشین مشخصه زندگی سیاسی مردم است. این کشور، روسیه است و رهبر آن، «ولادیمیر پوتین» نام دارد. کاهش جمعیت در این کشور به صورت نابرابر توزیع شده است. سیاست‌های قرن بیست و یکم نشان می‌دهد که نابرابری‌های جغرافیایی، تفاوت و نابرابری‌ها را ایجاد کرده است.

از جنگ دوم جهانی، حدود این جمعیت بالغ بر ۳۰ هزار نفر بود. در مقابل چنین وضعیت کاهش جمعیت، وعده‌های پوپولیستی وجود دارد که بر احیای صنایع محلی تاکید دارد که یا از بین رفته‌اند و یا در حال نابودی هستند.

همانطور که جوانان به مهاجرت از روستاها به شهرها ادامه می‌دهند این مهاجرت نه تنها شکاف میان مناطق روستایی و شهری را افزایش می‌دهد بلکه این شکاف منجر به تغییر نگرش آنها نیز می‌شود از آنجایی که جوانان صرف نظر از جایی که در آن زندگی می‌کنند به سبک زندگی شهری، تمایل بیشتری دارند.

داده‌های انتخاباتی از دو سال گذشته، به صراحت پیامدهای این پدیده جمعیت‌شناسی را شرح می‌دهد. اکثر کشورهای صنعتی پیشرفته تحت سلطه دو جنبش سیاسی مخالف هستند که یا در بدنه احزاب سیاسی موجود حضور دارند و یا نوع دیگری از احزاب را ایجاد می‌کنند که خواسته‌هایشان را نمایندگی کند. یک جنبش، ارزش‌هایی را ارج می‌نهد که ضرورت عملی شهرهای پر جمعیت و تراکم هستند، ارزش‌هایی همچون وابستگی متقابل، انترناسیونالیسم و پذیرش تنوع (که در ابعاد مختلف تعریف شده است)، جنبش دیگر فضایل مورد توجه مردم در مناطق روستایی را تحسین می‌کند، فضایی همچون اعتماد به نفس، استقلال و پذیرش بی‌فید اجتماع.

در ایالات متحده آمریکا، شهرهای بزرگ هسته مرکزی کسانی را تشکیل می‌دهد که به دموکرات‌ها رای می‌دادند (۷۲ درصد در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶)، شهرهای کوچکی که به جمهوریخواهان رای دادند (۷۳ درصد) و همچنین مناطق روستایی (۸۵ درصد) بود، بنابراین، آرای مناطق روستایی و شهرهای کوچک در این انتخابات به نتیجه ختم شد. در رای گیری بر کسیت، ۸۴ درصد از رای دهندگان بزرگترین شهرهای انگلستان (لندن، منچستر، بیرمنگام و لیدز) رای به ماندن در اتحادیه اروپا دادند در حالی که ۸۷ درصد از آنها رای به خروج از آن دادند.

منبع:

www.nytimes.com

NHS

هفتاد ساله شد

آیا NHS بهترین سیستم بهداشت و درمان در دنیا است؟

NHS خدمات سلامت ملی (National Health Service) بیش از هر نهاد دیگری مایه فخر و مباهات مردم بریتانیا است. در نظر سنجی اخیر به مناسب هفتاد ساله شدن این نهاد، بیش از دوسوم شرکت کنندگان تاسیس آن را بزرگترین دستاورد بریتانیا می دانند.

در سال ۱۹۶۲، ۸۸ هزار و ۵۷۹ پرستار تمام وقت در این نهاد مشغول به کار بودند که این رقم امروزه به ۲۸۵ هزار و ۹۳ نفر در سال ۲۰۱۷ رسیده است.

البته رقم همه تغییرات صعودی نبوده است. تعداد تخت های موجود در بیمارستان ها در طول چند دهه به دلیل تغییرات الگوهای مراقبت، مخصوصا کوتاه شدن زمان مراقبت بعد از جراحی به شدت کاهش یافته است.

در همین دوران، جمعیت انگلستان از ۵۰ میلیون به ۶۶ میلیون افزایش داشته و پیرتر شدن جمعیت فشار مضاعفی بر NHS وارد کرده است. زمانی که در سال ۱۹۴۸، NHS تاسیس شد، امید به زندگی برای مردان ۶۶ سال و برای زنان ۷۰ سال بود. امروزه امید به زندگی برای مردان ۷۹،۲ و برای زنان ۸۲،۹ سال است.

در سال ۱۹۴۸، علل اصلی مرگ و میر، عفونت و ناراحتی های قلبی بوده است. امروزه شایع ترین علت مرگ و میر، سرطان، خودکشی و ناراحتی های قلبی است. درمان سرطان در این سال ها موفقیت چشمگیری داشته

است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ آمار سرطان به حد اکثر رسید که در سال ۱۹۶۰ شدیدا به دلیل کاهش استعمال دخانیات نزولی بود. البته آمار زنده ماندن بیماران در انگلستان هنوز هم از میانگین اروپا، به دلیل تاخیر در تشخیص، پایین تر است. آمار مرگ و میر نوزادان از سال ۱۹۶۰، ۸۰ درصد کاهش داشته است. مرگ در اثر سکت و بیماری های قلبی به شدت کاهش داشته که علت آن افزایش داروهای پیشگیری شامل استاتین، داروهای کاهش فشار خون و

NHS چه پیشرفتی کرده است؟

NHS امروز تفاوت های بسیار زیادی با NHS اولیه دارد. این نهاد در ابتدا کنترل ۲ هزار و ۷۵۱ بیمارستان از بیمارستان های بریتانیا را که قبلا تحت نظارت موسسات خیریه و مقامات محلی بودند، بر عهده گرفت. تفاوت NHS امروز با NHS اولیه تنها محدود به تفاوت در نوع بیماری ها، تجهیزات، تکنولوژی ها و میزان جمعیت نمی شود، بلکه هدف این موسسه نیز تغییر کرده است. رابرت فریمن، مشاور جراح ار توپد، اظهار داشته که زمان تاسیس NHS، هدف، حفظ سلامت نیروی کار، پیشگیری از مرگ زودرس و پایانی محترمانه برای همگان بود. اما هدف این مجموعه امروزه بسیار گسترده شده و محور آن طولانی کردن عمر افراد، بدون در نظر گرفتن کیفیت زندگی آن ها است.

NHS از ۵ جولای سال ۱۹۴۸ که اولین بیمار خود، سیلویا دیگوری ۱۳ ساله را درمان کرد، از همه لحاظ تغییر کرده است. در آن زمان بودجه دولت حدود ۱۴ میلیارد پوند بود که این رقم در سال های ۲۰۱۷-۲۰۱۶ به ۱۴۴،۳ میلیارد پوند افزایش یافته است. همچنین سرانه آن در سال ۱۹۵۰، حدود ۲۶۰ پوند بود که امروز به ۲،۲۷۳ پوند تغییر کرده است.

تعداد نیروی کار مشغول در NHS نیز به شدت رشد داشته است. زمان تاسیس NHS، ۱۲ هزار نفر به صورت تمام وقت در کادر پزشکی (دکتر ها و دندانپزشک ها) در انگلستان و ولز مشغول به کار بودند که این رقم امروزه فقط در انگلستان به ۱۱۰ هزار نفر رسیده است.

NHS چگونه تغییر کرده است؟

ترجمه: سارا میرمبین

همچنین کاهش استعمال دخانیات است که تا حدودی مرهون سیاست‌های دولت در ممنوعیت کشیدن سیگار در فضاهای بسته بود.

یکی از گلایه‌های اصلی از NHS، طولانی بودن زمان انتظار برای درمان است. ۴.۲ میلیون نفر در ماه می امسال در صف انتظار مشاوره برای درمان‌های غیر اضطراری بودند که حدود ۳ هزار نفر از آنان بیش از یک سال در صف انتظار بوده‌اند. آمار موارد اورژانسی نیز نگران‌کننده است. در حالی که هدف این است که ۹۵ درصد مردم ظرف چهار ساعت در بخش اورژانس معاینه شوند، اما در زمستان این آمار در بعضی از ماه‌ها به زیر ۸۰ درصد رسیده است. یکی دیگر از مسائل نگران‌کننده، افزایش نیاز به مراقبت از افراد دارای اضطراب و افسردگی و سایر اختلالات روانی است که NHS به سختی قادر به تامین آن است. کارشناسان اظهار داشته‌اند تخت به میزان کافی موجود نیست و بیماران برای درمان بستری، باید صدها کیلومتر مسافت طی کنند. همچنین پرسنل متخصص روانپزشکی و پرستاران مخصوص برای بخش سلامت روان به قدر کافی موجود نیست.

NHS در چه موارد ضعیف تر شده است؟

در سال ۱۹۴۹، هزینه داروها آنقدر کم بود که فقط قدری بیش از ۳۰ میلیون پوند برآورد می‌شد. فقط در انگلستان این رقم در سال ۲۰۱۶ به ۱۶ میلیارد پوند رسید. در طول این مدت خدمات این نهاد، همراه با پیشرفت‌های علمی و تغییرات اجتماعی شامل واکسیناسیون، پیوند عضو، پیشگیری از بارداری، سقط جنین، ام آر آی، آی وی اف، شیمی درمانی، داروهای ضد افسردگی و جراحی بریاریکس طیف گسترده‌تری از درمان‌ها و اقدامات را شامل شد. این هزینه سنگین که به بیش از ۲۵۰ پوند برای هر نفر در کشور می‌رسد، همه موارد را پوشش نمی‌دهد. انجمن National Institute for Clinical Excellence که در سال ۱۹۹۹ تشکیل شد، در مورد این که آیا دارویی در انگلستان ارزش هزینه کردن دارد یا خیر تصمیم‌گیری می‌کند. البته تصمیمات آن‌ها می‌تواند مسئله‌ساز باشد، خصوصاً زمانی که آن‌ها هزینه دارویی را که در درمان بیماران موفق بوده است، غیر ضروری می‌دانند.

دارو و درمان چطور؟

NHS در آوریل سال ۱۹۹۱، بازار داخلی انگلستان را هدف قرار داد. این تغییر بسیار بزرگی بود که در اثر آن مسئولان بهداشت و درمان اداره کردن بیمارستان‌ها را متوقف و در عوض محصولات بهداشتی و درمانی را از آن‌ها خریداری کردند. بنابراین شکافی میان تامین کنندگان و خریداران ایجاد شد. ۲۰ سال بعد تغییر عظیم دیگری در NHS در انگلستان رخ داد، این بار این تغییر چنان گسترده بود که به گفته دیوید نیکلسون، مدیر اجرایی وقت، می‌توانستید از فضا آن را ببینید! گروه‌های پزشکی واسطه جایگزین صدها بیمارستان و همچنین اعضای NHS، شدند تا قدرت در اختیار پزشکان قرار گیرد و بیماران انتخاب‌های بیشتری داشته باشند. این موضوع پس از

اصلاحات NHS

وقفه بی‌سابقه، در سال ۲۰۱۲ قانونی و در سال ۲۰۱۳ به صورت قانونی اعمال شد. «ترز می» و «جرمی هانت» وزیر بهداشت اعتراف می‌کنند که این تغییرات تاثیر بسیار منفی داشته است.

ترزا می اعلام کرده است برنامه‌هایی برای بالا بردن ۳۴ درصد بودجه NHS تا سال ۲۰۲۴-۲۰۲۳ دارد و در پایان این دوره، بودجه NHS، ۲۰.۵ میلیارد پوند افزایش خواهد یافت. در حالی که تصور می‌شود این پول، اقدامی موثر برای کم کردن فشار بر NHS است، بعضی کارشناسان معتقدند این کار به قدر لازم تاثیر گذار نخواهد بود، خصوصاً زمانی که مراقبت‌های اجتماعی انجمن‌های محلی، ناقص و ناکافی باقی مانده و منجر به سردرگم شدن اشخاص سالخورده در بیمارستان‌ها می‌شود.

هزینه‌ها برای مردم قابل پرداخت است؟

Commonwealth Fund، اتاق فکر بهداشت جهانی که در آمریکا مستقر است، سال گذشته انگلستان را جزو ۱۱ کشور برتر در ارائه خدمات درمانی معرفی کرد. NHS در ارائه خدمات، در دسترس قرار دادن خدمات بهداشتی و کارآمدی بهتر از سایر سازمان‌های مشابه عمل کرده است. بودجه NHS از درآمد ناخالص ملی از سایر کشورهای اروپا کمتر است. در دهه گذشته دولت سالانه فقط کمی بیش از ۷ درصد درآمد ناخالص ملی را صرف خدمات درمانی عمومی کرده است. خدمات درمانی با در نظر گرفتن نهادهای خصوصی در سال ۲۰۱۶، فقط ۹.۷ درصد درآمد ناخالص ملی بوده که فقط قدری بیشتر از میانگین کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی است. نتایج گزارش اتاق فکر کینگز فاند (Kings' Fund) که به بررسی ۲۱ کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پرداخته، نشان

آیا NHS بهترین مرکز خدمات درمانی دنیا است؟





اگر توازن میان مراقبت‌های اجتماعی و بهداشت درمان را رعایت نکنید، باید به قدر کافی بودجه مراقبت اجتماعی تامین شود تا مردم بتوانند مستقل زندگی کنند

قدم بعدی چیست؟

داد که بریتانیا با کمترین سرانه پزشکان، پرستاران و تخت‌های بیمارستان از کلیه کشورهای اروپایی عقب افتاده است. در زمستان سال گذشته حدود ۱۸۶ هزار نفر مجبور شدند بیش از ۳۰ دقیقه یا بیشتر برای پذیرش منتظر بمانند.

«ای بون»، طراح NHS تنها سه ماه بعد از تاسیس این نهاد اظهار داشت: «در چند هفته اخیر از مردم خواهش کرده‌ام که از NHS، عاقلانه، منصفانه و اخلاقی استفاده کنند، چون اگر فشار زیادی در اول کار به این نهاد وارد شود، ممکن است همین ابتدا با شکست مواجه شود. چون اگر همه چیز رایگان باشد، لزومی ندارد که مردم از شانس خود سوءاستفاده کنند.»

پیش‌بینی‌های او هفتاد سال بعد کاملاً درست از آب درآمد. مسئله اینجاست که بهبود سلامت مردم غالباً منجر به افزایش طول عمر آن‌ها و نهایتاً افزایش فشار بر NHS می‌شود. توجه داشته باشید که هزینه مراقبت از فرد ۸۰ ساله، پنج برابر فرد ۳۰ ساله است. تعداد افراد بالای ۷۵ و ۸۵ سال دائماً در حال افزایش است که قطعاً فشار بیشتری بر NHS وارد خواهد کرد.

در سال‌های آتی امید است راه‌های بهتری برای مراقبت از افراد همچون امکان درمان در نزدیکی منزل یا حتی در منزل افراد پیدا شود. نگرانی‌هایی وجود دارد مبنی بر این که فشارهای مالی ممکن است به خصوصی‌سازی بیشتر خدمات درمانی منجر شود. بخش خصوصی همیشه به NHS خدماتی ارائه کرده است، اما در حال حاضر حمایت سیاسی اندکی برای گسترش این امر وجود دارد.

بودجه ناکافی برای NHS

بر خلاف صحبت‌های ترس‌زای می که افزایش بودجه سلامت را نقطه عطفی می‌داند «میاس مورس» از اداره ملی حسابرسی هشدار داده که برای تامین سلامت جمعیت متغیر نیاز به بودجه بیشتری است.

«مورس» در سالروز ۷۰ سالگی NHS اظهار داشته که دولت باید برای تامین نیازهای سلامت و بهداشت مردم تدابیر بیشتری اندیشیده و بودجه بیشتری اختصاص دهد. او اظهار امیدواری کرده است که سیاستمداران عمیق‌تر درباره این موضوع فکر کنند.

تامین بودجه NHS

«مورس» زمانی وارد عمل شد که «سیمون استیونس»، مدیر NHS، تصدیق کرد که برنامه‌ریزی‌های زیادی برای تأثیر بر کیست در کمبود داروهای ضروری انجام شده بود. با این حال، سه وزیر سابق بهداشت و درمان حزب کارگر به «جرمی کوربین» هشدار دادند که بر کسیت به نظام سلامت بریتانیا صدمه خواهد زد.

در سالگرد تاسیس NHS، نخست‌وزیر اعلام کرد که بودجه این نهاد را تا سال ۲۰۲۴-۲۰۲۳، تا ۱۳۵ میلیارد پوند افزایش خواهد داد که این رقم ۲۰ میلیارد پوند بیشتر از بودجه سالانه آن، یعنی معادل افزایش سالانه ۳٫۴ درصد است.

اما به گفته «مورس» این بودجه فقط برای نگه‌داشتن وضعیت فعلی کافی است و نمی‌تواند نیازهای فزاینده جمعیت را تامین

کند. مورس اظهار داشته است: «این افزایش بودجه که حرف آن را شنیده‌ایم، ظاهراً اقدامی مثبت است، اما هیچ کس تظاهر نمی‌کند که با این بودجه می‌توان کاری بیش از حفظ وضعیت فعلی انجام داد.»

«مورس» از وزرا می‌خواهد که بر توسعه NHS به مجموعه‌ای بهتر، بزرگتر و کامل‌تر که بسیار مجهزتر شده و بر بهبود کیفیت خدمات برای افراد مسن و جمعیت بیشتر و ۱۵ میلیون نفری که از بیماری‌هایی همچون سرطان، دیابت، ناراحتی‌های ریوی و قلبی، ناراحتی‌های روانی و افسردگی رنج می‌برند، نظارت داشته باشند.

او از وزرا و مسئولان NHS می‌خواهد تا شیوه درمانی خود را تغییر دهند و به جای درمان در بیمارستان، درمان در منزل را ترویج کنند؛ درمانی که ارزانتر و بهتر است و به سلامتی بیماران کمک بیشتری می‌کند. این نهاد حتماً باید برای مراقبت از بیمارانی که از ناراحتی‌های روانی رنج می‌برند، اهمیت بسیار بیشتری قائل شود. فقط یک چهارم مبتلایان به بیماری‌های روانی از خدمات NHS بهره‌مند می‌شوند.

البته لازم است بریتانیا سهم بسیار بیشتری از تولید ناخالص ملی را صرف NHS کند تا به استاندارد خدمات درمانی کشورهای چون آلمان نزدیک شود.

«مورس» می‌گوید کاهش بودجه مراقبت‌های اجتماعی به خدمات سلامت و بهداشت لطمه خواهد زد. او اظهار داشت: «روشن است اگر توازن میان مراقبت‌های اجتماعی و بهداشت درمان را رعایت نکنید، مردم را از یک طرف به طرف دیگر واگذار کرده‌اید. باید به قدر کافی بودجه مراقبت اجتماعی تامین شود تا مردم بتوانند مستقل زندگی کنند. آنان نباید ناچار به مراجعه به بخش بهداشت و درمان شوند.»

«مورس» معتقد است، این مقدار بودجه که از قبل نیز کمتر است برای مراقبت اجتماعی کافی نیست و با توجه به سایر نشانه‌ها از فشار مضاعف به این سیستم ظاهر این مقدار بودجه نیز پایدار نخواهد بود.

«مورس» از ادعای «می» در سال ۲۰۱۷ مبنی بر این که دولت محافظه کار اهمیت یکسانی برای سلامت روان و سلامت جسم قائل است نیز انتقاد کرده و اظهار داشته این امر ممکن است موجب بروز توفعی شود که قابل تامین نخواهد بود.

«مورس» می‌گوید: زمانی که حرف از یکسان بودن اهمیت سلامت روان و جسم زده می‌شود، منجر به ایجاد این توقع می‌شود که قرار است اقدامات فراوانی در این زمینه صورت گیرد. «مورس» می‌گوید: به عنوان فردی که مکرراً از سرویس‌های NHS استفاده کرده، مایل به دریافت خدماتی است که از بیماری‌ها پیشگیری کرده و مردم را از اقدامات درمانی دور نگه دارد.

او می‌گوید: «بهترین کاری که می‌توان برای یک فرد انجام داد این است که او را از بیمارستان دور نگه داشته و به او کمک کنند که خوب زندگی کند و این فقط محدود به سالمندان نمی‌شود.»

عده‌ای از وزرای سابق از جمله فرانک دابسون، آلن میلبرون و آلن جانسون از رهبر حزب کارگر خواستند که در برنامه‌ریزی برای سیاست‌های برکیست، حتماً NHS را در نظر داشته باشند.

آن‌ها می‌گویند حزب NHS، حزب کارگر است، همان‌طور که آماده‌ایم ۷۰ سالگی این نهاد را جشن بگیریم، لازم است تصمیمات درستی در مورد برکسیت اتخاذ کنیم و اگر موفق به انجام این کار نشویم، نسل آینده ما را نخواهند بخشید.

منبع:

گاردین

درباره مردی که ۳ دهه قبل
درباره تغییرات اقلیمی هشدار داد

صدایی پیکس از سی سال

الیزابت کولبرت
نویسنده مجله
نیویورکر و برنده
جایزه پولیتزر

ترجمه: امید رستمیان

آنها بوده است.

به عنوان کسی که مصاحبه‌های بسیاری با دانشمندان اقلیمی از جمله چندین بار با «هانسن» داشته‌ام، می‌توانم ادعا کنم آنها به تناسب جایگاهی که دارند و در حد و اندازه یک گروه منسجم، در بیان یافته‌هایشان خوب کار نکرده‌اند. در عین حال، ما ۳۰ سال را به مباحثات اقلیمی گذرانده‌ایم (در واقع ۵۳ سال! البته اگر گزارش «لیندون جانسون» در این زمینه به رئیس‌جمهور را هم در نظر بگیریم)، بنابراین فکر می‌کنم زمان آن است که این خط داستانی را برای استراحت کنار بگذاریم.

برگردیم به سال ۱۹۸۸ و فقط به اطلاعاتی نظر کنیم که درباره تغییرات اقلیمی و در سبک غیرعلمی و از منظر غیردانشگاهی نوشته شده‌اند. سال بعد از آن بود که بیل مک کیبین (Bill McKibben) اولین کتاب را درباره این موضوع منتشر کرد که عنوان آن این بود «The End of Nature» که هدفش مخاطبان عامه بود. از آن به بعد کتاب‌هایی در دسترس قرار گرفتند که به طور کلی به اقلیم می‌پردازند و خوانندگان بیشتری می‌توانستند مشتاقانه با کمک آنها پیش روند. این کتاب‌ها شامل کتاب‌های کودکان، کتاب‌های کمیک و حتی کتاب تمرین رنگ آمیزی بود. در همین حال، مقالاتی در روزنامه‌ها و مجلات متعدد، برنامه‌های ویژه تلویزیونی و مستندهایی به این موضوع پرداخته و می‌پردازند. مهم‌تر از همه اینکه اکنون تغییرات اقلیمی واضح شده‌اند. دیگر لازم نیست شما مطلب ویژه‌ای بخوانید یا برنامه‌ای راجع به آن تماشا کنید یا درباره آن بشنوید. در بسیاری از نقاط جهان، تنها کاری که باید انجام دهید این است که به اطراف خود نگاه کنید. مثلاً در حال حاضر در جنوب غربی ایالات متحده، چنان خشکسالی شدیدی به وقوع پیوسته که محدودیت‌هایی برای مصرف آب در آنجا وضع شده و بسیاری از جنگل‌های ملی بسته شده‌اند. «دک آرند»، رئیس نظارت بر اقلیم در مرکز مدیریت اقیانوسی و اقیانوس‌شناسی ملی اشویل (کارولینای شمالی) در این باره به آسوشیتد پرس می‌گوید «۳۰ سال قبل ممکن بود ببینیم قطاری از دوردست‌ها به سمت ما می‌آید، اما اکنون این قطار در اتاق نشیمن ما است». من می‌خواهم پیشنهاد بدهم به جای استفاده از این سالگرد برای سوگواری به مناسبت شکست دانشمندان اقلیمی، جهت اجماع در اقدامات بازدارنده، از آن برای جشن گرفتن استفاده کنیم. البته «جشن» احتمالاً واژه کاملاً صحیحی نیست، اما شاید مشخص شدن موفقیت آنها در صحت پیش‌بینی‌های‌شان ارزش‌اش را داشته باشد؛ آنها که سه دهه قبل به رهبری هانسن، مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌ها را ساختند و امروز اکثر این موارد ثابت شده به ظاهر بسیار دقیق هم هستند. اینکه ما عموم مردم، بعد از این پیش‌بینی‌ها همچنان منفعل مانده‌ایم، در مورد ما بیشتر گویاست نسبت به آنچه در مورد آنها گفته می‌شود.

من با هانسن در یک پروژه ویدئویی مصاحبه کرده‌ام. از او پرسیدم آیا او پیامی برای جوانان دارد؟ او گفت: «چیز ساده‌ای است. من متأسفم که ما یک چنین کثافت مفتضحی باقی می‌گذاریم». آیا پیامی می‌تواند روشن‌تر از این باشد؟

جیمز هانسن (James Hansen)، روز ۲۳ ژوئن ۱۹۸۸ (۳۰ سال قبل) در یک روز بسیار شلوغ، در واشنگتن، در مقابل کمیته انرژی و محیط زیست مجلس سنا گفت که «اثر گازهای گلخانه‌ای شناسایی شده و اقلیم زمین را تغییر می‌دهد». در آن زمان، هانسن، رئیس موسسه مطالعات فضایی گودارد (Godard Institute) در ناسا بود. البته شهادت او اولین هشدار رسمی در مورد «اثر گازهای گلخانه‌ای» نیست. در این زمینه، در گزارشی سالانه در سال ۱۹۶۵ از سوی برخی دانشمندان اقلیمی به رئیس‌جمهور «لیندون جانسون» هشدار داده شده بود که «تغییرات قابل اندازه‌گیری و احتمالاً تغییرات در اقلیم» در دهه‌های پیش رو ممکن هستند. اما هشدار هانسن در مجلس سنا نخستین هشدار در سطح ملی بود که به‌طور وسیع در روزهای بعد تحت پوشش خبری قرار گرفت. روزنامه‌ها ماجرا را به همراه نموداری از «هانسن» در بالای صفحه اول کار کردند؛ نموداری که نشان می‌داد افزایش بلندمدت در متوسط دمای جهانی رخ داده که سیر صعودی خواهد داشت. (مترجم: به گواه شواهد اقلیمی و بررسی اقلیم‌شناسان مدلی که هانسن در ۳۰ سال قبل ارائه کرد (Model Zero)، دقیق‌ترین مدلی است که تاکنون ارائه شده است). در سی‌امین سالگرد هشدار هانسن، در هفته گذشته گروهی از دانشمندان «Natur» گزارش دادند میزان ذوب شدن یخ‌های قطب جنوب در دهه گذشته سه برابر شده و همان‌طور که در گزارش واشنگتن پست بیان شده «اگر این روند ادامه یابد، مادر معرض مشکلات جدی هستیم» (اگر یخ‌های قطب جنوب به‌طور کامل از هم بپاشند و ذوب شوند، سطح دریاها جهان ۲۰۰ فوت افزایش خواهد یافت و اگر فقط بخش غربی و در معرض خطر یخ‌های قطب جنوب ذوب شوند، سطح دریا حدود ۱۰ فوت افزایش می‌یابد). همچنین در هفته گذشته، دانشمندان گزارش دادند اکثر قدیمی‌ترین درختان بائوباب (baobab) آفریقا، احتمالاً به دلیل تغییرات اقلیمی از بین رفته‌اند. محققان ماه گذشته نیز نشان دادند افزایش سطح CO2 سبب کاهش محتوای مغذی برنج می‌شود که از مهم‌ترین منابع غذایی مردم جهان است. با این حال، واشنگتن همچنان این مشکل را نادیده می‌گیرد یا بدتر از آن، به‌طور فعالانه مانع تلاش‌ها برای رفع آن شده است. چگونه می‌تواند این گونه باشد؟

پاسخ احتمالی که به نظر می‌رسد همان است که هانسن حداقل با بخشی از آن موافق است؛ دانشمندان هستند که باید سرزنش کنند. هانسن اکنون ۷۲ ساله و بازنشسته ناسا است. او اخیراً به خبرگزاری آسوشیتد پرس گفته «افسوس نمی‌خورم از اینکه به اندازه کافی قادر به مطرح کردن این موضوع برای مردم نبوده‌ام». بسیاری از دانشمندان علوم اقلیمی نیز به شکلی مشابه می‌گویند آنها در موقعیتی نبوده‌اند که اطلاعات را به مخاطبان عمومی ارائه دهند و برای همین است که ده‌ها تارنما و چندین سازمان برای کمک به آنها برای برقراری ارتباط بهتر ایجاد شده است (مترجم: و البته اجتماعات و تارنماهای منتشرکننده اطلاعات نادرست و تردیدآور با کمک‌های مالی شرکت‌های بزرگ نفتی مانع اصلی

منبع:

نیویورکر

سازگاری شهرها با

آنا تیلر
پژوهشگر انستیتو
محیط زیست
استکهلم

ترجمه: امید رستمیان

من یافته‌هایم را در کنفرانس آتی (Adaptation Futures) به اشتراک خواهم گذاشت که در تاریخ ۱۹ تا ۲۱ ژوئن در کیپ‌تاون برگزار می‌شود. این اولین بار است که در سطح بین‌المللی، کارشناسان و متخصصان سازگاری اقلیمی در قاره آفریقا گرد هم می‌آیند.

تحقیقات من نشان می‌دهد، سه درس برای هر شهر جهت آماده‌سازی و مهار شرایط سخت اقلیمی وجود دارد. هسته اصلی اقدامات در این موارد عبارت‌اند از آمادگی، رهبری و درک اینکه انطباق نیازمند تغییرات بزرگ و کوچک است.

در زمان‌های بحرانی و همچنین زمانی که نیاز به تغییرات سریع است، برای انجام اقدامات موثر و مفید به چندین مورد نیازمندیم. آنها عبارت‌اند از سرمایه‌گذاری‌های پایدار در تدابیر، تحقیقات قوی و همچنین

برنامه‌ریزی‌های مقدماتی. یک بحران باعث ایجاد یاز دست رفتن فرصت‌هایی برای تغییر می‌شود. اما باید برای جلوگیری از واکنش‌های تشنج‌زا و راه‌حل‌های کوتاه‌مدت با پیامدهای ناشناخته‌شان که به طور بالقوه عواقب منفی دارند و می‌توانند پایداری را تضعیف کنند، زمینه‌سازی کرد. به طور مثال، در کیپ‌تاون، تمایل به بهره‌گیری نابردانه و گسترش بیشتر و سریع‌تر از آب‌های زیرزمینی و فشار زیاد به کارخانه‌های آب شیرین‌کن وجود دارد. هر دوی اینها به سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه و همچنین زیرساخت‌های جدیدی نیاز دارند که دارای اهمیت بلندمدت برای شبکه آبرسانی، آب‌ها و محیط زیست محلی است. در دهه گذشته، کیپ‌تاون در تهیه تعدادی از استراتژی‌ها و برنامه‌ها برای شناسایی اقدامات برای مدیریت معضلات آب و اقلیم مشارکت داشته است. اینها زمینه‌های مهمی را برای ارزیابی

**درس اول:
وظایف‌تان را
انجام دهید و آن را
تشریح کنید**

«آنا تیلر»، پژوهشگر انستیتو محیط زیست استکهلم در تحقیقات خود بر روی تصمیم‌گیری و حکمرانی از جهت سازگاری اقلیمی در شهرهای جنوب آفریقا متمرکز شده است. او به این موضوع پرداخته که چطور مردم و ساکنان شهرها سازماندهی شوند تا خطرات ناشی از افزایش دما، بارش‌های شدید و خشکسالی‌ها را کاهش دهند؟ با توجه به بحران خشکسالی و کم‌آبی در ایران طی سال‌های اخیر، بهره‌مندی از تجربه کشورهای دیگر در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد. تجربه «روز صفر» (Day Zero)، کیپ‌تاون (Cape Town) پایتخت آفریقای جنوبی به ما می‌گوید مناظر سدهای کاهش یافته از آب خطرناکند؛ خشکی و کمبود آب برای توزیع عمومی، بانگ اعلام خطر و جیره‌بندی را به صدا درمی‌آورند که به شدت و به فوریت به سازگاری پیچیده با تغییرات اقلیمی نیازمندیم.

اما در حال حاضر ورود سامانه‌های بارشی زمستانی به مناطق آفریقای جنوبی به این معناست که سطح سدها دوباره افزایش پیدا می‌کند و مقررات جیره‌بندی آب نادیده گرفته خواهند شد. خشکسالی که کیپ‌تاون را به لبه پرتگاه نزدیک می‌کند، هنوز پایان نیافته است. تهدید جیره‌بندی آب هنوز می‌تواند در سال ۲۰۱۹ نیز واقعیت پیدا کند. همچنین خشکسالی‌های دیگر در کیپ‌تاون و فراتر از آن وجود خواهد داشت. شهرهای دیگر که کمبود شدید آب را تجربه کرده‌اند، شامل ملبورن در استرالیا، لس‌آنجلس در ایالات متحده، ساو پائولو در برزیل، لاپاز پایتخت بولیوی و مپوتو در موزامبیک هستند. شهرهای جنوبی جهان به شدت تحت تاثیر خشکسالی قرار دارند، زیرا منابع آب، توانایی‌های توسعه‌ای و ارتقای زیرساخت‌های آب در این شهرها کم است. بسیاری از ساکنان این شهرها دسترسی بسیار محدود و محدودیت‌های زمانی زیادی برای برخورداری از آب در شرایط «عادی» دارند؛ مواردی که در شرایط کمبود آب نیز دشوارتر می‌شوند.

تغییرات اقلیمی



تجربه
«روز صفر»
کیپ تاون
پایتخت آفریقای
جنوبی به ما
می گوید مناظر
سدهای کاهش
یافته از آب
خطرناکند

۱۱

سازگاری شهرها به تغییرات اقلیمی
ترکیبی از تغییرات کوچک و بزرگ
هستند که از همه طرف به اقداماتی
نیاز دارند. این تغییرات باید صریحا
نابرابری ها را در نظر گیرند و نشانه روند.
در دوره های بعدی کمبود آب

درس سوم:
اقدامات کوچک
وبزرگ هر دو مهم
هستند

کیپ تاون، اقدامات بالقوه ای از خانوارها گرفته تا کسب و کارها وجود
دارند؛ نظیر استفاده مجدد از آب خاکستری (برای مثال استفاده از
آب حمام برای منبع توالت ها) و یا جمع آوری بزرگ مقیاس
سیلاب ها برای ذخیره سازی مجدد در سفره های زیرزمینی. اما
بسیاری از این تغییرات پرهزینه است و خطر نابرابری و محرومیت
را افزایش می دهد. خانوارهای ثروتمند و کسب و کارها می توانند به
خرید فناوری های صرفه جو در مصرف آب و یا منابع جایگزین
مانند چاه های خصوصی جمع آوری و ذخیره آب بپردازند، در حالی
که خانواده های کم درآمد و یا شرکت های کوچک با افزایش
هزینه های آب شهری مواجه می شوند.

سازگاری اقلیمی

درس های بحران آب کیپ تاون منحصر
به فرد نیست. همانطور که تجربیات در
سراسر جهان نشان می دهد، ممکن
است درس هایی وجود داشته باشد که
باید به سختی آموخته شود. شهرها
ممکن است نیاز روبه رو شدن با نسخه
خودشان از یک بحران را داشته باشند تا اقدامات لازم را برای ایجاد
تغییرات مورد نیاز انجام دهند. اما به انجام رساندن آماده سازی
بخش مهمی از سازگاری است. در این اقدامات، حرکتی فراتر از
مقابله با یک بحران در کوتاه مدت وجود دارد. ساختن ظرفیتی برای
اجتناب و یا حداقل، مدیریت بهتر شرایط جدید در بلندمدت، در
بطن سازگاری با تغییرات اقلیمی قرار دارد.

گزینه های موجود فراهم می کنند، اما کار بیشتری لازم است. این
تحقیقات، برنامه ریزی ها و مشاوره های عملیاتی پیش نیازهای
مهمی برای هدایت یک مسیر سازگاری قدرتمند است. بحران ها
باید دیده، درک، مدیریت و به عنوان بخشی از تلاش های سازگار با
محیط زیست، بسیار طولانی تر استفاده شوند. بحران کیپ تاون
نشان داده که چقدر مهم است راه حل ها و اقدامات فنی برای جلب
مشارکت های عمومی و سیاسی و همچنین عموم مردم تشریح و
روشن شوند. اگر این اتفاق نیفتد، تمام برنامه ریزی های جهانی هم
کمک نخواهد کرد؛ چرا که مردم نتایج برنامه ریزان را بی پایه و
اساس خواهند دانست و یا در برابر آن مقاومت می کنند.

درس دوم: رهبری
مشارکتی بسیار
مهم است

رهبری و آزادی ارتباطات، اعتماد ایجاد
می کند و همکاری را افزایش می دهد.
این دو برای حرکت در زمان وحشت و
گذار لازم و ضروری هستند. این امر به
رهبری در تمامی حوزه های سیاسی،
فرهنگی، روشنفکری، مدنی، تجاری و
حکمرانی مربوط می شود. چنین رهبری در همه سطوح مورد نیاز
است. هنگامی که رهبری دفاعی و تفرقه انداز است، همانطور که در
مراحل اولیه بحران آب کیپ تاون بود، منجر به سرزنش و
اتهام پراکنی خواهد شد. این امر می تواند تردید و واکنش های
منقطع و متناقض ایجاد کند؛ دقیقا همان چیزی که در کیپ تاون
اتفاق افتاد. مدیریت شهری به تدریج خطوط ارتباطاتی خود را از
طریق اقدامات و گزارش های ابتکاری مانند داشبورد آب و
چشم انداز آب بهبود بخشید. این امر به طور قابل توجهی به ایجاد
مجموعه یکپارچه تر و مشارکت های گسترده تر برای اقدامات
برنامه ریزی شده در مسیر پیش رو کمک کرد (به طور مثال این
گزارش ها و سامانه های برخط، اهداف و موقعیت کنونی را در
مصرف و میزان منابع آبی مشخص می کند).

قلمرو فاده

راه حل

پسجامی رویم؟

نگاهی انتقادی به مطالعات کارگری در بعد از انقلاب

مطالعه، پژوهش و شناخت آسیب‌ها و کمبودهای موجود در حوزه زیست کارگران و تشکل‌های کارگری در ابتدای نیازمند دسترسی به آمار و اطلاعات دقیق و شناخت دقیق از جوانب موضوع است، اما در مطالعات کارگری کمبودهای زیادی وجود دارد و دسترسی به اطلاعات صحیح سخت است.

از شمول تمام یا قسمتی از قوانین حمایتی مستثناء شده‌اند (بنگريد به مواد ۱۸۸، ۱۱۲، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون کار و همچنین مقررات اشتغال در مناطق آزاد، مصوبات هیأت وزیران در مورد خدام بقاء متبر که و زندانیان، مصوبه مجلس در مورد قالیبافان، آیین‌نامه استخدامی شهرداری‌ها و غیره). انواع نوظهور قراردادها و روابط کاری نظیر اشتغال شرکتی یا مثلی در بازار کار کشور شیوع پیدا کرده است (بنگريد به مصوبات شورای عالی اداری کشور در سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱ و سرنوشت مصوبه سال ۱۳۹۰ هیأت وزیران در همین رابطه). معیشت کارگران، با پایین نگه‌داشته شدن دستمزدهای واقعی (و نه اسمی) توسط نهاد دولت، در تمام چهار دهه گذشته عموماً بسیار پایین‌تر از هنجارهای مصرفی جامعه قرار داشته است (بنگريد به شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی و هزینه متوسط خانوار سال‌های مختلف نزد بانک مرکزی و مقایسه کنید با حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار در همان سال‌ها) و...

با وجود اهمیت مباحث فوق، موضوع بحث ما در این یادداشت متمرکز بر اثبات ادعای گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه در جامعه یا بررسی تغییرات جمعیتی طبقه کارگر در چهار دهه اخیر و یا موضوع تشکلهای، قراردادها، حداقل دستمزد و سایر موارد ذکر شده، نیست. تصویر جمعیت‌شناختی و اقتصادی فوق را اگر در کنار گرایش‌های پژوهشی غالب در علوم اجتماعی و اقتصادی کشور قرار دهیم به نکته بسیار مهمی پی خواهیم برد. در حالی که جامعه روز به روز سیمایی هر چه کارگری‌تر به خود می‌گیرد و وضعیت معیشتی و سیاسی کارگران نیز روز به روز وخیم‌تر می‌شود، جریان غالب در علوم اجتماعی تمایل به مطالعه و توصیف گرایش‌های سیاسی، فرهنگی و هویتی طبقه متوسط دارد و عالمان علم اقتصاد نیز یا سرگرم خلق فرمول‌های تازه و محاسبات پیچیده ریاضی برای توجیه وضعیت اقتصادی موجود هستند یا به تبعات مشغولند که نهایتاً به پیشنهادهایی برای «بهبود فضای کسب و کار» و هر چه سرمایه‌دارانه‌تر کردن فضای عمومی جامعه ختم می‌شود. بنابراین گویی قاعده هرم طبقاتی جامعه، سهم‌چندانی در مطالعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دانشگاه‌ها ندارد. تمایل ضعیف دانشگاه برای مطالعه وضعیت طبقه کارگر، در کنار به‌خامت گراییدن وضعیت این طبقه، چه به لحاظ معیشتی و چه از لحاظ فرهنگی و اجتماعی، باعث شده که با نسلی از کارگران مواجه باشیم که ویژگی‌های حاد طبقاتی، فرهنگی و سیاسی آنها برای پژوهشگران، سیاستمداران و مورخان عمدتاً ناشناخته باقی مانده است. به همین خاطر بیم آن می‌رود که این نسل از کارگران ایرانی یا در عرصه اولویت‌ها نادیده بمانند (به علت این مسئله جلوتر اشاره خواهیم کرد)، یا با یک فوران اجتماعی نگاه تمام پژوهشگران و تاریخ‌نگاران غافل از موضوع را به خود جلب کنند. البته واضح است که پژوهش‌های شتاب‌زده در هنگامه تلاطمات سیاسی و اجتماعی نه تنها راه به جایی نمی‌برند که خود سرمنشاء سوء تفاهم‌های بزرگ‌تری برای مطالعات تاریخی آتی خواهند شد.

اغلب مطالعات حوزه کار در ایران امروز از دو وجه تحت تأثیر قرار دارد؛ اول، همان‌طور که در بالا اشاره شد، سوگیری طبقاتی مطالعات دانشگاهی در رشته‌ها و گرایش‌های گوناگون به نفع طبقات متوسط و غیرمزبدگیر؛ و دوم، در دسترس

در آمارهای رسمی، پررنگ شدن وزن جامعه کارگری در ترکیب جمعیتی ایران در دهه‌های پس از انقلاب به وضوح قابل مشاهده است. در سال ۱۳۵۷، تنها یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از جمعیت ۹ میلیون نفری شاغلان کشور نزد سازمان تأمین اجتماعی به صورت اجباری بیمه بودند. «بیمه‌شده اجباری» در آمارهای سازمان تأمین اجتماعی به کسانی گفته می‌شود که به صورت رسمی در رابطه حقوقی کارگری-کارفرمایی قرار دارند و به صورت خاص یا اختیاری بیمه نشده‌اند. این در حالی است که در میانه دهه ۹۰ شمسی مجموع بیمه‌شدگان اجباری، کارگران ساختمانی و قالیبافان تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی به بیش از ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر از جمعیت تقریباً ۲۵ میلیون نفری شاغلان کشور افزایش یافته است (بنگريد به آمار ۵۰ ساله و سالنامه آماری ۱۳۹۵ سازمان تأمین اجتماعی و آمار نیروی کار سال ۱۳۹۵ مرکز آمار ایران). این به تنهایی به معنای افزایش دو برابری کارگران تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی در نسبت با کل جمعیت فعال کشور است. حال اگر به جمعیت کارگران رسمی کشور در نیمه دهه ۹۰ شمسی، حدود ۹ میلیون کارگر غیر رسمی (بنا به گفته وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در خبرگزاری ایلنا، کد خبر: ۳۲۷۶۳۴، تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۰۹/۱۵) اضافه کنیم، حتی با صرف نظر کردن از جمعیت کارگران مهاجر مشغول به کار در کشور و سایر کارگرانی که به طرق مختلف از شمول قوانین حمایتی مستثنا شده‌اند، با تصویری تازه از وزن و جایگاه نیروی کار ایرانی مواجه خواهیم شد. این روند محسوس جمعیتی ریشه در عوامل گوناگونی از جمله سیاست‌های اقتصادی دولت‌های پس از جنگ دارد که نهایتاً می‌توان تمام آنها را به گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه در روابط تولیدی جامعه در سال‌های پس از انقلاب نسبت داد.

از طرف دیگر، طبق قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹، مجراهای صنفی و سیاسی بیان خواسته‌های کارگران تنها به سه نوع تشکل از پیش تعیین شده با ساختار متفاوت از برخی استانداردهای سازمان جهانی کار محدود شده است (ماده ۱۳۱)؛ این تشکلهای تا حد بسیار زیادی تحت کنترل دولت و کارفرمایان قرار دارند (بنگريد به قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار و آیین‌نامه‌های چگونگی عملکرد انجمن‌های صنفی و نمایندگان کارگری). گستره پوشش تشکلهای ایرانی در مقایسه با هنجارهای جهانی، بسیار کم و تقریباً ناچیز است (دیتابیس سازمان بین‌المللی کار، آمار عضویت در اتحادیه‌های کارگری) و طبق معبود پیمایش‌های انجام شده کارگران اصولاً تمایلی به مشارکت در امور این تشکلهای ندارند (مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۸۷: ۲۹-۴۸). از لحاظ سیاسی نیز احزاب کارگری مستقل و نیرومند در کشور وجود ندارد. میزان قراردادهای دائمی کارگران طی سه دهه اخیر از ۹۴ درصد کل قراردادهای کمتر از ۷ درصد کاهش یافته که فاصله‌ای بسیار زیاد با هنجارهای جهانی دارد (بنگريد به مصاحبه رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با خبرگزاری فارس، کد خبر: ۸۹۰۴۲۹۰۷۰۳، مورخ ۱۳۸۹/۴/۲۹؛ همچنین اعلام رسمی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در روزنامه کار و کارگر، شماره ۶۷۳۳ و گزارش سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۵: ۳۰). در همین زمان بسیاری از کارگران ایرانی با سازوکارهای حقوقی پیچیده‌ای

>

عکس‌نوشت

کارگران در حال لوله کشی تهران
در سال ۱۳۳۰

حقوق

منابع

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۶). مرکز داده‌های اینترنتی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. نرخ تورم و شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی. تاریخ بازبینی: ۱۳۹۶/۰۱/۲۹.

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (سال‌های مختلف). نتایج بررسی بودجه خانوار در مناطق شهری ایران، اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی، سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۹۴.

خبرگزاری ایلنا (۱۳۹۴). وزیر کار خبر داد: سیستم جامع اطلاعات بازار کار ظرف ۶ ماه آینده راه‌اندازی می‌شود. کد خبر: ۱۳۹۴/۰۹/۱۵.

خبرگزاری فارس (۱۳۸۹). کلیات بهسازی قراردادهای موقت کار تصویب نشد. کد خبر: ۸۹۰۴۲۹۰۷۰۳. تاریخ انتشار: ۱۳۸۹/۴/۲۹.

روزنامه کار و کارگر (۱۳۹۳). گزارش ویژه وزارت کار از امنیت شغلی کارگران، شماره ۶۷۳۳، صفحه سوم، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۰۶/۱۲.

سازمان تامین اجتماعی (۱۳۹۱). سازمان تامین اجتماعی از نگاه آمار: ۱۳۴۰-۱۳۹۰، دفتر آمار و محاسبات اقتصادی.

سازمان تامین اجتماعی (۱۳۹۶). سالنامه آماری سازمان تامین اجتماعی سال ۱۳۹۵، معاونت اقتصادی و برنامه‌ریزی، دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی.

شورای عالی اداری کشور (۱۳۷۳). واگذاری امور پشتیبانی دستگاه‌های اجرایی به بخش غیردولتی، به شماره ۵۴۲۵، دوش مورخ ۱۳۷۳/۰۴/۰۸.

شورای عالی اداری کشور (۱۳۷۹). طرح اصلاح مصوبه شماره ۵۴۲۵/دش، مورخ ۱۳۷۳/۰۴/۰۸.

موضوع بند ۲ مصوبه شماره ۱۴۱۰/۱ مورخ ۱۳۷۸/۰۵/۲۷.

شورای عالی اداری در زمینه واگذاری امور پشتیبانی دستگاه‌های اجرایی به بخش غیردولتی، به شماره ۴۶/۱۴ مورخ ۱۳۷۹/۰۱/۳۱.

مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۳). قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار، شماره پرونه ۲/۷۸۹، مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۳۰.

مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۰). قانون حمایت از تأسیس و اداره مجتمع‌های بزرگ و متمرکز قالی‌بافی، شماره: ۹۶۷، مورخ: ۱۳۸۰/۱۲/۲۲.

مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۶۹). قانون کار جمهوری اسلامی ایران، شماره ۸۸۴/۱۴/۸۸۴، مورخ ۱۳۶۹/۰۸/۲۹.

نبودن ساده‌ترین اسناد و آمارهای مورد نیاز برای پاسخ دادن به سوالات گوناگون حوزه بازار کار؛ حوادث حقوقی و سیاسی مرتبط با کارگران؛ ابعاد جمعیت‌شناختی طبقه کارگر؛ جزئیات وضعیت معیشتی کارگران ایرانی؛ تعداد و نوع اعتراضات کارگری در تمام سال‌های گذشته و موارد بسیار دیگر از این دست. بی‌توجهی دانشگاه‌ها به اهمیت مطالعات تاریخی طبقه کارگر در ایران مدرن و در دسترس نبودن آمار و اسناد مورد نیاز برای پژوهش در این حوزه، هر نوع شور و اشتیاق پژوهشی را خیلی زود مهار می‌کند، بنابراین ادعای ما در مورد از دست رفتن تاریخ یک طبقه در نیم قرن گذشته و شگفت‌زدگی محتمل سیاست‌گذاران و مورخان از بروز ناگهانی خصلت‌های درونی این طبقه در آینده، چندان ادعای گزافی نیست. تاریخ طبقه کارگر ایرانی از ابتدای پیدایش در سال‌های انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، به همت کسانی همچون آبراهامیان، اشرف، لاجوردی و بیات به صورت جسته‌وگریخته به دست نسل‌های بعدی پژوهشگران رسیده است، اما با وقوف مشکلات ذکر شده، نمی‌توان امیدوارانه به تداوم این انتقال بین‌نسلی چشم داشت.

در حال حاضر بدیهی‌ترین آمار مورد نیاز برای بررسی وضعیت قراردادهای شغلی کارگران ایرانی در دسترس نیست؛ هیچ‌کس از تعداد دقیق اعتراضات کارگری، انگیزه‌های اعتراضی و شیوه سازمان‌یابی کارگران اطلاع ندارد. در مورد معیشت کارگران غیر از تخمین‌های غیرمستقیم به وسیله محاسبات نسبتاً پیچیده، آماری برای اظهار نظر در دست نیست. پیرامون مسئله کارگران شرکتی حجم انبوهی از خبرهای نادقیق رسانه‌ای فراگرفته است. هنوز تحقیق مستقل و قابل اتکایی در مورد روند ۱۱ ساله تصویب قانون کار جمهوری اسلامی (از طرح‌های پیشنهادی در سال ۱۳۵۸، تا کشمکش‌های میان مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام) انجام نشده است. در مورد حوادث تاریخی منتج به پاگرفتن «خانه کارگر» در سال‌های ابتدایی انقلاب کیفیت تأثیرگذاری آن در تحولات کارگری کشور اطلاع‌چندانی در دست نیست.

همچنین در مورد بافت اجتماعی نمایندگان و برگزیدگان تشکلهای کارگری موجود، اطلاعات دقیقی نداریم. تحولات حقوقی چند دهه اخیر در حوزه مسائل کارگری بسیار پرتعداد، در هم پیچیده و غامض است، اما هنوز سلسله‌ای از مطالعات حقوقی هدفمند برای روشن کردن ابعاد این مسائل طراحی و اجرا نشده است. آراء، نظرات، تجربه زیست و نگرش‌های واقعی کارگران در ۴۰ سال گذشته به صورت مدون مورد بررسی قرار نگرفته و حقیقتاً هیچ پژوهشگر و سیاستمداری امروز نمی‌تواند ادعا کند که از خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کارگران کشور به صورت جامع و سیستمی مطلع است.

با در نظر داشتن این مسائل پژوهشی بسیار بزرگ و بااهمیت و بسیاری مسائل ناگشوده و مغفول مانده دیگر در حوزه مطالعات کار، تاریخ‌نگاری طبقه کارگر در سال‌های پس از انقلاب و خصوصاً تاریخ‌نگاری از پایین و درک تحولات از دریچه نگاه خود کارگران، باید به اولویت آکادمیسین‌ها در دانشکده‌های علوم اجتماعی، اقتصاد، حقوق و پژوهشگران مستقل بدل گردد، پیش از آنکه تاریخ یک طبقه برای همیشه از دسترس پژوهشگران آتی خارج شود.

صلح در جهان تنها با امر ایجابی ترک جنگ به دست نمی‌آید. سازمان بین‌المللی کار برای اقدامی ایجابی در حوزه کار استقرار یافت تا شاید بخش عمده‌ای از جنگ در حوزه کار را در جهان برطرف کند.

در تاریخ تحولات کار در جهان به ویژه بعد از انقلاب صنعتی قرن نوزدهم در اروپا و آمریکای شمالی، تشدید تضاد شرایط کار بین نمایندگان کارگری و نمایندگان کارفرمایی، موجب شد در مقطعی از تاریخ حقوق کار در جهان، تصمیماتی بین‌المللی برای روابط کار در جهان بین کارگران و کارفرمایان گرفته شود.

از آنجایی که تحقق صلح در جهان بین مستلزم رعایت یکسری اصول کلی و بین‌المللی در شرایط کار بود، انگیزه شدیدی برای تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی در حوزه کار شکل گرفت. انگیزه‌های انسانی و اقتصادی انگیزه‌های مهمی بودند اما بخش اعظم انگیزه‌های تشکیل این سازمان بین‌المللی، انگیزه سیاسی بود. انقلاب صنعتی در کشورهای مختلف اروپایی از سویی و پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی از طرف دیگر، در عین اینکه تعداد کارگران را افزایش داد، همزمان مطالبات کارگران را نیز جدی‌تر کرد همدستی و همدانستانی این دو عامل انگیزه قوی برای دفاع حیات جمعی کارگران ایجاد کرده بود. این انگیزه سیاسی چنان اهمیتی یافت که در مقدمه اساسنامه سازمان بین‌المللی کار هم به آن اشاره شد اما پایان انگیزه‌ها و اهداف تشکیل سازمان بین‌المللی کار نبود. شرکت‌کنندگان «صلح پاریس» این سطر را که نشان از رویکرد اقتصادی - سیاسی ویژه‌ای در حوزه تحلیل مسائل کارگران بود به اساسنامه اضافه کردند: «یک صلح جهانی پایدار تنها بر مبنای عدالت اجتماعی بنیان گذاشته می‌شود.»

در همین مسیر، اولین کنفرانس بین‌المللی کار در سال ۱۹۱۹ در شهر واشنگتن برگزار و اما بعد از آن از تابستان سال ۱۹۳۰ این کنفرانس‌ها در ژنو برگزار شد.

در اولین کنفرانس که در سال ۱۹۱۹ برگزار شد، نمایندگان از کارگران، کارفرمایان و دولت‌ها را برای اولین بار گرد هم آورد و آنها درباره مسائل بین‌المللی کار صحبت کرده و واکنش نشان دادند.

انگیزه‌های سیاسی از تشکیل سازمان بین‌المللی کار

الزام حقوقی پیوستن به مقاوله‌نامه‌های
۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار

فندی‌کاپی

فرشاد اسماعیلی



پژوهشگر حقوق کار و
تأمین اجتماعی

نمایندگان هر دو را مشخص می‌کند. دولت عضو دو نفر نماینده دولت، یک نفر نماینده کارفرما و یک نفر نماینده کارگر را انتخاب می‌کند. البته هر یک از این هیات‌ها می‌توانند تعدادی مشاور و حقوقدان را با خود برای حضور همراه کنند.

هدف سیاسی
ازبانیه اصول و
حقوق بنیادین کار

در فضایی که جهانی شدن سرمایه‌داری و آزادسازی جهانی تجارت پیش می‌تازد و تقسیم کار جهانی در کشورها همچنان تقویت می‌شود، مقررات حقوق کار ذیل استانداردهای جهانی حقوق کار و الزام آور بودن و ضمانت اجرا داشتن آن، به جهانی کردن مطالبات حقه کارگران در برابر این آزادسازی‌ها وجه حقوقی بین‌المللی می‌دهد.

در بین مقاوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار، مقاوله‌نامه‌هایی مربوط به حقوق بنیادین کار هستند. این مقاوله‌نامه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند، چراکه به صورت کلی جنبه حقوق بشری داشته و به آزادی‌های اساسی در حوزه کار می‌پردازند، آزادی‌هایی مانند آزادی سندیکا، حق مذاکره جمعی، آزادی کار، منع تبعیض، منع کار اجباری، لغو کار کودک، حذف تبعیض در استخدام و موقعیت شغلی و حذف انواع کار اجباری.

در سال ۱۹۹۸ کنفرانس بین‌المللی کار حقوق بیانیه رسمی سازمان بین‌المللی کار را در موضوع حقوق بنیادین کار به تصویب رساند. اهمیت حقوقی این بیانیه در این است که در این سند بین‌المللی عنوان شد همه کشورهای عضو ملزم هستند که به اصول بنیادین حقوق کار احترام بگذارند؛ خواه این مقاوله‌نامه‌ها را تصویب کرده یا تصویب نکرده باشند. ایران از همان ابتدا یعنی از زمان تأسیس سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۱۹ عضو این سازمان بوده است. کشورما تا سال ۱۳۵۷، ۱۱ مقاوله‌نامه از این سازمان را امضا کرده و به تصویب مجلس شورای ملی رسانده است. دولت ایران بعد از ۱۳۵۷ نیز به ۳ مقاوله‌نامه دیگر پیوست و در حال حاضر به ۱۴ مقاوله‌نامه ملحق شده است.

سازمان بین‌المللی کار در بیانیه اصول و حقوق بنیادین کار به ۸ مقاوله‌نامه بین‌المللی اشاره کرده که اجرای آنها برای همه دولت‌های عضو الزام‌آور است. ایران از ۸ مقاوله‌نامه بنیادین سازمان بین‌المللی کار به ۵ مقاوله‌نامه و از ۴ مقاوله‌نامه حاکمیتی تنها به یک مقاوله‌نامه حاکمیتی و از مجموع ۱۷۷ مقاوله‌نامه فنی تنها ۸ مقاوله‌نامه را تا به امروز پذیرفته است. اما همانطور که گفتیم مطابق بند ۴ و سند پیوست اصول و حقوق بنیادین کار تمام دولت‌های عضو سازمان بین‌المللی

ایده تشکیل سازمان بین‌المللی کار اما در خلال «مذاکرات پاریس» پذیرفته شد و اساسنامه آن بین ژانویه و آوریل ۱۹۱۹ توسط کمیسیون بین‌المللی کار تشکیل و بر اساس «قرارداد ورسای» تنظیم شد. کمیسیون بین‌المللی کار توسط «کنفرانس صلح» ایجاد شد و اساسنامه سازمان بین‌المللی کار بخش سیزدهم «معاهده ورسای» را تشکیل می‌داد. در مجموع در فضای گام برداشتن به سوی صلح جهانی بر مبنای برقراری عدالت اجتماعی بود که ایده تشکیل سازمانی بین‌المللی برای سیاستگذاری و محافظت از کارگران جهان شکل گرفت.

پس از آن، تشکیل اجلاس دیگری در کانادا منجر به تدوین اعلامیه مهم و حیاتی «فیلادلفیا» به عنوان تکمیل‌کننده اساسنامه سازمان بین‌المللی کار گردید. اهمیت بیانیه فیلادلفیا به قدری است که بسیاری معتقدند این بیانیه الگویی برای تهیه «منشور سازمان ملل» و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» شد؛ بیانیه‌ای که در بند اولش به صراحت تعیین تکلیف می‌کرد و مصوب کرده بود: «کارگر یک کالا نیست.»

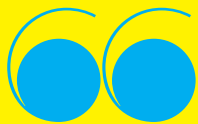
در نهایت، سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۴۶ جزو سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد گردید.

این سازمان تصمیم گرفت به بررسی درباره مسائل جهانی کار به شکل تنظیم، تدوین و تصویب مقررات در قالب مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌ها بپردازد.

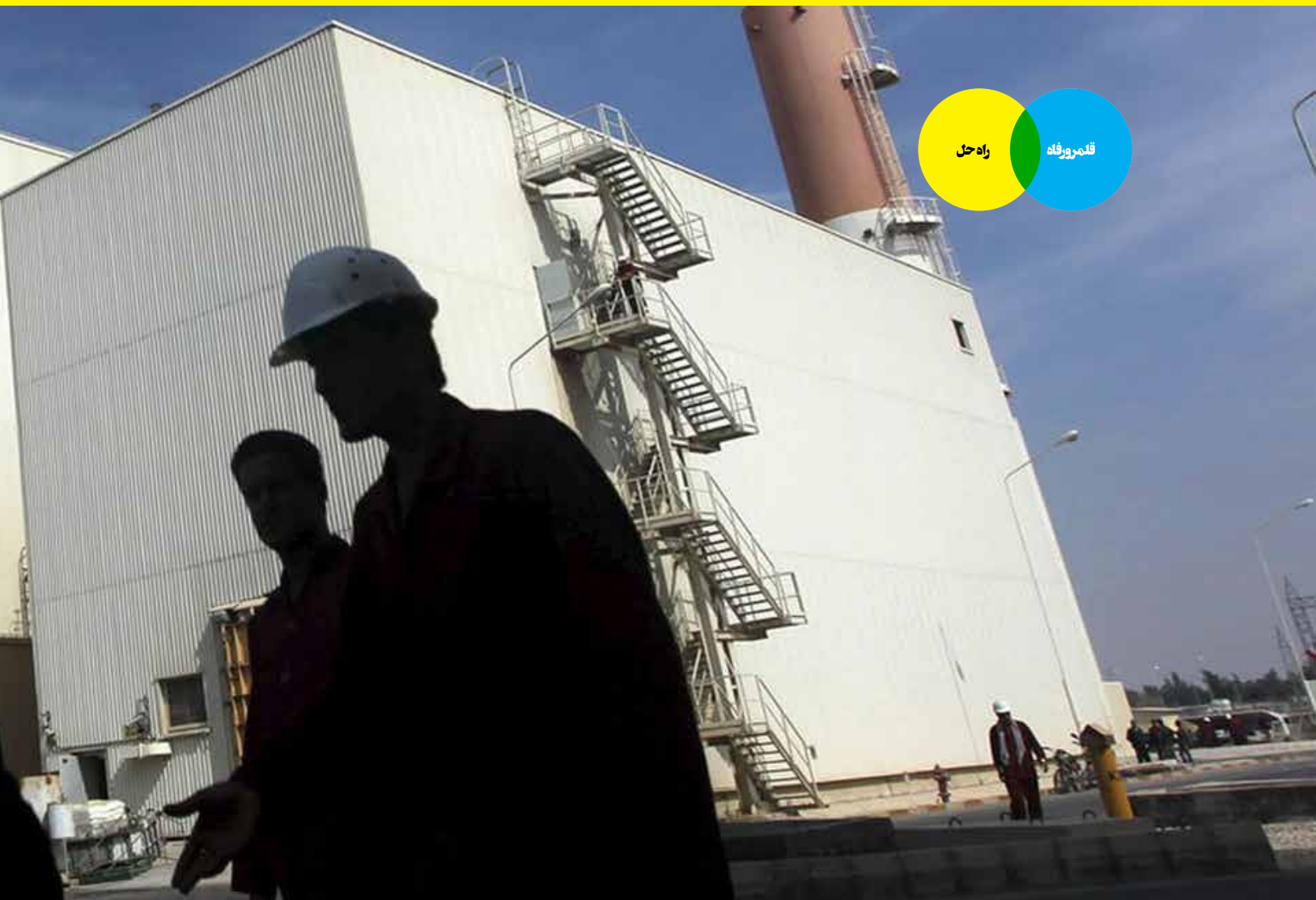
به همین جهت، سازمان بین‌المللی کار پس از تصویب «کنفرانس عمومی»، موازینی را به شکل موازین بین‌المللی کار مصوب می‌کند که هر یک از کشورهای عضو با توجه به الحاق یا عدم الحاق‌شان به این مصوبات ملزم به انجام یا عدم انجام اقداماتی در زمینه مشخصی از کار هستند.

مطابق بند ۱ ماده ۱۹ اساسنامه این سازمان، مصوبه‌های سازمان بایستی به صورت «مقاوله‌نامه» یا «توصیه‌نامه» باشد. اما سازمان بین‌المللی کار در راستای اهداف خود بیش از چند دهه است که مقاوله‌نامه، توصیه‌نامه، قطعنامه و بیانیه‌های متعددی تصویب و صادر کرده است. در این میان، مقاوله‌نامه‌ها (convention) منبع اصلی تعهدات و تکالیف دولت‌ها در زمینه کار را مشخص می‌کند. وقتی دولتی به مقاوله‌نامه‌ای ملحق شد دیگر تنها در حوزه بین‌الملل تعهد نداده و این مقاوله‌نامه می‌بایست به صورت قانون در حقوق داخلی آن درآمد و جزو منابع حقوقی داخلی کشور عضو خواهد شد.

اعتبار بین‌المللی این مقاوله‌نامه‌ها از آنجا ناشی می‌شود که بدانیم در ساختار سازمان بین‌المللی کار «سه‌جانبه‌گرایی» ذیل «گفت‌وگوی اجتماعی» رعایت شده و کارفرمایان و دولت‌ها در کنار نمایندگان کارگران دارای نماینده و حق رای در همه تصمیمات هستند؛ هر چند این دولت عضو است که



در ساختار سازمان
بین‌المللی کار
«سه‌جانبه‌گرایی»
ذیل «گفت‌وگوی
اجتماعی» رعایت
شده و کارفرمایان
و دولت‌ها در
کنار نمایندگان
کارگران دارای
نمایندگی و حق رای
در همه تصمیمات
هستند؛ هر چند
این دولت
عضو است که
نمایندگان هر
دو را مشخص
می‌کند



سندیکا در مقاوله نامه ها

مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ ملاک های یک سندیکای مستقل را ذیل حق سازمان یابی و مذاکره دسته جمعی بیان کرده و راهکار حقوقی تشکیل سندیکا در ایران از پیوستن به این مقاوله نامه های دوقلو و تصویب در حقوق داخلی و الزام به اجرای کامل آن در عمل است

کار ملزم به اجرای این مقاوله نامه های بنیادین هستند؛ چه به این ۸ مقاوله نامه بنیادین پیوسته باشند چه نپیوسته باشند. بنابراین هدف سیاسی از بیانیه اصول و حقوق بنیادین کار حمایت جامع از حق جمعی کارگران و پیشگیری از عدم اجرای شرایط بنیادین کار با توسل به توجیه عدم امضای مقاوله نامه ها بود.

این ۸ مقاوله نامه بنیادین سازمان بین المللی کار به ترتیب اولویت عبارتند از:

- (۱) مقاوله نامه آزادی انجمن و حفاظت از حق سازمان یابی (شماره ۸۷ مصوب سال ۱۳۴۸)
 - (۲) مقاوله نامه حق سازمان یابی و چانه زنی جمعی (شماره ۹۸، مصوب سال ۱۹۴۹)
 - (۳) مقاوله نامه کار اجباری (شماره ۲۹ مصوب سال ۱۹۳۰)
 - (۴) مقاوله نامه لغو تمام اشکال کار اجباری (شماره ۱۸۲، مصوب سال ۱۹۹۹)
 - (۵) مقاوله نامه حداقل سن کار (شماره ۱۳۸، مصوب سال ۱۹۷۳)
 - (۶) مقاوله نامه بدترین اشکال کار کودک (شماره ۱۸۲، مصوب سال ۱۹۹۹)
 - (۷) مقاوله نامه مزد برابر (شماره ۱۰۰ مصوب سال ۱۹۵۱)
 - (۸) مقاوله نامه تبعیض در اشتغال (شماره ۱۱۱ مصوب سال ۱۹۵۱)
- ایران، مقاوله نامه های بنیادین شماره ۸۷ (مقاوله نامه آزادی انجمن و حفاظت از حق سازمان یابی) و ۹۸ (مقاوله نامه حق سازمان یابی و چانه زنی جمعی) و ۱۳۸ (مقاوله نامه حداقل سن

کار) را هنوز امضا نکرده است.

یکی از منابع حقوق کار در ایران منابع بین المللی است، بنابراین اسناد و مقاوله نامه های بین المللی سازمان بین المللی کار که مورد پذیرش دولت و به تصویب قوه مقننه در ایران رسیده بر اساس اصل ۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۹ قانون مدنی در حکم قانون بوده و لازم الاتباع و قابل استناد هستند.

تشکل های رسمی و محصور موجود در قانون کار یعنی «شوراهای اسلامی کار»، «انجمن های صنفی کارگری» و «تمایندگان کارگری» با استانداردهای بین المللی کار هماهنگ نبوده و «سندیکا»

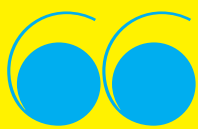
نتیجه سیاسی
پیوستن به
مقاوله نامه های
۹۸ و ۸۷

محسوب نمی شوند.

مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ ملاک های یک سندیکای مستقل را ذیل حق سازمان یابی و مذاکره دسته جمعی بیان کرده و راهکار حقوقی تشکیل سندیکا در ایران از پیوستن به این مقاوله نامه های دوقلو و تصویب در حقوق داخلی و الزام به اجرای کامل آن در عمل است. اما با همه تلاش های منتقدان و فعالان کارگری و حقوقدانان در تمام این سال ها هنوز مقاوله نامه های بنیادین ۸۷ و ۹۸ مورد امضای دولت ایران قرار نگرفته است. هر چند می بایست این مقاوله نامه ها پس از تصویب هیات دولت برای اجرایی شدن به تصویب مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برسد.



۱۱



تشکیل‌های
رسمی و محصور
موجود در قانون
کار هیچ یک
تشکیل کارگری
مستقل نبوده
و «سندیکا»
محسوب
نمی‌شوند

مداخله کارگران در سرنوشت کاری‌شان روز به روز با سیاست‌های اقتصادی راستگرا کاهش و توان و قدرت جمعی کارگران برای تعیین دستمزد واقعی و جبران عقب‌ماندگی‌ها کاهش یافته است، افزایش حوادث ناشی از کار روزی، بیش از ۹۰ درصد قراردادهای کار، قراردادهای موقت شده، قراردادهای سفیدامضا بیش از پیش رواج یافته است، بسته‌های اشتغالی با هدف ارزان‌سازی نیروی کار، آینده بیکاران تحصیل‌کرده را تهدید می‌کند، بازار کار مردسالار و دستمزدها و شرایط نابرابر هیچ نقش جمعی برای زنان کارگر باقی نگذاشته، بازار غیررسمی کارگران اتباع خارجی استثمار آنها را تضعیف کرده و هیچ دستاویز جمعی جهت دفاع برایشان وجود ندارد، کودکان کار در شرایط بد بهداشت و ایمنی به بیماری‌های لاعلاجی مبتلا می‌شوند که هیچ نهاد مدنی توان دفاع کامل را از آنان ندارد، وضعیت بد اقتصادی و نوسانات ارزی تأثیر مستقیم خود را بر سبد معیشت دهک اول جامعه گذاشته و تورم دهکی جایگاهی جدی در تعیین دستمزدها نمی‌یابد و ده‌ها متغیر اجتماعی دیگر که هیچ راه‌حل فردی برای کارگران باقی نمی‌گذارد.

در این وضعیت است که نسبت «ما و مقاوله‌نامه‌ها» از سطح یک بحث حقوقی رو بنایی به یک نیاز جدی اجتماعی گسترش می‌یابد و ضرورت تشکیل سندیکا با رعایت سازوکارهای بین‌المللی مقاوله‌نامه‌ها را در تاریخ حقوق کار ایران حیاتی می‌کند؛ ضرورتی که به «تعویق» انداختن آن، تنها به «تعمیق» مشکلات منجر می‌شود.

مطابق سازوکار بین‌المللی، همه دولت‌های عضو، ملزم به اجرای مقاوله‌نامه‌های ۸ گانه بنیادین و از جمله دو مقاوله‌نامه مهم ۸۷ و ۹۸ درباره حق سازمان‌یابی جمعی و چانه‌زنی جمعی هستند و چنانچه کشوری مفاد این مقاوله‌نامه‌ها را اجرا نکند از طریق سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری یا کنفدراسیون‌های بین‌المللی کارگری می‌توان نزد کنفرانس بین‌المللی کار، اقامه دعوی کرد؛ چراکه یکی از وظایف کنفرانس بین‌المللی کار نظارت بر اجرای کنوانسیون‌ها و توصیه‌نامه‌ها در سطح ملی است. دولت‌ها نیز بر اساس پرسش‌های نهادهای ذی‌ربط سازمان بین‌المللی کار موظف به ارائه گزارش در زمینه عملکردشان در رابطه با مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های ملحق شده و حتی درباره مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌هایی که به تصویب نرسانده‌اند و مقاوله‌نامه‌های بنیادین هستند. هر ۴ سال یک‌بار کنفرانس «گزارشات جهانی» در ارتباط با حقوق بنیابن کار که از جمله آنها «آزادی سندیکایی» و «شناسایی موثر حق قراردادهای دسته‌جمعی» است مورد بررسی قرار می‌دهد.

در نهایت باید گفت، در کنار عوارض حقوقی نپیوستن به این مقاوله‌نامه‌های بنیادین، آنچه در نتیجه نپیوستن به این مقاوله‌نامه‌های دوقلو برای کارگران ما رقم خورده، تشدید مشکلات اجتماعی است. در نبود سندیکای مستقل،

تعویق حقوقی
تشکیل سندیکا؛
تعمیق سیاسی
بحران کارگران

الزام مقاوله نامه ها به کرامت کار

حق کارشاپ

علی رحمانی

پژوهشگر حقوق
عمومی

ایده به لحاظ محتوا و مضمون موضوع جدیدی نبود و این خود قرینه‌ای است بر تلاش‌های دوباره سازمان برای جلب توجه بین‌المللی به رعایت استانداردها، حداقل‌های ضروری و ابعاد متفاوت و گسترده مرتبط با حقوق بنیادین کار. ابعاد اصلی کار شایسته که در گزارش دبیر کل سازمان در نشست شماره ۸۷ کنفرانس بین‌المللی کار در ۱۹۹۹ مطرح شد، چهار مولفه ذیل را شامل می‌شود:

منظور از حقوق بنیادین کار^۵، مجموعه‌ای از ماهیت‌ها، کمیت‌ها و اوصافی است که در صورت عدم حضور یا نقش آفرینی در عرصه و روابط کار، آسیبی به حقوق بشر و در نتیجه کرامت انسانی فرد وارد می‌گردد. کار کردن یکی از حقوق مذکور است که حمایت‌های خاص خود را می‌طلبد. کسب درآمد به عنوان نیاز زندگی از طریق انجام کار میسر

حقوق بنیادین کار

«ایجاد فرصت‌های برابر برای زنان و مردان به منظور دستیابی به کار مناسب و مولد در شرایط آزاد، ایمن و همراه با کرامت و منزلت انسانی»، تعریفی است که در هشتاد و هفتمین جلسه سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۹۸ توسط مدیر کل سازمان بین‌المللی کار از کار شایسته ارائه شد.^۱ «سازمان بین‌المللی کار معتقد است کار شایسته نه تنها سهم مهمی در توسعه پایدار دارد بلکه فی‌نفسه نیز هدف مهمی محسوب می‌شود. از دیرباز تا به امروز، کار نه تنها بخش اصلی زندگی، انسجام اجتماعی و هویت شخصی بوده بلکه امروزه مقوله کار شایسته به شکل نوینی بعد اساسی زندگی دنیای کنونی را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه دبیر کل سازمان بین‌المللی کار، کار شایسته در بعد فردی به دنبال تضمین کرامت انسانی برای اشخاص بوده و از بعد اجتماعی به منزله یک استراتژی توسعه به شمار می‌رود.»^۲ در واقع کار شایسته یک عامل و عنصر مهم برای برقراری عدالت، شمولیت و برابری جوامع پیرامون اصول اشتغال، حقوق کارگران، برابری جنسیتی بین زن و مرد،^۳ حمایت اجتماعی و گفت‌وگوی اجتماعی است.^۴ البته این



سته

خواهد شد.

اگر چه با یک تعبیر می توان همه معیارهای مصوب سازمان بین المللی کار را به نحوی با حقوق بنیادین شخصیت کارگر مرتبط دانست اما اغلب صاحب نظران، مسائل مربوط به «لزوم منع کار اجباری»، «امحای تبعیض»، «آزادی تشکل ها و انجمن ها» و «الغای کار کودک» را تحت عنوان حقوق بنیادین و اصول اساسی مورد بررسی قرار داده اند.^{۶۷}

باید اشاره کرد در بین اسناد بین المللی کار آن دسته از مقاوله نامه هایی که به حقوق بنیادین کار مربوط می شوند، دارای اهمیت و اعتبار ویژه ای هستند. همچنین مهمترین ویژگی مقاوله نامه های مربوط به حقوق بنیادین کار، ارتباط آنها با یکی از جنبه های حقوق انسان است، به همین سبب الحاق بدان ها مورد علاقه و تشویق ILO است.^۸

الف. لغو و امحای کار اجباری

احترام به شخصیت و حقوق انسان ها ایجاب می کند که هیچ فردی

بدون رضایت خود به کار گمارده نشود. لذا قوانین کار باید با عنایت به این اصل تدوین گردد. احترام به شخصیت انسان وقتی کاملاً مراعات می گردد که حقوق وی از هر نظر محفوظ باشد و شرایط زندگی خود و خانواده اش مساعدتر گردد. آزادی شغل لازمه حکومت انسان بر سرنوشت اجتماعی خود است و این آزادی اساس و پایه حیات جامعه انسانی را تشکیل می دهد.^۹ با وجود این منطق قوی نظام بردگی و اختلافات طبقاتی، حکایت از اجبار افراد به کار از گذشته های دور تا تاریخ معاصر دارد که در این زمینه منزلت و کرامت انسانی زیر پا گذاشته شده است.

اصل آزادی کار به موجب ماده ۲۳، اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۸ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ مورد تأکید قرار گرفته است.^{۱۰} همچنین این شاخص از دیرباز مورد توجه و حمایت حامیان حقوق کار، حقوق بین المللی کار و تدوین کنندگان اساسنامه سازمان بین المللی کار بوده است. از جمله اینکه مقاوله نامه شماره ۲۹ و توصیه نامه های مکمل آن به شماره های ۳۶ و ۳۵ مصوب سال ۱۹۳۰ و مقاوله نامه شماره ۱۰۵ مصوب سال ۱۹۵۷ سازمان بین المللی کار، ناظر بر لغو کار اجباری است.^{۱۱}

ب. آزادی انجمن ها و اتحادیه های کارگری و کارفرمایی

یکی از موضوعات مهم و پیچیده در حقوق بنیادین کار، موضوع اتحادیه های مستقل و آزاد کارگری، کارفرمایی^{۱۲} و یا اتحادیه های مشترک است. هدف تمامی این تشکل ها، حمایت از منافع گروه های عضو است. در واقع آزادی سندیکایی یا انجمن ها، قلمرو مهم در حمایت از کارگران و کارفرمایان است که در ژوئن سال ۱۹۸۸ در هشتاد و ششمین اجلاس کنفرانس بین المللی کار در اعلامیه «اصول و حقوق بنیادین کار»^{۱۳} مطرح گردید. امروزه این موضوع یکی از مسائل مهمی است که از دیدگاه سازمان بین المللی کار، شرط اجرا و تحقق بسیاری از موازین و معیارهای بین المللی کار است.^{۱۴}

سازمان بین المللی کار به دلیل اهمیت اصل آزادی انجمن ها و اتحادیه ها اقدام به تصویب مقاوله نامه و توصیه نامه هایی کرده است. اولین سند مقاوله نامه شماره ۸۴ مصوب سال ۱۹۴۷ بود که با عنوان حق تشکیل اتحادیه در سرزمین های غیر متروپل، عبارتی کلی راجع به حق تشکیل اتحادیه و حق مذاکره جمعی را شامل می شد.^{۱۵} همچنین سازمان اسناد دیگری چون مقاوله نامه شماره ۸۷ مصوب سال ۱۹۴۸، درباره «حق آزادی انجمن ها و حمایت از حق تشکل ها» و مقاوله نامه شماره ۹۸ مصوب سال ۱۹۴۹، درباره «حق تشکیل سازمان و مذاکره جمعی» را به تصویب رسانده است.^{۱۶} علاوه بر مقاوله نامه های مذکور مقاوله نامه و توصیه نامه های دیگری نیز در خصوص آزادی انجمن ها، اتحادیه ها و مسائل مربوط به آن به تصویب رسیده است، از جمله:

مقاوله نامه شماره ۱۱ درباره حق آزادی انجمن (کشاورزان)، (۱۹۲۱)

مقاوله نامه شماره ۱۳۵ درباره نمایندگی کارگران، (۱۹۷۱)
مقاوله نامه شماره ۱۴۴ درباره مشاوره سه جانبه (استانداردهای بین المللی کار)، (۱۹۷۶)

مقاوله نامه شماره ۱۵۴ درباره حق تشکل مذاکره دسته جمعی، (۱۹۸۱)

توصیه نامه شماره ۹۴ مصوب سال ۱۹۵۳، درباره «مشاوره و همکاری کارگران و کارفرمایان در برنامه های کارگاهی»

منابع
۱. ILO (۱۹۹۹)، *ibid*، ۶؛
۲. امیری، الهام و دیگران، ۱۳۸۴، شاخص های کار شایسته، تهران، انتشارات موسسه کار و
تأمین اجتماعی، ص ۲
۳. برای مطالعه و تحقیق در مورد نقش گفت و گوی اجتماعی در زمینه برابری جنسیتی، مراجعه شود به:

ILO, Bureau for Gender Equality, 2005, Gender Equality and Decent Work Good Practices at the Workplace, International Labour Office.
Schmidt, Verena, 2009, equal access to full employment and decent work as a poverty reduction strategy. United Nations. <http://www.un.org/womenwatch/daw>
4. Decent Work for a Decent Life, www.globalprogressiveforum.org.
5. Rights at Work
6. Kuruvilla, Sarosh C. & Verma, Anil. (2006), International Labor Standards, Soft Regulation, and National Government Roles, Cornell University ILR School, P; 4.
7.

۸. نکته ای که در ارتباط با اصول و حقوق بنیادین کار باید به آن اشاره کرد این است که از تفاوت های آشکار میان مقاوله نامه های اصول و حقوق بنیادین کار با سایر مقاوله نامه های سازمان بین المللی کار این است که کشورهای عضو سازمان، خواه مقاوله نامه های مربوط به حقوق بنیادین کار را تصویب کرده باشند یا نکرده باشند، ملزم به رعایت و احترام به آنها هستند. این اعلامیه ها کشورهای عضو را متعهد می سازد که اصول و حقوق بنیادین کار را رعایت نمایند و در مقابل سازمان نیز متعهد می گردد که منابع خود را در جهت کمک به اعضا به منظور دستیابی به اهداف مزبور در اختیار بگذارد.

۹. وطن خواه، حمید، ۱۳۸۲، تأثیر مصوبات سازمان بین المللی کار بر حقوق کار ایران، تهران، انتشارات سمر، چاپ اول، ص ۶۶

۱۰. ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «کار حق هر انسانی است که قدرت کار کردن دارد و جامعه و دولت باید اجرای این حق را برای همه انسان هایی که توانایی کار کردن دارند تضمین نماید و هر انسانی حق آزادی انتخاب کار شایسته را دارد، به گونه ای که هم مصلحت او و هم جامعه است بر آورده شود.» میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: «دولت های طرف میثاق حق کار کردن را که مربوط به همه است به رسمیت می شناسد و اقدامات مقتضی برای حفظ این حقوق معمول خواهند داشت.» در این زمینه مراجعه شود به:

(عبادی، شیرین، ۱۳۸۶، تاریخچه

و اسناد حقوق بشر در ایران، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چ دوم، صص ۳۳-۲۹)

11. I.L.O Forced Labor Conventions, No 29, 35, 36 (1930) & No 105 (1957)

12. Freedom of Association

۱۳. والتیکوس، نیکولاس، معیارهای بین المللی کار و حقوق بشر، ترجمه کارگری، جواد، نشر به کار و جامعه، شماره ۵۲، ص ۲

۱۴. عزت الله عراقی، همان، ص ۴۹۳

۱۵. سید مرتضی واسعی زاده، همان، ص ۴۳

16. International Labor Organization (I.L.O.), Convention, 1948 (No. 87) On Freedom Of Association & 1949 (No 98) on Union and Collective bargaining.

17. Elimination of Discrimination

۱۸. حمید وطن خواه، همان، ص ۶۸

19. Schmidt, Verena (2009), Equal Access to full employment and decent work as a poverty reduction Strategy, United Nations.P. 8.

۲۰. سید مرتضی واسعی زاده، (۱۳۷۷)، موازین بین المللی کار، تهران، انتشارات موسسه کار و تامین اجتماعی، صص ۴۰-۴۱

۲۱. بر اساس این مقاله نامه، تبعیض عبارت است از: هر گونه تفاوت، محرومیت یا تقدم بر پایه نژاد، رنگ پوست، مذهب، عقیده سیاسی یا سابقه ملیت آبا و اجدادی و طبقه اجتماعی که در امر استخدام و اشتغال برابری احتمال موفقیت و رفتار با کارگر را زائل یا محدود نماید. مراجعه شود به مقاله نامه شماره ۱۱۱:

International Labor Organization (I.L.O.), Convention, 1958 (No. 111) On Discrimination.

22. Abolition of the Worst Forms of Child Labour

۲۳. حمید وطن خواه، همان، ص ۱۳۵

۲۴. سید مرتضی واسعی زاده، پیشین، صص ۷۸-۷۹

۲۵. عزت الله عراقی، پیشین، ص ۳۸۵

۲۶. مقاله نامه های شماره ۵-۱۹۱۹-۷، ۱۹۲۰-۱۰، ۱۹۲۱-۱۵، ۱۹۲۱-۳۳، ۱۹۳۲-۵۸، ۱۹۳۶-۵۹، ۱۹۳۷-۶۰، ۱۹۳۷-۱۱۲، ۱۹۵۹-۱۳۳، ۱۹۶۵-۱۳۸، ۱۹۷۳-۱۲۸، در زمینه حداقل سن در صنعت، کارهای دریایی، کشاورزی، کارهای غیر صنعتی و کارهای زیر زمینی و مقاله نامه های شماره ۶-۱۹۱۹-۷، ۱۹۱۹-۷۹، ۱۹۴۶-۹۰، ۱۹۴۸-۱۲، در زمینه ممنوعیت کار شب کودکان و نیز مقاله نامه های شماره ۱۶-۱۹۲۱، ۱۹۴۶-۷۷، ۱۹۴۶-۷۸، ۱۹۴۶-۱۲۴، ۱۹۶۵-۱۲، در زمینه آزمایش پزشکی نوجوانان و مقاله نامه های شماره ۴۱، ۵۲.

توصیه نامه شماره ۱۱۳ مصوب سال ۱۹۶۰، درباره «مشاوره و همکاری بین مقامات دولتی و سازمان های کارفرمایی و کارگری در بخش صنعت و سطح ملی»

توصیه نامه شماره ۱۴۹ مصوب ۱۹۷۵، درباره «حق تشکیل سازمان کارگری روستایی»

توصیه نامه شماره ۱۵۱ مصوب سال ۱۹۷۸، درباره «روابط کار در بخش خدمات عمومی»

توصیه نامه شماره ۱۵۹ مصوب سال ۱۹۷۸، درباره «روابط کار در خدمات عمومی»

ج. منع تبعیض در استخدام و شرایط کار^{۱۷}

توجه نمودن به برابری فرصت ها و رفتار در اشتغال و حرفه برای همه و به عبارتی فراهم نمودن فرصت برابر در شرایط و منع تبعیض در اشتغال و نیز پرداخت مزد مساوی در برابر کار هم ارزش و مساوی بدون در نظر گرفتن جنسیت کارگر، از جمله تدابیری است که دولت به عنوان خدمتگزار جامعه و مردم ناگزیر از اتخاذ آن در سیاستگذاری اشتغال خواهد بود. این بدان دلیل است که بهره مندی افراد یک جامعه از شرایط و حقوق مساوی در زمینه های مختلف، از جمله انتخاب کار و شغل، زمینه ساز استقرار عدالت اجتماعی است^{۱۸}، امروزه یکی از موضوعات بسیار مهم و مورد پیشبرد عدالت اجتماعی، برابری جنسیتی بین زنان و مردان است. انجام گفت و گوهای اجتماعی و سه جانبه گرایی در قالب برنامه کار شایسته از جمله ابزارهای اساسی سیاستگذاری در زمینه گسترش برابری جنسیتی و امحای تبعیض بین افراد در حقوق و شرایط کار است^{۱۹}.

تبعیض در استخدام، ارتقای شغل و سایر شرایط کار هم در اساسنامه سازمان و هم در مقاله نامه های مختلفی که درباره گروه های گوناگون کارگری مانند زنان، خارجیان، کارگران مهاجر، کارگران کشاورزی، معلولان و... صادر شده، ممنوع و محکوم گردیده است^{۲۰}. مقاله نامه شماره ۱۱۱ مصوب ۱۹۵۸ و توصیه نامه مکمل آن نیز مشخصا اصل عدم تبعیض را مورد توجه قرار داده است^{۲۱}.

د. الغای اشکال مختلف کار کودک^{۲۲}

استفاده از کار کودکان در همه جای دنیا امری متداول و مرسوم بوده و کودکان به جای رفتن به مدرسه و گذران اوقات با همسالان خود به کار اشتغال دارند. استفاده از کار کودکان که اغلب در محیط خانواده و در کنار سایر افراد خانواده انجام می شود، از ادوار قدیم معمول بوده است^{۲۳}. با توسعه صنعت و ایجاد کارخانجات صنعتی و کارهای حاشیه ای، کار کودکان به صورت مزدبگیر در خارج از محیط خانواده نیز عمومیت پیدا کرد و استثمار شدید کودکان از سوی کارفرمایان، کار کودکان را به یک معضل اجتماعی بدل نمود. با مشخص نمودن خطرات کار کودکان و عواقب ناخوشایند آن بر سلامت جسم و روح کودکان با توجه به وضعیت نامساعد شرایط کار و زندگی آنان که از مشخصات آن مزد ناچیز، ساعات کار طولانی، عدم استفاده از مرخصی و عدم برخورداری از حمایت های قانونی است، در بسیاری از کشورها تصویب قوانین حمایتی درباره کودکان احساس گردید^{۲۴}.

از یک سو، افزایش آگاهی های اجتماعی سبب شد بسیاری از امور که در گذشته تاریخ بشری امری طبیعی و عادی تلقی می شد امروزه مغایر با شئون انسانی محسوب گردد.^{۲۵} در واقع امروزه

توجه ویژه به حقوق کودکان و حمایت های لازم از آنها از این قاعده مستثنا نیست. از سوی دیگر، موضوع حمایت از کودکان در اصول کلی مقدمه سازمان بین المللی کار نیز درج گردیده و پس از آن به عنوان یکی از اهداف مستمر سازمان درآمد. کنفرانس بین المللی کار اسناد متعددی را در قالب مقاله نامه و توصیه نامه، راجع به شرایط کار کودکان و تعیین حداقل سن کار و دیگر مسائل مرتبط با آنان وضع نموده است^{۲۶}. از جمله جامع ترین آنها، مقاله نامه شماره ۱۳۸، مصوب ۱۹۷۳ است که علاوه بر ذکر عناوین مقاله نامه های قبلی نیز حداقل سن اشتغال و امحای موثر کار کودکان و افزایش تدریجی سن اشتغال را هدف خود قرار داده است.

اشتغال مولد

اشتغال مولد جزء حیاتی کار شایسته است. این مولفه در الگوی کار شایسته نه فقط به مشاغل تمام وقت، بلکه به مشاغل پاره وقت، خوداشتغالی و حتی کار در کارخانه نیز بازمی گردد. بنابراین جهت نیل به کار شایسته باید شرایط معینی برآورده شده تا برای جویندگان کار به اندازه کافی فرصت شغلی وجود داشته باشد و کارگر مزدی را دریافت دارد که نیازهای اساسی او را تامین نماید (ابدی، ۱۳۸۶، ۵۰). بنابراین و با توجه به پیچیدگی اشتغال و ابعاد گوناگون آن، توجه به این ابعاد از جنبه های فردی و اجتماعی حائز اهمیت است. هر چند اشتغال نتیجه بدیهی فراهم بودن عوامل تولید و اقتصاد است، اما بدون تردید منظور از اشتغال مولد صرفا اشاره به گروه خاصی از مشاغل و حرفه ها نیست بلکه اشاره به نوع و مدل اشتغالزایی نظام اقتصادی است (ابدی، ۱۳۸۶، ۵۵) و یا به تعبیری عبارت از اشتغال و درآمدی است که باعث افزایش تولید و در نتیجه افزایش تقاضای موثر می شود.

اغلب کشورها در سطح ملی، در حوزه روابط اشتغال دارای مقررات «سختگیرانه»^{۲۷} هستند؛ خواه این مقررات در قالب مجموعه قوانین باشد یا پیمان های جمعی^{۲۸}. اما از آنجا که اهمیت اشتغال و تاثیر ارتباط آن با توسعه اقتصادی، فقر، تامین معیشت افراد در جامعه و برقراری موازنه اقتصادی و اجتماعی بر کسی پوشیده نیست، سازمان بین المللی کار نه تنها از بدو تاسیس خود مبارزه با بیکاری و ایجاد اشتغال را یکی از اهداف اصلی خود قرار داده بلکه آن را یکی از راه های مبارزه با فقر و بی عدالتی می داند و در این باره اسناد مختلف و مهمی را با هدف ایجاد و گسترش اشتغال به تصویب رسانده است. اما گام اساسی و موثر سازمان در این زمینه در سال ۱۹۶۴ با تصویب مقاله نامه و توصیه نامه شماره ۱۲۲ بر داشته شد^{۲۹}. علاوه بر این مقاله نامه، مقاله نامه های دیگر همچون مقاله نامه شماره ۸۸ مصوب سال ۱۹۴۸، درباره «سازمان خدمات اشتغال» و توصیه نامه شماره ۸۳ مصوب همان سال همراه با آن، مقاله نامه شماره ۱۴۲ مصوب سال ۱۹۷۵، درباره «تجهیز منابع انسانی» و توصیه نامه شماره ۱۵۰ همراه با مقاله نامه مزبور از دیگر اسناد و تاکیدات سازمان در مورد برنامه اشتغال و اهمیت آن مورد توجه هستند. نهایتا باید در قالب یک نکته کلی چنین اشاره داشت که تحقق برنامه کار شایسته در گام اول آن مستلزم ایجاد و توسعه فرصت های شغلی است. به این معنا، همه کسانی که بالقوه جوینده کار محسوب می شوند باید فرصت های لازم را برای به دست آوردن شغل داشته باشند. بنابراین یکی از اجزای اصلی و مهم کار شایسته، میزان دستیابی جمعیت جویای کار در یک کشور به کار است^{۳۰}.

حمایت اجتماعی

وقتی از حمایت اجتماعی سخن به میان می‌آید به صورت عمده‌ای سیاست‌های مربوط به تامین اجتماعی به ذهن متبادر می‌شود، با این مفهوم که تامین اجتماعی به معنای مجموعه اقدامات سازمان یافته‌ای اطلاق می‌شود که جامعه برای حمایت از اعضای خود به هنگام تنگناهای اقتصادی و اجتماعی (مانند بیکاری، بیماری، حوادث ناشی از کار، پیری و از کار افتادگی و مرگ سرپرست خانوار که فرد و خانواده‌اش را دچار بحران می‌کند) پیش‌بینی و انجام می‌دهد.^{۳۱} اما با نگاهی به گزارش دبیر کل سازمان بین‌المللی کار در نشست شماره ۸۷ کنفرانس سال ۱۹۹۹، ملاحظه می‌کنیم مقولاتی چون مراقبت‌های بهداشتی، بازنشستگی، بیمه بیکاری، ایمنی و بهداشت شغلی و حتی حوادث ناشی از کار نیز از جمله مسائلی است که زیر عنوان حمایت‌های اجتماعی مطرح می‌گردد.^{۳۲} در واقع سازمان بین‌المللی نیاز به حمایت اجتماعی را تشخیص داده است. تحلیل مورد قبول کنفرانس بین‌المللی کار در سال ۲۰۰۱، تامین اجتماعی را به عنوان حق اصلی بشر و وسیله‌ای برای پرورش انسجام اجتماعی، کرامت انسانی و عدالت اجتماعی تعریف می‌کند. مقاله‌نامه شماره ۱۰۲ (مصوب ۱۹۵۲) در مورد حداقل استانداردهای تامین اجتماعی به مزایای آن اشاره دارد.^{۳۳} توصیه‌نامه شماره ۲۰۲ سال ۲۰۱۲ سازمان بین‌المللی کار در خصوص «کف حمایت‌های اجتماعی» نیز از جمله اسناد مهم در این حوزه است که دولت‌های عضو باید آن را سرلوحه برنامه‌های خود در این حوزه قرار دهند.

سازمان بین‌المللی کار در راستای تحقق برنامه‌های حمایتی اجتماعی، مقاله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های متعددی بالغ بر ۲۶ مورد را در زمینه‌های مختلف تامین اجتماعی به تصویب رسانده است.^{۳۴}

گفت‌وگوی اجتماعی به عنوان یکی از چهار اهداف راهبردی آن و شیوه‌ای مطمئن و کارآمد جهت تحقق و استقرار پایداری کار شایسته از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. گفت‌وگوی اجتماعی فرایندی است که

جهت شناسایی و حل مشکلات و چالش‌های حوزه کار میان شرکای اجتماعی (کارگر و کارفرما) و یا شرکای اجتماعی و دولت انجام می‌پذیرد.^{۳۵}

توانمندی کارگران برای دفاع از علایق خود در مذاکرات با کارفرمایان و یا شرکای اجتماعی با دولت یک عامل محوری در دموکراسی محل کار و نظام گفت‌وگوی اجتماعی است. به طور کلی، گفت‌وگوی اجتماعی به هر نوع مذاکره، مشاوره یا تبادل اطلاعات بین نماینده دولت، کارفرمایان و کارگران گفته می‌شود که به موضوعات مربوط به کار و شرایط اقتصادی و اجتماعی برمی‌گردد. این تعریف که از سوی سازمان بین‌المللی کار مطرح شد، مذاکرات دو جانبه و سه جانبه را در بر می‌گیرد. اما با توجه به ساختار سه جانبه سازمان، آنچه که امروزه بیشتر مورد تأکید است، گفت‌وگوی اجتماعی در سطح سه جانبه است.^{۳۶}

تعدادی از مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار، زمینه را برای تجربه گفت‌وگوی اجتماعی ایجاد می‌کنند: از جمله، مقاله‌نامه شماره ۸۷ مصوب ۱۹۴۸، در خصوص «آزادی انجمن‌ها و حمایت از حق تشکّل‌ها»، مقاله‌نامه شماره ۹۸ مصوب ۱۹۴۹،

در خصوص «حق تشکّل و مذاکرات جمعی»، مقاله‌نامه شماره ۱۴۴ مصوب ۱۹۷۶، در زمینه «مشاوره سه جانبه» و مقاله‌نامه شماره ۱۵۴ مصوب ۱۹۸۱، در زمینه «گسترش مذاکرات جمعی» که حقوق کارگران، کارفرمایان و سازمان‌های مرتبط دیگر را برای گفت‌وگوهای اجتماعی در سطوح مختلف پایه‌گذاری می‌کنند. اما در مقام ارزیابی در خصوص گفت‌وگوی اجتماعی در نظام حقوقی ایران باید اذعان داشت، اگر چه موضوع گفت‌وگو، مشاوره و مذاکره از جمله فرهنگ جامعه ایرانی است و در آموزه‌های دینی نیز توجه خاصی به این مهم شده، اما در حوزه روابط کار و حقوق کار هنوز به رشد و شکوفایی قابل قبولی نرسیده است. «بدون تردید یکی از ضعف‌های اساسی در برقراری کار شایسته در کشورهای در حال توسعه از جمله در ایران، مبحث گفت‌وگوهای اجتماعی است و در این راستا دولت‌ها مسئولیت سنگینی بر عهده دارند، به ویژه جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی به خوبی برای آزادی‌های فردی، اجتماعی و حقوق انسان‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل گردیده است».^{۳۷} اما این در حالی است که هنوز به مقاله‌نامه‌های اساسی و بنیادین شماره ۸۷ و ۹۸ ملحق نگردیده است.

برنامه کار شایسته مقوله جدیدی است که قریب به ۱۸ سال از طرح آن در سطح بین‌الملل از سوی سازمان بین‌المللی می‌گذرد. جمهوری اسلامی ایران نیز در چارچوب اهداف و آرمان‌های مقدس خود و با توجه به

اینکه از شمار اولین کشورهایی بود که به سازمان بین‌المللی کار پیوسته است، پس از در دستور کار قرار گرفتن کار شایسته در سازمان بین‌المللی کار در صدد آن برآمد تا علاوه بر عنایت بخشیدن به آرمان‌های خود در توجه به نیروی کار و برقراری عدالت اجتماعی همراه با سایر کشورها نسبت به برقراری کار شایسته در یک برنامه ملی به عنوان گفتمان جدید اقدام نماید.^{۳۸} برنامه «کار شایسته» در ایران، در برنامه چهارم توسعه گنجانده شد و قرار بر این شده که سند یا منشور آن یک سال پس از اجرای برنامه چهارم آماده و زمینه اجرای آن مهیا شود، اما این سند هم مانند بسیاری از تصمیم‌های دیگر با تغییر دولت به تعلیق در آمد و روند پیگیری آن در دولت نهم دچار وقفه شد. مجدداً این موضوع در ماده ۲۵ برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۴-۱۳۹۰) مورد تأکید قرار گرفته است: «وزارت کار و امور اجتماعی مکلف است حداکثر تا پایان سال اول برنامه، سند ملی کار شایسته را حسب مصوبات سازمان بین‌المللی کار و حقوق کار و حقوق کارگران و کارفرمایان در جهت تثبیت حقوق بنیادین کار و برای بهبود روابط کارگر و کارفرما به شکل سه جانبه و با مشارکت تشکّل‌های کارگری و کارفرمایی تنظیم نماید».^{۳۹}

تهیه سند کار شایسته به برنامه ششم توسعه رسید که در این لایحه دولت مکلف گردیده به منظور نیل به رشد و توسعه اقتصادی بر پایه عدالت، نسبت به اعمال سیاست‌های اشتغال‌زایی، مهارت‌افزایی و ارتقای دانش حرفه‌ای، حمایت از مشاغل کوچک خانگی و دانش بنیان مبتنی بر سند ملی کار شایسته حداکثر تا پایان سال اول برنامه ششم (۱۳۹۶) اقدام کند. آخرین اقداماتی که در این حوزه، البته مجزا از تدوین سند کار شایسته، از سوی دولت صورت گرفته «منشور حقوق شهروندی» بود که در مورخ ۱۳۹۵/۰۹/۲۹ از سوی دولت تدوین شد و در بند (ص) آن به مقوله «حق اشتغال و کار شایسته» و در بند (ض) «حق رفاه و تامین اجتماعی» اشاره شده است.

برنامه کار شایسته در نظام حقوقی ایران

۱۱

۲۶، ۱۰۲، ۱۲۴، و ۱۴۶ در تکمیل مقاله‌نامه‌های مذکور و نیز توصیه‌نامه شماره ۱۶۲ در زمینه طولانی‌تر بودن مدت مرخصی نوجوانان.

27. hard regulation
28. Kuruvilla, Sarosh
C.&Verma, Anil, ibid, p4.

۲۹. در این مقاله‌نامه در ارتباط با حوزه اشتغال چنین آمده است: «سیاست‌های اشتغال باید بر اساس انجام مطالعات و تجزیه و تحلیل وضعیت موجود و آینده تنظیم شود که در آن مقدار توزیع نیروی کار، اشتغال، بیکاری و سطح پایین کار لحاظ شده باشد.» به مقاله‌نامه شماره ۱۲۲ مراجعه شود.

International Labor
Organization (I.L.O),
Convention On Employment,
1964 (No. 122) On
Employment.

30. Anker, Richard, ibid, p;9.

۳۱. استوار سنگری، کوروش،

حقوق تامین اجتماعی، تهران، نشر

میزان، ۱۳۸۴، ص ۱۱

ibid., (۱۹۹۹) I.L.O.

۱۰: p.

۳۳. که از آن جمله مزایایی چون: خدمات درمانی و پزشکی، مزایای ایام بیماری، غرامت بیکاری حقوق بازنشستگی، مستمری حوادث ناشی از کار، مزایای عائله‌مندی، مزایای زایمان، مزایای معلولیت و بازنشستگی و مستمری بازنمانگان. حمایت‌های دیگر برای فقرا در دسترس اند قابل توجه هستند. مراجعه شود به:

International Labor
Conference (I.L.O), (2001) On
Social Security, Geneva.

۳۴. مقاله‌نامه‌های شماره ۱۲،

۱۹، ۱۷ و توصیه‌نامه‌های شماره

۲۲ و ۲۵ در زمینه جریان خدمات

حوادث ناشی از کار، مقاله‌نامه‌های

شماره ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹،

در زمینه برقراری بیمه اجباری

برای کارگران، مقاله‌نامه شماره

۱۳۰ در زمینه غرامت دستمزد

دوران بیماری و نقاهت.

۳۵. محدث، جواد، (۱۳۸۳)،

گفت‌وگوی اجتماعی، فرایندها

و پیامدها، ماهنامه کار و جامعه،

شماره ۵۹، ص ۲۹

36. Kuruvilla, Sarosh (2006),

Social dialogue for Decent

Work, DISCUSSION PAPER

SERIES NO. 149 International

Institute for Labour Studies

Geneva, p148.

۳۷. محسن ایزدخواه، پیشین،

شماره ۳۴، ص ۷

۳۸. محسن ایزدخواه، پیشین،

شماره ۳۴، ص ۱۱

۳۹. رحمانی، علی، «گفت‌وگوی

اجتماعی برای کار شایسته» با

رویکردی به نظام حقوقی ایران»،

پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه

حقوق عمومی، دانشگاه تبریز،

۱۳۹۰، ص ۲۵



قلمرو فاه

جهان

برندِ پولساز جامِ جهانی

نگاهی به اقتصاد فیفا و جام جهانی
فوتبال ۲۰۱۸ روسیه

چه درآمدها و سودهایی
و چگونه از این صنعت به دست می‌آید؟
و این پول‌ها به جیب چه کسانی می‌رود؟

مسعود امیددی

پژوهشگر و مترجم

در این نوشته کوشش می‌شود تا فارغ از هیجانات گسترده و رایج در جام جهانی فوتبال با استناد به واقعیات و آمار و ارقام، تصویر واقعی تری از آنچه رسانه‌های مسلط در معرض دید مردم قرار می‌دهند، ارائه شود تا هم به شناخت بیشتر ورزش به مثابه یک صنعت بسیار سودآور بین‌المللی کمک شود و هم به روشن تر شدن انگیزه‌های اصلی دست‌اندرکاران و گردانندگان جام جهانی فوتبال در پشت این هیاهو کمک کند.

درآمد، هزینه و سود جام جهانی

کافی است به این نکته توجه شود که جام جهانی فوتبال تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد جهانی دارد. فیفا، هیأت مدیره جهانی فوتبال با ۲۰۴ کشور عضو، مجموعه‌ای از فرصت‌های کسب درآمد را در قالب صنعت فوتبال در سطح جهانی ایجاد کرده که بزرگ‌ترین انگیزه مدیران و دست‌اندرکاران آن، برخورداری از سهم هر چه بیشتری از این درآمد است. نمودارها تصویر بهتری از جنبه اقتصادی جام جهانی فوتبال را که در واقع انگیزه اصلی فیفا و دست‌اندرکاران برگزاری این مسابقات است، نشان می‌دهند.

نسبت سود حاصل از این درآمدها نیز در سه دوره پیاپی جام جهانی فوتبال در نمودار شماره یک نشان داده شده است. مقایسه منحنی صعودی سود حاصل از برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال در دوره‌های مختلف و نیز قدر مطلق سودهای به دست آمده از این رویداد جهانی که از منبع فیفا در این نمودار ارائه شده، سبب می‌شود تلاش فیفا برای افزایش تعداد تیم‌ها از ۳۲ تیم به ۴۸ تیم در جام جهانی ۲۰۲۶ به راحتی قابل درک باشد. این سود اساساً از فروش حق پخش تلویزیونی و فرصت‌های تبلیغاتی به شرکت‌ها به دست می‌آید. در نمودار شماره ۲ تعداد کسانی که این مسابقات را از تلویزیون در سطح جهان تماشا می‌کنند و درآمد حاصل از حق پخش تلویزیونی این مسابقات طی دوره‌های مختلف جام جهانی مشاهده می‌شود. حقوق پخش تلویزیونی جام جهانی یک تجارت بسیار بزرگ است. فیفا برای پخش آن در تک تک کشورها مذاکره می‌کند. فاکس (Fox) و تلموندو (Telemundo) پخش تلویزیونی مسابقات جام جهانی را در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۲۲ به قیمت ۱،۲۵ میلیارد دلار از آن خود کرده‌اند.

سایر درآمدها نیز از فروش حق میزبانی و اعطای مجوز جهت بهره‌برداری‌های تبلیغاتی به شرکت‌ها و سازمان‌های مختلف به دست می‌آید. بیشترین هزینه‌های مربوط به برگزاری نیز اساساً به چند صد میلیون دلار جوايز برای کشورهای شرکت‌کننده و کمیته برگزاری مسابقات و هزینه‌های تولیدات تلویزیونی در ارتباط با مسابقات مربوط می‌شود. قابل ذکر است بودجه جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه نیز برابر ۲،۱ میلیارد دلار تعیین شده و مارکوس کوتنر (Markus Kuttner) مدیر مالی فیفا در ماه ژوئن اعلام کرد: «چشم‌انداز مالی بسیار مثبت است.»

با این وجود بحث‌های متعددی در مورد مزایا و ریسک‌های میزبانی جام جهانی و سرمایه‌گذاری جهت ایجاد زیرساخت‌های لازم بدین منظور در بین کارشناسان در جریان است که مویید آن است که اساساً برخوردار شدن از مزیت‌های چشمگیر در ارتباط با برگزاری جام جهانی به هیچ وجه یک امر پیشفرض و قطعی برای کشورهای برگزارکننده نیست و مجموعه‌ای از

تب مسابقات فوتبال جام جهانی سرانجام خاموش شد تا ۴ سال بعد بساط آن در قالب جام جهانی بار دیگر افکار عمومی جهان را از طریق رسانه‌های مسلط به تسخیر خود درآورد. در این میان از توانمندی‌های تکنیکی بازیکنان، سیستم‌های مربیان، تاکتیک‌های دفاع، حمله و... و از داوری و ناداوری و فساد و... نیز فراوان سخن گفته می‌شود. اما به راستی چه کسانی و با کدام انگیزه این رویداد پرهیاهوی جهانی را با تشدید گسترده احساسات ناسیونالیستی در ابعاد جهانی مدیریت می‌کنند؟ و به راستی و رای شور و حال ملی برانگیخته شده و بازتولید شده در این ارتباط در کشورهای مختلف جهان، رفتن تیم‌های ملی به مراحل بالاتر چه تأثیری بر زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم یک کشور می‌تواند داشته باشد؟ آیا زندگی مردم کشورهایمانند برزیل، ایتالیا، فرانسه، آرژانتین و... وقتی قهرمانی جام جهانی را به دست آورده‌اند، به استناد فکت‌های واقعی اجتماعی با بهبودهای قابل مشاهده‌ای همراه شده است؟ آیا آنگونه که ادعا می‌شود، نظامی واقعاً حرفه‌ای و دموکراتیک بر ورزش فوتبال در سطح جهانی حاکم است یا در آنجا نیز مانند نهادهای مالی بین‌المللی شاهد نظامی غیردموکراتیک و متأثر از انواع لابی‌های قدرت هستیم که تمایل دارد به نفع برخی باشگاه‌ها، ستاره‌ها و کشورهای که به اصطلاح به نوعی در این زمینه حق آب و گل دارند، عمل کند؟ میزبانی جام جهانی چه مزیت‌هایی ممکن است برای کشورهای میزبان داشته باشد و چگونه است که کشوری مانند قطر به عنوان میزبان جام جهانی انتخاب می‌شود؟ چه پول‌هایی در صنعت فوتبال در جهان و به طور اخص در جام جهانی فوتبال گردش دارد؟ چه درآمدها و سودهایی و چگونه از این صنعت به دست می‌آید و این پول‌ها به جیب چه کسانی می‌رود؟ و... پرسش‌های متعددی از این نوع در ارتباط با فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا)، قابل طرح هستند.

V

نمودار یک

درآمد، هزینه و سود جام جهانی



۴۰۰ میلیارد



تمرکز بر جنبه اقتصادی، درآمد، سود و ذی نفعان فوتبال و روند افزایشی انباشت در این ارتباط به هیچ وجه نافی ضرورت مطالعه در زمینه ابعاد ورزشی، تفریحی، جامعه‌شناختی، سیاسی و... آن نخواهد بود



که به شرکت‌هایی که در کشور میزبان ریشه دارند، اجازه می‌دهد که در هر رویداد فیفا برای ترویج و تقویت جایگاه برند خود در بازار بومی تلاش کنند.

بی تردید فیفا به دنبال حصول اطمینان از آن است که شرکت‌هایی که دلارهای بیشتری را برای پشتیبانی مالی می‌پردازند، بتوانند خیلی بیشتر از حامیان غیر مستقیم باشند. فیفا شماری از مستندات راهنما را در سایت خود قرار داده که در بردارنده آن هستند که حامیان مستقیم و غیر مستقیم در ازای پشتیبانی خود چه چیزی به دست می‌آورند.

شرکای تجاری فیفا و حامیان مالی آن که منابع قابل توجهی را صرف حمایت از فیفا می‌کنند، به خاطر عشق به فوتبال یا برای ارضای حس انسان دوستانه خود و توسعه تفریح و سرگرمی برای شاد کردن مردم جهان و... اقدام به چنین کاری نمی‌کنند، به استناد ضرب المثل «هیچ گریه‌ای برای رضای خدا موش نمی‌گیرد»، تنها انگیزه آنها دستیابی به سود و انباشت هر چه بیشتر سرمایه از طریق این رویداد بزرگ و پر بیننده جهانی است.

رییس فیفا، جیانی اینفانتینو (Gianni Infantino) اعلام کرد جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۲۶ به جای ۳۲ تیم با ۴۸ تیم برگزار خواهد شد. افزایش ۱۶ تیم به جام جهانی فوتبال با افزایش درآمدی برابر با یک میلیارد دلار آمریکا و سودی برابر با ۶۴۰ میلیون دلار از حق پخش تلویزیونی و پشتیبانان مالی (اسپانسرها) همراه خواهد بود. یواخیم لئو (Joachim Löw) سرمربی تیم ملی آلمان قهرمان دوره پیشین جام جهانی در ارتباط با تغییر تعداد تیم‌ها هشدار داد «فیفا و یوفا مسئولیت دارند که نسبت متعادل و درستی از منافع تجاری و جنبه‌های ورزشی را رعایت کنند».

جیانی اینفانتینو همچنین در یک گزارش کارشناسی تحلیلی ۶۴ صفحه‌ای درباره افزایش تعداد تیم‌ها از ۳۲ تیم به ۴۸ تیم نوشت: «درآمد برگزاری جام جهانی می‌تواند تقریباً با استفاده از درآمد پیش‌بینی شده ۵,۵ میلیارد دلار برای جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه به عنوان سال پایه با ۲۰ درصد افزایش به ۶,۵ میلیارد دلار افزایش یابد. با اینکه هزینه‌های سازماندهی نیز از حدود ۲ تا ۲,۳ میلیارد دلار افزایش می‌یابند، پتانسیل سود می‌تواند تا ۶۴۰

آرزش برند
جام جهانی



عکس یک

شرکای تجاری فیفا و حامیان جام جهانی



عوامل بر میزان بهره‌مندی کشورهای میزبان از برگزاری جام جهانی تأثیر گذار است. بودجه رسمی تخصیص یافته از سوی دولت روسیه برای برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال ۶۸۷ میلیارد روبل برابر با ۱۱,۶ میلیارد دلار برای پروژه‌های مرتبط با برگزاری این مسابقات است و این در حالی است که فیفا سودی به مبلغ ۵,۶۵۶ میلیارد دلار را در ارتباط با این مسابقات برای خود هدفگذاری کرده بود، اما به ۶ میلیارد دلار درآمد از این مسابقات دست می‌یابد.

شرکای تجاری فیفا
و حامیان جام
جهانی

آدیداس (adidas) شرکت ورزشی آلمانی، کوکاکولا (Coca Cola) شرکت نوشیدنی آمریکایی، شرکت چینی واندا (Vanda) فعال در حوزه مالی، تجاری و فرهنگی و بزرگترین دارنده هتل‌های ۵ ستاره در جهان و ارائه‌کننده خدمات هتلداری در سطح جهان و بزرگترین اپراتور سینمایی در جهان، گازپروم (GAZPROM) غول انرژی روسیه، هیوندا (HYUNDAI) هولدینگ غول صنعتی کره‌ای، کیا موتورز (KIA MOTORS) شرکت خودروسازی کره‌ای، شرکت هواپیمایی قطر (QATAR AIRWAYS)، ویزا (VISA) دارنده بزرگترین شبکه کارت اعتباری و پرداخت الکترونیکی سریع و ایمن در بیش از ۲۰۰ کشور جهان، شرکای تجاری فیفا هستند. حامیان فیفا در سه سطح مطرح هستند که عبارتند از شرکای فیفا، پشتیبانان فیفا و حامیان ملی (که همه آنها از شرکت‌های برزیلی هستند). فیفا این سه بخش را به صورت زیر توصیف می‌کند:

«۶ شرک، بالاترین سطح همکاری را با فیفا داشته و در همه رویدادهای فیفا به خوبی نقش بسیار گسترده‌ای در حمایت و توسعه فوتبال در سرتاسر جهان از همه رویدادهای درجه اول تا رویداد جام جهانی ایفا می‌کنند.

حامیان (پشتیبانان) جام جهانی فیفا از حق عضویت در فدراسیون‌های فیفا و جام جهانی فیفا در سطح جهانی برخوردارند. اصلی‌ترین حق حامیان در این سطح، انجمن برند، استفاده از امکانات بازاریابی منتخب و قرار گرفتن در معرض نمایش رسانه‌ها و نیز انتشار بلیت و پیشنهادهای میزبانی رویدادهاست. مهمترین حامیان مالی جام جهانی ۲۰۱۸ عبارتند از:

- شرکت آنهوزر-بوش اینبیف (Anheuser-Busch InBev)
- شرکت بلژیکی-برزیلی و چندملیتی تولیدکننده انواع نوشیدنی شرکت‌های سنس (Hisense) شرکت دولتی الکترونیک چینی فعال در زمینه تولید لوازم خانگی بزرگ، دستگاه‌های گیرنده دیجیتال تلویزیون، ترمینال‌های رایانه، تجهیزات تهویه مطبوع، دستگاه‌های تلفن همراه و تبلت، صندوق‌ها و پایانه‌های فروش
- شرکت مک‌دونالدز (McDonald's) بزرگترین رستوران زنجیره‌ای جهان که با بیش از ۳۵ هزار شعبه در ۱۱۹ کشور، روزانه به ۶۴ میلیون مشتری سرویس می‌دهد
- شرکت ویوو (Vivo Smartphone) یک شرکت فناوری چند ملیتی-چینی که طراح، توسعه‌دهنده و تولیدکننده گوشی‌های هوشمند، لوازم جانبی گوشی‌های هوشمند، نرم‌افزار و خدمات آنلاین است
- سطح حامیان ملی، سطح نهایی ساختار حمایت مالی فیفاست

میلیون دلار افزایش پیدا کند.»

داده‌های منتشر شده از سوی فوربس (Forbes) شرکت رسانه‌ای و مجله آمریکایی نشان می‌دهد ارزش برند جام جهانی فیفا در سال ۲۰۱۶ معادل ۲۲۹ میلیون دلار آمریکا بوده است. ارزش برند فیفا در واقع به فرصت‌های درآمدی فیفا در ارتباط با رسانه‌ها، اسپانسرها، بلیت‌فروشی و مجوزهای تبلیغات کالاها در ارتباط با رویدادهای هر روز و هر بازی است. در نمودار شماره ۳ تغییرات ارزش برند جام جهانی فیفا طی ۵ سال ۲۰۱۶-۲۰۱۲ مشاهده می‌شود. طی ۵ سال ارزش برند از ۱۴۷ میلیون دلار به ۲۲۹ میلیون دلار آمریکا افزایش یافته است. ۸۲ میلیون دلار افزایش طی ۵ سال به معنای متوسط ۱۶٫۴ میلیون دلار به ازای هر سال و رشد متوسطی برابر با ۱۱ درصد در سال است. بدین ترتیب روشن می‌شود این افزایش ارزش چند ۱۰ میلیون دلاری در سال انگیزه نیرومندی برای دست‌اندر کاران فیفا جهت برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال و افزایش تعداد تیم‌های آن و شرکا و حامیان مالی آن است.

امر پوشیده‌ای نیست که بیشتر بازیکنان حاضر در رقابت‌های جام جهانی فوتبال ۲۰۱۸ در روسیه مولتی میلیونر و اگر با ارزش پول ایران بخواهیم سخن بگوییم، مولتی میلیاردر هستند. حضور در بازی‌های

حقوق‌های نجومی مربیان

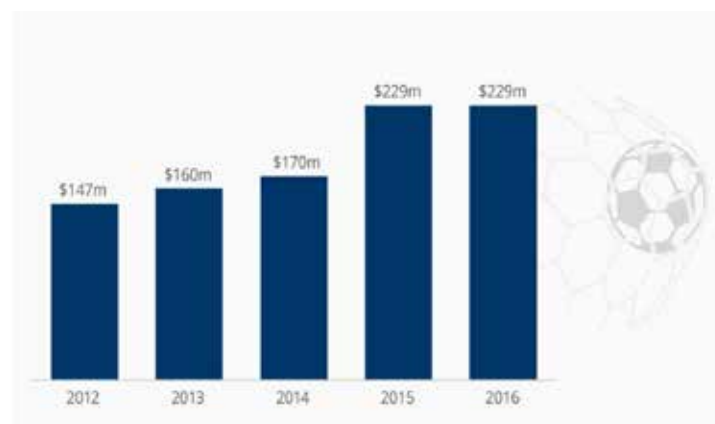
جام جهانی و به‌ویژه درخشش در این بازی‌های می‌تواند ارزش برند آنها را به شدت افزایش داده و حتی چندین برابر کند. اما مربیانی که در جام جهانی فوتبال ۲۰۱۸ روسیه حضور دارند، از چه درآمدهایی برخوردارند؟

بر اساس برآوردهای منتشر شده از سوی Mirror، یوآخیم لوو سرمربی تیم ملی آلمان پردرآمدترین مربی مسابقات سال جاری با حقوق سالانه ۳٫۸ میلیون یورو بوده است. ارقام نجومی درآمدهای برخی از مربیان به دنبال یوآخیم لوو در نمودار شماره ۴ نشان داده شده است. پس از او تیت (Tite) سرمربی تیم ملی برزیل دیدیه دشان (Didier Deschamps) سرمربی تیم ملی فرانسه با ۳٫۶ میلیون یورو به طور مشترک در رده دوم قرار دارند. پس از آنها استانیسلاو چرچسوف (Stanislav Cherchesov) سرمربی تیم ملی روسیه با ۲٫۵ میلیون یورو در رده سوم و بعد از او نیز فرناندو سانتوس (Fernando Santos) سرمربی تیم ملی پرتغال است که درآمد سالیانه او برابر با ۲٫۲ میلیون یورو برآورد شده و در رتبه چهارم قرار می‌گیرد. در ادامه کارلوس کیروش (Carlos Queiros) سرمربی تیم ملی ایران و گرث ساوتگیت (Gareth Southgate) سرمربی تیم ملی انگلستان با رقم ۱٫۹ میلیون یورو به صورت مشترک در رتبه پنجم قرار می‌گیرند. حتی مربیان با کمترین درآمد در جام جهانی فوتبال، درآمد بسیار بالایی برای یک زندگی بسیار خوب دارند. الیو سسیه (Aliou Cissé) سرمربی تیم ملی فوتبال سنگال با بدترین قرارداد در بین ۳۲ سرمربی حاضر در جام جهانی تقریباً ۲۰۰ هزار یورو در سال دریافت می‌کند و با اینکه حتی این درآمد بیش از درآمدی است که بسیاری از مردم در طول زندگی خود نیز نمی‌توانند آن را کسب کنند، با این وجود این ارقام در مقایسه با مربیان سطح باشگاهی به مراتب ارقام کوچکی هستند. طبق گزارش مجله فوتبال فرانسه (France Football) خوزه مورینیو (José Mourinho) در منچستر یونایتد ۲۶ میلیون



نمودار ۲

حقوق پخش تلویزیونی جام جهانی



نمودار ۳

ارزش برند جام جهانی

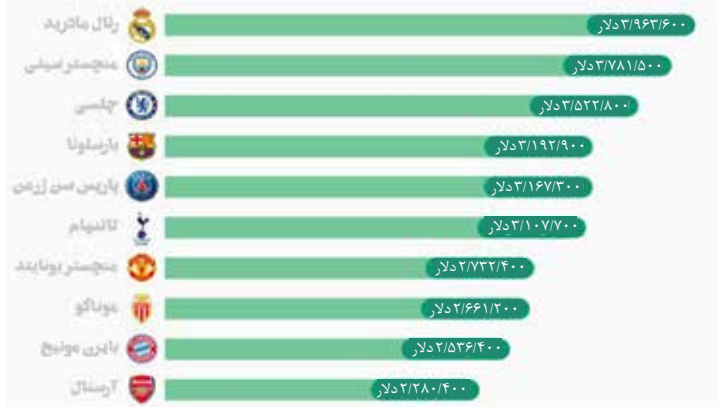


نمودار ۴

حقوق‌های نجومی مربیان

نمودار ۶

سود باشگاه‌ها از جام جهانی فوتبال



منابع:

- <https://www.fxstreet.com/analysis/weekly-economic-commentary/2014/06/15>
- <http://www.businessinsider.com/fifa-profit-world-cup-2014-6>
- <https://www.statista.com/chart/14357/tv-rights-revenue-of-fifa/>
- <https://soccersportz.com/2018-fifa-world-cup-sponsors/>
- <https://www.newstatesman.com/world-affairs/2015/06/company-you-keep-how-fifa-debate-will-affect-its-most-valuable-sponsors>
- <https://www.statista.com/chart/7538/fifa-world-cup-brand-worth-more-than-ever/>
- <https://www.statista.com/chart/14360/the-highest-paid-managers-at-the-world-cup/>
- <https://www.statista.com/chart/14301/fifa-payments-to-clubs-of-world-cup-players/>
- <https://www.statista.com/chart/2454/most-tweeted-world-cup-matches/>
- <https://www.fifa.com/worldcup/news/how-do-clubs-benefit-from-the-world-cup-2921370>
- <http://benefitof.net/benefits-of-fifa-world-cup/>
- <https://www.worldfinance.com/strategy/from-1994-to-2020-the-economic-legacy-of-the-world-cup>
- <http://theconversation.com/hard-evidence-what-is-the-world-cup-worth-27401>

۱۱

همانطور که در نمودار شماره ۶ مشاهده می‌شود، به ترتیب، باشگاه‌های رئال مادرید، منچستر سیتی، چلسی، بارسلونا، پاریس سن ژرمن، اتانتیهام، منچستر یونایتد، موناکو، بایرن مونیخ و آرسنال بیشترین منافع را از حضور بازیکنان شان در جام جهانی روسیه به دست خواهند آورد. بیشترین رقم برابر ۳ میلیون و ۹۶۳ هزار و ۶۰۰ میلیون دلار برای باشگاه رئال مادرید و کمترین آن برابر ۲ میلیون و ۲۸۰ هزار و ۴۰۰ میلیون دلار برای آرسنال پیش‌بینی شده است.

همه ارقامی که در این نوشته به آنها اشاره شد، ارقام رسمی، قانونی و علنی‌ای هستند که از سایت‌های رسمی و فیفا نقل شده‌اند. اما با توجه به واقعیت وجود فساد در فوتبال که پرونده‌های برخی از آنها نیز در محاکم قضایی مطرح و منجر به صدور رای شده‌اند، می‌توان در مورد ارقام هنگفتی که در ارتباط با میزبانی مسابقات از جمله جام جهانی، ترانسفر بازیکنان و ستاره‌های فوتبال به تیم‌های مختلف، جابه‌جایی مربیان برجسته، داورهای جهت‌دار و... در صنعت فوتبال و زیرمجموعه فیفا دست به دست می‌شود، گمانه‌زنی و حتی پژوهش کرد.

با این همه، حقیقت آن است که تحت تاثیر مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، فرهنگی، سیاسی، جامعه‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی و... فوتبال به واقعیتی اجتماعی فراتر از یک ورزش و یا فقط یک صنعت و یا حتی یک ابزار مدیریت سیاسی جامعه برای طبقه حاکم تبدیل شده است. فوتبال کارکرد اجتماعی پیچیده‌ای در جهان امروز یافته است. از یک دید کلان و درست، از یک سو فوتبال به ابزاری در دست نظام سرمایه‌داری برای مدیریت اذهان و افکار عمومی و در عین حال فرصت‌بی نظیری برای کسب سود و انباشت سرمایه تبدیل شده و از سوی دیگر به‌ویژه در جام جهانی به نمادی از چالش و مبارزه «مرکز-پیرامون» نیز تبدیل شده است و از سویی به نمادی نیز جهت تمایز جهت‌گیری‌های سیاسی مختلف در روابط بین‌المللی تبدیل شده است. تمرکز بر جنبه اقتصادی، درآمد، سود و ذی‌نفعان فوتبال و روند افزایشی انباشت در این ارتباط به هیچ وجه نافی ضرورت مطالعه در زمینه ابعاد ورزشی، تفریحی، جامعه‌شناختی، سیاسی و... آن نخواهد بود.

یورو در یک سال درآمد دارد و سایر مربیان لیگ برتری مانند یورگن کلوپ (Jürgen Klopp) مربی لیورپول و پپ گواردیولا (Pep Guardiola) مربی منچستر سیتی بیش از ۱۰ میلیون یورو در سال حقوق می‌گیرند.

برای اینکه تصور بهتری از این ارقام داشته باشیم، اجازه دهید رقم برآوردی جهت درآمد سالانه کارلوس کیروش سرمربی تیم ملی ایران را با ارقام درآمدی مردم ایران مقایسه کنیم. اگر هر یورو را به قیمت‌های بازار برابر ۹ هزار و ۵۰۰ تومان فرض کنیم، درآمد کیروش به پول ایران برابر با ۱۸ میلیارد و ۵۰ میلیون تومان در سال برآورد می‌شود. برای اینکه از این رقم حس واقعی‌تری داشته باشیم، آن را بر حقوق سالیانه تعیین شده از سوی وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی برای یک کارگر ایرانی یعنی ۱۲ برابر حقوق ماهانه (۱ میلیون و ۱۱۴ هزار و ۱۴۰ تومان) که برابر با ۱۳ میلیون و ۳۶۹ هزار و ۶۸۰ تومان می‌شود، تقسیم می‌کنیم و بدین ترتیب مشخص می‌شود حقوق سرمربی تیم ملی فوتبال ایران برابر حقوق تعیین شده برای هزار و ۳۵۰ کارگر در سال است. از سوی دیگر هزینه‌های انجام شده برای تیم ملی فوتبال به حقوق سرمربی تیم ملی محدود نمی‌شود و باید همه پول‌هایی را که در این ارتباط به مدیران قراردادها، کادر فنی، مسئولان مختلف، تدارکات و تجهیزات، هزینه‌های سفر، بازی‌های تدارکاتی و... پرداخت می‌شود، به این ارقام اضافه کرد.

سود باشگاه‌ها از جام جهانی فوتبال

با توجه به گستره جهانی رویداد مسابقات جام جهانی فوتبال، تعجب آور نیست که جام جهانی بزرگترین منبع درآمد برای فیفا است. بر اساس آخرین گزارش مالی فیفا، هیات‌مدیره سازمان بین‌المللی فوتبال امسال درآمدی برابر با ۳٫۹ میلیارد دلار را انتظار دارد. سهم شیر (اشتراک‌گذاری) این درآمد از فروش حق پخش بازی‌ها به رسانه‌ها و حقوق تبلیغات در ارتباط با جام جهانی است.

اما درآمد باشگاه‌هایی که بازیکنان در استخدام خود را برای بازی در مسابقات اعزام می‌کنند، چگونه است؟ زیرا آنها هستند که قیمت‌های بسیار بالای خرید بازیکنان و دستمزدهای سنگین آنها را پرداخت می‌کنند. می‌توان تصور کرد که آسیب دیدن احتمالی هر یک از بازیکنان باشگاه‌ها در جام جهانی، چه ریسک بالایی را بر آنها تحمیل می‌کند. بر این اساس به ازای هر روز حضور هر یک از بازیکنان در جام جهانی رقمی برابر ۸ هزار و ۵۳۰ دلار به باشگاه‌های مربوطه پرداخت می‌شود و این پرداخت نیز از دو هفته قبل از شروع رسمی بازی‌های جام جهانی تا یک روز بعد از پایان یافتن حضور هر تیم و خروج از مسابقات برای بازیکنان محاسبه و پرداخت می‌شود.

آنگونه که نمودار شماره ۶ نشان می‌دهد، این پرداخت‌ها مجموع قابل توجهی از درآمد را برای باشگاه‌های جهان ایجاد می‌کند. با این حال باید توجه داشت بسیاری از بازیکنان برجسته بسیار بیشتر از ۸ هزار و ۵۳۰ دلار در روز دریافت می‌کنند. برآورد شده است باشگاه رئال مادرید ۳٫۹۶ میلیون دلار به خاطر حضور بازیکنانش در رقابت‌های جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه به دست آورد. در مجموع فیفا، ۲۰۹ میلیون دلار تحت عنوان «برنامه منافع باشگاه‌ها» در این جام جهانی پرداخت خواهد کرد که البته رقم قابل توجهی از پولی که فیفا به دست می‌آورد، نخواهد بود.

قلمرو فاه

فرهنگ

ریشه‌های نابرابری

مروری بر کتاب اقتصاد نابرابری نوشته توماس پیکتی

توماس پیکتی در کتاب «اقتصاد نابرابری» به تشریح این مساله می‌پردازد که منشاء نابرابری دستمزد و نابرابری سرمایه چیست؟ و چرا این مساله حائز اهمیت است؟ و اینکه آیا چند برابر شدن میزان نابرابری در جامعه اهمیتی دارد یا خیر؟ او برای پاسخ به این سوال‌ها، آمارهایی ارائه می‌دهد که جالب توجه است.



محمدرضا فرهادی پور

مترجم کتاب «ریشه های نابرابری»

«توماس پیکتی»، اقتصاددان فرانسوی و نویسنده کتاب معروف «سرمایه در قرن بیست و یکم» در مقدمه کتاب «اقتصاد نابرابری» اشاره می کند که برای نوشتن این کتاب از ادبیات انگلیس و فرانسه، همچون کتاب «باباگوریو» از «بالزاک» بهره برده است؛ چراکه در کتاب باباگوریو به این مساله اشاره می شود که چگونه می توان یکدفعه به ثروتی کلان دست یافت. او نیز در کتاب «اقتصاد نابرابری» به این مساله اشاره می کند که ثروت، توزیعی نسبی دارد و از یک پدر ثروتمند به فرزند می رسد و افراد بدون تلاش خاصی می توانند به ثروت دست یابند. او بحث خود را با اشاره به این مساله آغاز می کند که ثروتمندان علاوه بر ثروت انسانی، ثروت مادی را هم به ارث می برند. او همچنین بین ثروت مادی و ثروت انسانی تفاوت قائل می شود.

پیکتی به این مساله اشاره می کند که منشاء درآمد خانواده ها چند چیز است: دستمزد و درآمد ناشی از خوداشتغالی، انتقالات، درآمد ناشی از مستمری ها مانند بازنشستگی، درآمدهای انتقالی مانند بیمه بیکاری، اعانه و ناشی از سرمایه. آمارها نشان می دهد که در کشور فرانسه در سال ۲۰۰۰، دهک اول یعنی فقیرترین دهک با (D۱) و دهک دهم با (D۱۰) مشخص می شود. در دهک اول، دستمزد، ۱۷ درصد از درآمد خانوار را تشکیل می دهد و به طور متوسط در ۱۰ دهک، ۵۰۸ درصد درآمد خانوار حاصل از دستمزد است، اما آنچه برای پیکتی حائز اهمیت است، یکی دستمزد و دیگری سرمایه است. در واقع، سرمایه برای دهک اول چندان اهمیتی ندارد. در دهک های بالاتر، اهمیت سرمایه نیز بیشتر می شود. این نکته را نیز باید مدنظر داشت که هر چقدر درآمد ناشی از دستمزد در آمارها مشخص است اما از درآمد ناشی از سرمایه، اطلاعات چندانی وجود ندارد و قابل سنجش نیست و این مساله در همه کشورهای جهان وجود دارد. به عنوان مثال، درآمد حاصل از ارث به راحتی قابل سنجش نیست. مطالعاتی که اقتصاددانان بزرگ انجام داده اند نشان می دهد که سرمایه جایگاه مهمتری در ثروت خانواده های ثروتمند دارد. از دهک اول که به سمت دهک دهم می آییم، مشاهده می شود که اهمیت دستمزد، در درآمد خانوار اهمیت زیادی پیدا می کند. در دهک اول، اهمیت دستمزد در درآمد خانوار، ۱۷ درصد است و در دهک نهم، حدود ۷۰ درصد و همین آمار به خوبی میزان نابرابری را نشان می دهد. در واقع در دهک دهم، دستمزد تقریباً ۵ برابر دهک اول است. این نابرابری دستمزد بسیار حائز اهمیت است به این دلیل که منشاء اصلی درآمد خانوار، دستمزد است و این نابرابری می تواند بسیار مهم باشد و هنگامی که این نابرابری در کنار نابرابری درآمد حاصل از سرمایه قرار داده شود، این اهمیت در دهک های بالاتر، بیشتر می شود و ثروتمندانی که در دهک های بالاتری قرار دارند، هم دستمزد بیشتری دریافت می کنند و هم اگر سرمایه ای داشته باشند از آن سرمایه، درآمدی را کسب می کنند. بنابراین شکاف و فاصله میان ثروتمندان و افرادی که در دهک اول هستند بسیار عمیق و گسترده تر است.

لازم به ذکر است میانگین دستمزد ماهانه در دهک اول، ۸۹۰ یورو و در دهک دهم، ۴ هزار و ۳۰ یورو است. تقریباً میانگین دستمزد دهک دهم، ۴/۲ دهک برابر دهک اول است. در ایران این نسبت ۶ برابر است و در آمریکا، ۴/۵ تا ۵ برابر فردی است که در دهک اول قرار دارد. در سطح بین الملل در

کشورهایی مانند نروژ، سوئد، دانمارک و هلند، این نسبت ۲ برابر است (از ۲/۱ دهک تا ۱/۳ دهک)، بنابراین این آمار نشان می دهد که میزان نابرابری در این کشورها پایین تر است؛ اما در کشورهایمانند کانادا، انگلیس، آمریکا و فرانسه، میزان نابرابری شدیدتر است و ۴ و ۵ برابر است و نابرابری دستمزد در این کشورها بسیار بالاست. ایران و آمریکا، از لحاظ ضریب جینی بسیار با هم شباهت دارند و میزان نابرابری در هر دو کشور به یک میزان است.

در سال ۱۸۷۰، یک کارگر یقه آبی، ۹۶۰ یورو حقوق می گرفت. در همان سال یک مدیر ارشد ۴ هزار و ۳۶۰ یورو حقوق دریافت کرده و در سال ۱۹۹۴ کارمند یقه آبی ۷ هزار و ۳۰۰ یورو حقوق دریافت کرده است. مدیر ارشد ۲۰ هزار و ۸۰۰ یورو حقوق می گرفته که این آمار نشان می دهد این نسبت کمتر شده ولی در واقع اتفاقی که افتاده این است که سرعت رشد درآمد مدیران ارشد بسیار زیاد بوده است. یک اتفاق مهمتری نیز افتاده که پیکتی در کتابش نیز به آن اشاره می کند؛ اینکه او برای توضیح این پدیده به نظریه سرمایه انسانی اشاره می کند. در نظریه سرمایه انسانی به عنوان مثال، در یک سازمان کسی که میزها را تمیز می کند و کسی که یک برنامه نرم افزاری می نویسد که به مشتریان پاسخگو باشد، از نظر سازمان، ارزش کار کسی که یک برنامه نرم افزاری نوشته است برای سازمان به مراتب بیشتر از کار فردی است که میزها را تمیز می کند، لذا به دومی ۵ برابر اولی حقوق می دهند. این نظریه نشان می دهد که نابرابری دستمزد به خاطر کیفیت کار این دو فرد است بنابراین دستمزدهایشان به این دلیل با یکدیگر متفاوت است. این نظریه مبتنی بر کتاب «سرمایه انسانی»، «گری بکر» است، پس نابرابری وجود دارد و قابل توجیه است. پیکتی می گوید: «آیا ما باید این نابرابری را بپذیریم؟ یا باید آنرا کاهش دهیم؟».

از سوی دیگر، پیکتی نظریه «سرمایه انسانی» «گری بکر» را به چالش می کشد و می گوید: «مانمی توانیم به راحتی بپذیریم که این دو فرد با یکدیگر فرق دارند». او می گوید: «ممکن است کارمندی که مسئول خدمات است به خاطر استعداد پایین و کارمندی که برنامه نویس است به خاطر استعداد بالایش به چنین شغلی دست یافته اند و این نابرابری از جای دیگری در سرمایه انسانی این دو فرد صورت گرفته است. به عنوان مثال، اگر این دو فرد باید مسابقه دو بدهند، باید برای ایجاد برابری به پای آن دیگری که استعداد بالاتری دارد یک وزنه سنگین بست که شرایط هر دو نفر برای دویدن یکسان شود.» در ایران، حداقل دستمزد حدود یک میلیون و ۲۶۰ هزار تومان تعیین شد و مصوبه ای وزارت اقتصاد دو سال قبل صادر کرد که بر اساس آن مصوبه حقوق یک مدیر ارشد یک سازمان و یا شرکت، ۲۴ میلیون تومان می تواند باشد. نسبت حقوق مدیر ارشد به کارگر یقه آبی حدود ۲۲ برابر است، بنابراین مساله نابرابری برای ما به شدت دشوار تر است. در فصل اول کتاب، پیکتی این مساله را با دقت تشریح می کند.

در فصل دوم کتاب «اقتصاد نابرابری»، به مساله نابرابری در سرمایه پرداخته می شود. مطالعات نشان می دهند که تقریباً ۱۰ درصد از درآمد خانوارها ناشی از سرمایه است. تا صدک نود و پنجم (P۹۵)، اهمیت سرمایه تقریباً ۵ است در صدک ۹۵ تا ۱۰۰، اهمیت سرمایه به یکباره ۸/۸ دهک می شود و با



اقتصاددانان
بر روی مصرف
تاکید زیادی
دارند
و البته تولید
و شیوه تولید نیز
برایشان در خور
توجه است اما
در زمینه توزیع،
تنها بر توزیع کالا
وقت گذاشته
و وقت چندانی
صرف توزیع ثروت
و توزیع درآمد
نکرده‌اند. فقط
مارکس بود که به
شدت روی توزیع
درآمد و ثروت
تاکید داشت

پیکتی، این دو عامل موجب تثبیت نابرابری شده بود. به محض اینکه جنگ تمام می‌شود و اقتصاد بر یک روال طبیعی قرار می‌گیرد، نابرابری زیاد می‌شود و قانون مالیات در همه این کشورها تخفیف پیدا می‌کند. ریشه تلطیف قوانین مالیاتی در همان منابع سرمایه انسانی است که استدلال مشهوری دارد بدین شرح که اگر شما از فردی که درآمد بالایی دارد، مالیات زیادی دریافت کنید، انگیزه کسب و کار را از دست می‌دهد، اما پیکتی می‌گوید: «مشاهدات نشان می‌دهد که این نظریه چندان درست نیست» و مثال می‌زند که: «شما همین الان از آقای رونالدو که بهترین فوتبالیست دنیا است خیلی مالیات دریافت کنید، انگیزه‌های فوتبالی رونالدو کم نمی‌شود، اگر از بیل گیتس خیلی هم مالیات دریافت کنید باز هم انگیزه‌های کارآفرینانه او کم نمی‌شود.» لذا این نظریه را به این ترتیب به چالش می‌کشد.

در ادامه، کاری که پیکتی می‌کند این است که می‌گوید: «عملاً مشاهدات اثبات می‌کند که نابرابری وجود دارد و این مساله را ما پذیرفته‌ایم و نابرابری از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۵ مرتب افزایش یافته است.» سپس او به این مساله می‌پردازد که چگونه این نابرابری را رفع کنیم؟

در این زمینه دو نظریه وجود دارد. همچنین یک مناظره معروف بین توماس پیکتی و گریگوری منکیو، در این زمینه صورت گرفته که بسیار قابل توجه است. زمینه اصلی این مناظره درباره نابرابری است. در این مناظره منکیو نکته جالبی مطرح می‌کند و به پیکتی می‌گوید: «از این کتاب که یکی میلیون نسخه فروش داشته، شما ثروتمند شده‌اید و خود شما الان جزو طبقه‌ای هستید که آن را مورد انتقاد قرار داده‌اید».

در جواب پیکتی می‌گوید: «مساله من این نیست و به رغم داشتن چنین ثروتی عقیده دارم که باید یک نظام مالیات تصاعدی وجود داشته باشد که از من هم مالیات دریافت کند. مساله این است که من کارگزار این نظام نیستم.» لذا یکی از روش‌هایی که پیکتی می‌کوشد مطرح کند این است که ما باید یک نظام مالیات تصاعدی بر درآمد وضع کنیم و می‌گوید: «در مقطع ثبات دهه ۷۰، جنگ و مالیات تصاعدی بر درآمد موجب کاهش نابرابری شده بود که من جنگ را قطعاً توصیه نمی‌کنم. پس باید مالیات تصاعدی را بر درآمد اخذ کرد؛ اما اگر این اخذ مالیات تصاعدی تنها در یک کشور صورت گیرد و کشورهای پیرامون آن دریافت نکنند، منجر به آن می‌شود که سرمایه از کشور فرار کند و به همین دلیل یک مالیات تصاعدی بین‌المللی را پیشنهاد می‌دهد و جایی تحت عنوان بهشت مالیاتی نباید وجود داشته باشد تا افراد سرمایه خود را به آن کشورها منتقل و از این پرداخت مالیات فرار کنند.»

مساله دیگری که او مورد بررسی قرار می‌دهد این است که آیا نابرابری برای توسعه، لازم است یا خیر؟ یعنی آیا نابرابری منجر به توسعه می‌شود؟ این سوال شبیه آن است که ما بهر سیم آیا فساد منجر به توسعه می‌شود یا خیر؟ بسیاری از اقتصاددانان عقیده دارند که فساد به منزله روغنکاری، چرخ‌های توسعه است. پیکتی می‌کوشد در کتاب خود به این سوال پاسخ دهد آیا نابرابری در روند توسعه، تاثیرگذار است یا خیر؟ و چنین پاسخ می‌دهد که خیر. نابرابری تاثیری در فرایند توسعه ندارد و می‌تواند در این فرایند آسیب‌زا هم باشد. نکته دیگری که پیکتی، هم در کتاب و هم در مناظره بر آن تاکید دارد، بحث هزینه‌های تحصیل است. او می‌گوید:

سرعت خیلی زیادی رشد می‌کند و اهمیت درآمد ناشی از دستمزد در این ۵ درصد کم می‌شود. این ۵ درصد چندان کاری با دستمزد ناشی از نیروی کار ندارند چون در واقع کار دستمزدی انجام نمی‌دهند و تمام ثروت و درآمدشان ناشی از سرمایه است. پیکتی در کتابش مرتب خوانندگان را به دو داستان تاریخی از «جین آستین» و «باباگوریو» ارجاع می‌دهد و این دو داستان را به ما یادآور و تاثیر ارث و سرمایه را در درآمد یک درصد بالای جامعه، تاکید می‌کند. او در بخش دوم، سراغ این مساله می‌رود که آیا این نابرابری در نظام سرمایه‌داری و در هر اقتصاد دیگری، به جز اقتصادهای سوسیالیستی قابل توجه است؟ اگر نیست چگونه باید این نابرابری را رفع کرد؟

یکی از تعاریف مهم علم اقتصاد این است که «اقتصاد، علم تولید و مصرف و توزیع» است. اقتصاددانان بر روی مصرف تاکید زیادی دارند و البته تولید و شیوه تولید نیز برایشان در خور توجه است اما در زمینه توزیع، تنها بر توزیع کالا وقت گذاشته و وقت چندانی صرف توزیع ثروت و توزیع درآمد نکرده‌اند. فقط مارکس بود که به شدت روی توزیع درآمد و ثروت تاکید داشت.

«سیمون کوزنتس» که از اقتصاددانان برجسته است و پیکتی بسیار از او تاثیر گرفته، یک کار تحقیقاتی انجام داده و نشان می‌دهد با دیتاهایی که در اختیار دارد از قبل از جنگ جهانی اول یعنی طی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۵۰ «نابرابری در اقتصادهای سرمایه‌داری در حال کاهش و این نابرابری به شکل U معکوس است. در اوایل مراحل توسعه، نابرابری زیاد است. بعد به یک حد ثباتی می‌رسد و وقتی که نظام سرمایه‌داری به یک وضعیت مطلوب رسید، این روند نابرابری افت می‌کند.» کینز نیز مقاله‌ای دارد به نام «اقتصاد سرمایه‌داری در سال ۲۰۱۵» و می‌گوید: «در سال ۲۰۱۵ نیازهای مادی نظام سرمایه‌داری رفع شده و سرمایه‌داری فقط به نیازهای انسانی و ماوراء طبیعی و معنوی انسان پاسخگو خواهد بود.»

پیکتی این دیتاهای کوزنتس را که می‌بیند، می‌کوشد دریابد که آیا مشاهدات، گفته‌های کوزنتس را تایید می‌کند یا خیر؟ او از سال ۱۹۵۰ دوباره اطلاعات را وارد و این منحنی را ترسیم می‌کند. از قضا نابرابری از سال ۱۹۶۰ به بعد به شدت سیر صعودی و از سال ۱۹۷۰ به بعد کاملاً افزایش پیدا می‌کند. به اعتبار این مشاهدات آماری نظریه کوزنتس درست به نظر نمی‌رسید. بدین معنا که نابرابری شبیه U معکوس نیست و مرتباً افزایش یافته است. در یک مقطعی، ثبات پیدا کرده و سپس مجدداً افزایش یافته است. پیکتی می‌کوشد به این سوال پاسخ دهد که از سال ۱۹۷۰ به بعد چه اتفاقی افتاده است.

در درجه اول پیکتی نشان می‌دهد آن دوره‌ای نابرابری دچار ثبات می‌شود (در کشورهایی مانند فرانسه، انگلستان و بریتانیا) جنگ جهانی بوده و جنگ موجب توقف روند نابرابری در این کشورها شد، دومین عامل این ثبات، ضریب مالیاتی بوده که به درآمدهای بالا اعمال می‌شده است. به عنوان مثال: در فرانسه، در یک دوره‌ای، حدود ۹۰ درصد از درآمد را به عنوان مالیات دریافت می‌کردند اما به مرور این قوانین تقلیل و تخفیف پیدا می‌کند و افزایش درآمد الزاماً منجر به افزایش مالیات بر درآمد نمی‌شده است. به تعبیر



۸

نابرابری ناشی از دستمزد

پیکنی بیش از آنکه بر نابرابری ناشی از سرمایه تمرکز کند بر نابرابری ناشی از دستمزد تمرکز دارد. در حوزه دستمزد یکی از مهمترین نظریات، نظریه «سرمایه انسانی» و نظریه دوم که حدود سال ۱۹۸۰ مطرح شد بحث «کارایی دستمزد» است.

«هزینه‌های تحصیل، هیچ جای درآمد خانوارها دیده نمی‌شود. به عنوان مثال اگر شما بخواهید در دانشگاه هاروارد تحصیل کنید باید پول بسیار زیادی پرداخت کنید اما این در مصرف خانوار دیده نمی‌شود و اقتصاددانان فقط تابع مصرف را تخمین می‌زنند و لی هزینه تحصیل در مصرف لحاظ نمی‌شود.» بنابراین پیکنی بیش از آنکه بر نابرابری ناشی از سرمایه تمرکز کند بر نابرابری ناشی از دستمزد تمرکز دارد. در حوزه دستمزد یکی از مهمترین نظریات، نظریه «سرمایه انسانی» است و نظریه دوم که حدود سال ۱۹۸۰ مطرح شد بحث «کارایی دستمزد» است. او می‌گوید: «اگر شما دستمزد بالاتری پرداخت کنید، نیروی کار هم به شکل کاراتری فعالیت می‌کند» و به اعتبار این نظریه مدیران ارشد، دریافت دستمزد بالاتر را توجیه می‌کنند. یا مدیرعامل یک شرکت بیمه ایرانی و یا مدیرعامل یک بانک، اینگونه درآمد بالای خود را توجیه می‌کند که «من ریسک بالایی را تحمل می‌کنم به همین دلیل هم حقوق بالاتری متناسب با این ریسک باید دریافت کنم و کسی که ریسک و فشار کاری کمتری دارد باید حقوق و دستمزد کمتری هم دریافت کند.» استدلال پیکنی اینگونه است و رگه‌هایی از توهین هم در چنین استدلالی وجود دارد.

بحث دیگری که پیکنی به آن می‌پردازد «بحث اتحادیه‌ها» است. یک مثالی که او در این زمینه می‌زند این است که: «فرض کنید دولت تصمیم می‌گیرد حداقل دستمزد یک میلیون تومان و دستمزد مدیران ارشد ۶ میلیون تومان باشد. اگر اتحادیه‌ها باور داشته باشند که این نسبت، درست نیست و منجر به این می‌شود که افراد دیگر خوب کار نکنند و انگیزه‌هایشان را از دست بدهند و حس نابرابری بین آنها تشدید شود. اتحادیه‌ها باید اینجا وارد عمل شوند.»

پیکنی در بخش پایانی کتاب می‌گوید: «با این اوصاف اگر نابرابری وجود دارد، ما باید به فکر بازتوزیع درآمد و ثروت باشیم» و ابزارهایی را برای بازتوزیع معرفی می‌کند. در حل کلی دورش بازتوزیع وجود دارد؛ یکی بازتوزیع مستقیم و دیگری هم بازتوزیع مالی است. بازتوزیع مالی را دولت انجام می‌دهد؛ از طریق یارانه دادن و یا اخذ مالیات و درآمد حاصل از مالیات را بین افراد به شکل‌های گوناگون توزیع می‌کند، اما بازتوزیع مستقیم یعنی اینکه در همان بنگاه اقتصادی کاری صورت گیرد که درآمد افراد بالاتر رود. یعنی دولت ابزارهایی را به کار گیرد که منجر به افزایش درآمد شود. مثلاً حداقل دستمزد را به جای یک یا ۲ میلیون تومان تعیین کند. به عنوان مثال، در ایران در جلسه تعیین حداقل دستمزد بین

۷

اقتصاد نابرابری

- نویسنده: توماس پیکنی
- ترجمه: علی صباغی - محمدرضا فرهادی پور
- صفحه: ۱۲۸
- قیمت: ۲۰ هزار تومان
- انتشارات: موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی



نماینده کارگران و کارفرمایان و دولت، نماینده کارگران حداقل دستمزد را ۲ میلیون و ۵۰۰ پیشنهاد داده بود اما حداقل دستمزد یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان تعیین شد.

پیکنی در این زمینه عقیده دارد که در اجتماع نماینده کارگران و کارفرمایان و دولت، دولت باید نقش بی طرف را بازی کند اما دولت در ایران نه تنها بی طرف نیست بلکه بزرگترین کارفرمای اقتصادی است، لذا نظرش رو به سوی کارفرمایان است. پیکنی می‌گوید: «در شرایط اختلاف میان کارگران و کارفرمایان، اتحادیه‌ها می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. اتحادیه‌ها نباید ابزار مالیاتی و ابزار بازتوزیع مستقیم داشته باشند. آنان فقط باید قدرت چانه‌زنی برای بازتوزیع مستقیم داشته باشند و بتوانند چانه‌زنی کنند که در همان محیط کار، نابرابری کمتر شود.» در مقابل، پیکنی به قدرت انحصاری کارفرمایان اشاره می‌کند و اینکه اتحادیه‌ها هر چقدر قدرتمند باشند اما کارفرمایان به علت تعددشان که بسیار کمتر از کارگران است به راحتی می‌توانند با یکدیگر تبانی کنند و این تبانی کردن به کارفرمایان یک قدرت انحصاری می‌دهد که سبب می‌شود همواره در تعیین دستمزد، دست بالاتر را داشته باشند. بنابراین اتحادیه‌های کارگری باید بکوشند هم به دولت فشار بیاورند و هم بتوانند با خود کارفرمایان چانه‌زنی کنند. لذا اینجا مساله‌ای که اهمیت دارد و پیکنی به آن اشاره می‌کند بحث «قانون کار» است. به عنوان مثال، قانون کار در فرانسه، ۴ هزار صفحه است و این قوانین چنان پیچیده است که به عنوان مثال اخراج از محیط کار تقریباً ناممکن است. پیکنی می‌گوید: «این قانون کار آنقدر اهمیت دارد که باید به مساله نابرابری به شکل کاملاً جدی بپردازد.»

نهایتاً پیکنی بحثی را مطرح می‌کند که دستمزدها باید به سمت کارایی و منصفانه بودن بروند. پیکنی در واقع، ابتدا می‌گوید: «بر اساس این مشاهدات آماری نابرابری وجود دارد و در علم اقتصاد به این مساله کم توجهی شده است.» او بر این باور است که اگر جلوی روند نابرابری گرفته نشود تضادهای نظام سرمایه‌داری خیلی جدی بروز پیدا خواهد کرد. مشاهداتی همچون بحران مالی سال ۲۰۰۸ نظر پیکنی را تأیید می‌کنند. نهایتاً پیکنی به سراغ ابزارهای بازتوزیع می‌رود و در زمینه بازتوزیع به مهمترین ابزاری که اشاره می‌کند «مالیات تصاعدی بر درآمد» است. نقش عمده نویسنده‌ای مانند پیکنی این است که بعد از مارکس مجدداً سبب شد که بحث نابرابری در میدان علم اقتصاد مطرح شود و مجدداً این مساله مورد توجه اقتصاددانان قرار گیرد.

جدایی سرمایه‌داری و دموکراسی

محمد صدر الغروی



روزنامه‌نگار

بی‌نوشت

۱. وایر مجموعه‌ای تلویزیونی است که هر فصل آن شامل تجارت غیرقانونی می‌شود. شخصیت‌های سریال اعم از دزد، پلیس، دلال مواد مخدر و قاضی شخصیت‌هایی خاکستری هستند. آنها بنا به شرایطی که در آن قرار دارند عمل می‌کنند و در این روزمرگی کسی برای نجات یا نابودی بشریت و آزادی کاری انجام نمی‌دهد.

۲. در فارسی کهن عبارت ور نم نهادن، به معنی آن است که شخصی را بکشند و در زیر خاک پنهان کنند و بر بالای او گل و ریاچین برویاند. معنای کنایی این عبارت از نظر غایب شدن است.

۷

سال رویاهای خطرناک

- نویسنده: اسلاوی ژیزک
- ترجمه: صالح نجفی، رحمان بوذری
- نشر: هرمس
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۱۹۸ صفحه
- قیمت: ۲۴ هزار تومان



ژیزک در کتاب حاضر پس از طرح توصیف مختصری از ابزارهای اصلی در سرمایه‌داری امروز، با ارائه خطوط کلی از ایدئولوژی هژمونیک آن ادامه می‌دهد و بر این پدیدارهای ارتجاعی (مشخصاً شورش‌های پوپولیستی) تمرکز کرده است که در واکنش به «آنتاگونیسم»‌های اجتماعی برآمده‌اند. او می‌گوید «وقایع سال ۲۰۱۱ بیانگر و پیام‌دهنده درک یک واقعیت سیاسی جدید است: مدینه فاضله‌ای که جهانیان از سرمایه‌داری وحشی انتظارش را داشتند دروغی بیش نبود و در اعتراض به این دروغ بزرگ، هجوم انسان‌ها به خیابان‌های مختلف در سراسر کره زمین، به‌ویژه در جهان غرب، مردم علیه سرمایه‌داری، و در جهان عرب، مردم علیه بی‌عدالتی و ظلم و ستم در میدان به وقوع پیوست، مردم بیرون آمده امید به عدالت اجتماعی داشتند، گرچه تعدادی از آنها اکنون در سرشماری مردگان قرار گرفته‌اند.

این کتاب نگاه قوی و عمیق فلسفی به واقعیت‌های موجود جهانی دارد، و هدف از طرح این موضوع را؛ امیدواری به نجات از واقعیت موجود جهانی می‌داند که در آن زندگی می‌کنیم. ژیزک می‌نویسد: «در حال حاضر دنیا از موضوع جهانی شدن به جنگ‌های داخلی سمت و سو داده شده، به نحوی که میلیون‌ها نفر از مردم جهان در حیطه این خشونت قرار گرفته‌اند و با اشاره به علائم موجود و روشن، نشان می‌دهد که جهان در دوره «طلاق قریب‌الوقوع بین دموکراسی و سرمایه‌داری وحشی قرار گرفته است».

محور نوشته‌های اسلاوی ژیزک، زندگی سوژه در جهانی است که از وجوه مختلف تحت سلطه سرمایه‌داری متاخر (سرمایه‌داری لیبرال) و دچار سوژه‌زدایی است. وی می‌کوشد از وجوه مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زندگی سوژه تحت سلطه را بررسی کند تا راه برون‌رفت از چنین بن‌بستی را نشان دهد. ژیزک نوک تیز پیکان انتقادش را متوجه ایدئولوژی دموکراسی لیبرال می‌کند و آن را به چالش می‌کشد.

در عین حال تقابل بین «پوپولیسم» راست و رواداری لیبرال را تقابلی کاذب می‌داند چرا که ما با دوروی یک سکه سر و کار داریم. بر حسب نظریه ژیزک، هژمونی یا فرادستی لیبرال دموکراتیک امروز به مدد گونه‌ای نانوخته حفظ می‌شود. عناوین کتاب «سال رویاهای خطرناک» عبارتند از: ورنم نهادن^۱، از سلطه تا استثمار و شورش، عمل رویای بازنمایی سیاسی، بازگشت شیء شر قومی، به برهوت پساایدئولوژی خوش آمدید، زمستان، بهار، تابستان و پاییز عرب، اشغال وال استریت یا خاموشی خشونت‌بار آغازی نو، «وایر»^۲ یا در زمانه بی‌رحمداد چه باید کرد؟ فراسوی رشک و کین، و نشانه‌هایی از آینده.

«اسلاوی ژیزک» نظریه‌پرداز و اندیشمند منتقد، هدف خود را در کتاب «سال رویاهای خطرناک»، شناسایی تضاد آشستی‌ناپذیر و پیکار طبقاتی در جهان معاصر و پاسخ‌های احتمالی به «بن‌بست» موجود می‌داند. به اعتقاد وی، سرمایه‌داری، یک نوع شکل‌بندی اجتماعی است که مشخصه‌اش عدم توازن ساختاری است.

ژیزک در کتاب ۱۰ فصلی خود می‌کوشد به پیشبرد «نقشه‌برداری شناختی» از منظومه جهان معاصر کمک کند و پس از ارائه توصیفی کوتاه از ویژگی‌های اصلی سرمایه‌داری معاصر، طرحی کلی از خطوط اصلی ایدئولوژی مسلط به دست دهد، آن هم با تمرکز بر پدیده‌های ارتجاعی و مشخصاً شورش‌های «پوپولیستی» که در واکنش به تخصم‌های اجتماعی سر بر می‌آورند.

نیمه دوم کتاب به دو جنبش رهایی‌بخش بزرگ سال ۲۰۱۱ بهار عرب و جنبش اشغال «وال استریت» می‌پردازد و پس از آن، از خلال بحثی درباره سریال «وایر»، با این پرسش دشوار درگیر می‌شود که چگونه می‌توان با سیستم مبارزه کرد و به فرایندهای پیشرفته و پیچیده آن دامن نزد.

وی تلاش می‌کند تفسیری از جنبش‌های شکل گرفته در چند سال اخیر به دست دهد، از «اشغال وال استریت» که به بیشتر شهرها و مراکز مالی اروپا نیز کشیده شد، تا بهار عربی که شامل انقلاب‌های دموکراتیک و جنگ‌های چندساله داخلی است و تا جریان راستگرایی جدید در اروپا.

به باور ژیزک وقایعی مانند جنبش «اشغال وال استریت» و بهار عربی و تظاهرات در یونان و اسپانیا و نظایر آن را باید نشانه‌هایی از آینده تعبیر کرد.

از سوی دیگر، او پیامد افزایش بهره‌وری بر اساس رشد تصاعدی معلومات جمعی را در تغییر نقش بیکاری می‌داند. به گفته وی فقط امروز که «کار غیرمادی» به شکل مسلط کار بدل شده می‌توان از امکان عینی سرنگونی انقلابی نظم موجود سخن گفت. این کار غیرمادی بین دو قطب مختلف گسترش می‌یابد: کار نمادین فکری (شامل تولید ایده‌ها، کدها، متن‌ها، برنامه‌ها، اعداد و...) و کار عاطفی (کارهایی که با عواطف و تأثیرات جسمانی ما سر و کار دارد، از کار پزشک تا پرستار بچه و خدمه پرواز). امروزه کار غیرمادی «هژمونیک» شده است. بدین ترتیب، آنچه ظاهر می‌شود قلمرو تازه پهناوری از «امور مشترک» است: معلومات مشترک، فرم‌های تعاون و ارتباط و غیره، که دیگر در قالب مالکیت خصوصی نمی‌گنجد؛ چراکه در تولید غیرمادی، محصولات دیگر نه اشیای مادی بلکه خود مناسبات اجتماعی جدید (بین افراد) هستند. به طور خلاصه، تولید غیرمادی مستقیماً زیست‌سیاسی است؛ یعنی تولید حیات اجتماعی.

فراملیتی ها

آزاده شعبانی



«به راستی جهان را چه کسانی اداره می کنند؟» «سوزان جورج»، پژوهشگر علوم سیاسی، فعال اجتماعی و چهره شاخص جنبش جهانی علیه جهانی سازی نئولیبرالی، در کتاب «بر قدرت های در سایه» (چگونه شرکت های بزرگ جهانی در حال تصاحب قدرت هستند؟) می کوشد پاسخ مناسبی برای این سوال بیابد.

خانم سوزان جورج در کتاب خود می کوشد روایتی از درهم تنیدگی نظام های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با تمرکز بر ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا ارائه کند. در این روایت «شرکت های فراملیتی» کننده نظام اقتصادی، «شهروندان و نهادهای مدنی» کننده نظام اجتماعی و «دولت ها» کننده نظام سیاسی هستند. پیکار میان این سه نظام در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، محور اصلی این کتاب است. فرضیه ای که این کتاب می کوشد تا به درستی آزمایی آن بپردازد این است که بر اساس اصول نئولیبرالیسم، دولت های ملی در مقابل قدرت روزافزون شرکت های فراملیتی به طور روزافزونی به عقب رانده شده اند و همین مساله موجب شده که حق تعیین سرنوشت شهروندان در معرض تهدید جدی قرار گیرد.

«بر قدرت های در سایه» متشکل از ۵ فصل است. در فصل اول به بحث و بررسی پیرامون لابی ها و ابر لابی ها در جهان پرداخته می شود. ایالات متحده آمریکا، قلمرو اصلی جولان لابیگرها در دنیا است و بعد از آن اتحادیه اروپا و بروکسل مرکز عمده لابیگری به شمار می آیند. آنها مدام در حال اعمال فشار برای پیشبرد اهداف و منافع کارفرمایان خود هستند. اهدافی چون تسهیل فروش مواد خوراکی ناسالم و بدون ارزش غذایی، محصولات تراریخته، دخانیات، محصولات دارویی، باز گذاشتن دست بانک ها و موسسات مالی و در واقع تمام آنچه که شرکت های فراملیتی خواستار دست یازیدن به آنها هستند.

در دنیای امروز لابی کردن تبدیل به یک صنعت، علم و یک هنر شده و مبتنی بر یکسری قوانین مشخص است. قانون اول تلاش برای تصویب یک قانون و یا جلوگیری از تصویب قانونی است که منافع اربابان لابیگرها را به خطر می اندازد. قانون دوم این است که لابیگرها باید بکوشند اجازه ندهند بحثی مطرح شود که در آن امکان پیروزی ندارند و ادعای خود را اگر لازم است با تکیه بر ادعاهای گزاف و حتی دروغ پیش ببرند. قانون سوم که بسیار قانون مهمی است، این است که لابیگرها باید تمام تلاش خود را به کار برند تا کسی متوجه نشود که در راستای منافع یک درصد ثروتمند جامعه عمل می کنند و باید به گونه ای رفتار کنند که گویی حامی منافع جمعی، منافع ملی و حامی حقوق مردم عادی و رنج دیدگان و مالیات دهندگان هستند. قانون چهارم این است که برای توسعه تولید مواد تراریخته، باید بر قدرت رقابت و

تقویت توسعه اقتصادی و اشتغالزایی تاکید شود. قانون پنجم می گوید: «برای توسعه محصولاتی مانند دخانیات و مشروبات الکلی و مواد شیمیایی مضر از یکسری گزارش های شبه علمی برای تحریف افکار عمومی استفاده شود.» قانون ششم این است که برای اثبات علمی استدلال های خود از دانشمندان اجیر شده و انتشار اظهارات به ظاهر علمی شان در ژورنال های علمی استفاده شود. قانون هفتم برای رعایت جانب احتیاط در استفاده ابزاری از دانشمندان و قانون هشتم، بر ایجاد جنبش های ساختگی تاکید دارد. قانون نهم لابیگری این است که برای حمایت از یک کالای خاص که مخالفان زیادی دارد، نه بر منافع اربابان که بر حق انتخاب مصرف کنندگان تاکید شود. قانون دهم نیز شیوه ایجاد ترس است. بدین معنا که اگر فلان قانون تصویب شود، منجر به تحمیل هزینه های زیادی به صاحبان کسب و کار و افزایش قیمت مصرف کنندگان و بیکاری می شود.

«سوزان جورج» معتقد است این ۱۰ قانون برای لابیگرها و ابر لابی ها بسیار حائز اهمیت است و همواره آنها را مورد توجه قرار می دهند، اما قانون نهایی در لابیگری این است که اگر همه روش های دیگر شکست خورد، باید در ارگانی جاسوسی کنند که گمان می شود به منافع لابیگران و اربابان شان ضربه بزند. از این رو، جاسوسی شرکت های خصوصی از فعالان اجتماعی و موسسات و سازمان های غیرانتفاعی تبدیل به یکی از تجارت های بسیار پررونق در قرن ۲۱ شده و بازاری به ارزش بیش از ۵۰ میلیارد دلار در سال را تشکیل داده است! فصل دوم کتاب در رابطه با پیمان های بین المللی است که توسط شرکت های بزرگ و در راستای منافع آنها طراحی شده است. با توجه به اینکه این امکان چندان میسر نیست که شرکت های بزرگ، منافع خود را در مسیر قوانین موجود پیش برند، عموماً در این راستا تلاش می کنند قوانینی تنظیم کنند که به تمام فعالیت های آنان مشروعیت بخشد. شرکت های فراملیتی با علم به این مساله می کوشند به واسطه همکاری و مذاکره با دولت ها، آنها را به عقد قرارداد هایی وادارند که مسیر تاخت و تاز شرکت های فراملیتی را هموار کند.

اولین قدم ها برای تدوین قوانین متناسب با منافع شرکت های فراملیتی، تاسیس سازمان تجارت جهانی بود. فشار چشمگیر و تلاش آمریکایی ها برای تصویب پیمان تجارت خدمات، منجر به آن شد که بندهای متعددی در این پیمان، اختیارات قابل توجهی به شرکت های فراملیتی بدهد و راه سازمان تجارت جهانی را برای اعطای دسترسی بی سابقه به این شرکت ها برای ورود به حوزه های مختلف اقتصادی باز کند. در جولای سال ۲۰۱۳، مذاکرات درباره پیمان همکاری تجاری و سرمایه گذاری ترانس - آتلانتیک (TTIP) که یک قرارداد مشترک بین کشورهای

مدیریت جهان در دست داووس

یک هسته دوراندیش و بلندپرواز از نخبگان اقتصادی در حال برنامه ریزی برای دستیابی به یک هدف ساده هستند که آن هم در دست گرفتن امور جهان است. یکی از مهمترین مشکلات شرکت های فراملیتی این است که فعالیت های سودمحور خصوصی را از فعالیت های غیرانتفاعی برای منفعت عمومی تفکیک می کنند و کسانی که اعتقاد دارند بخش های خصوصی و عمومی باید از هم مجزا باشند، کاملاً از قافله جا مانده اند.

لیسه شهر وندان

دو سوی اقیانوس اطلس (آتلانتیک) یعنی آمریکا و اروپا است، آغاز شد. این پیمان جاه‌طلبانه‌ترین پیمان تجارت آزادی است که تاکنون امضا شده و اگر به امضای طرفین برسد، مسبب انجام تغییراتی در مقررات ناظر بر ایمنی و استاندارد‌ها در مواد خوراکی، محصولات داروخانه‌ای و بهداشتی، پاک‌کننده‌ها و محصولات شیمیایی، محصولات تراریخته و بسیاری از حوزه‌های دیگر خواهد شد.

فصل سوم این کتاب در رابطه با همسوسازی مقررات است؛ چراکه استانداردها و مقررات، در امر تجارت بسیار حائز اهمیت است. برای صاحبان تجارت در دو قاره، از بروکسل گرفته تا واشنگتن، این قواعد نه عوامل ضروری برای حفاظت از سلامت و ایمنی افراد و حفظ محیط زیست، بلکه موانعی بر سر راه تجارت خوانده می‌شوند. شرکت‌های بزرگ در راستای تأمین منافع خود به مقررات‌زدایی اقدام می‌کنند ولی در ظاهر این مقررات‌گریزی‌ها را برای همگان مفید می‌دانند. فصل چهارم کتاب تحت عنوان از فراملی به مافوق ملی، به بحث در رابطه با سازمان ملل متحد می‌پردازد که در محاصره شرکت‌های بزرگ درآمده است. به اعتقاد سوزان جورج، سازمان ملل متحد، نه از جانب یک دشمن خارجی بلکه از جانب یکی از دست‌ساخته‌های خود، مورد حمله قرار گرفته و زمان آن رسیده است که نیروهای کلاه آبی حافظ صلح این سازمان برای محافظت از خود سازمان ملل به محوطه آن فراخوانده شوند. لابی شرکت‌های بزرگ فقط به تحمیل قراردادهای فراملیتی اکتفا نکرده و از نفوذ خود در سطح ملی و یا سطح اتحادیه اروپا راضی نیستند و به دنبال بسط نفوذ خود در سراسر جهان هستند و تصور می‌شود که پیمان‌های همکاری تجاری و سرمایه‌گذاری ترانس - آتلانتیک و ترانس - سیفیک گام‌های برجسته‌ای هستند که رو به سوی سلطه جهانی شرکت‌های فراملیتی دارند. علاوه بر نفوذ شرکت‌های فراملیتی در سازمان ملل، شاهد نفوذ این شرکت‌ها در نهادهای بین‌المللی دیگر نیز هستیم. سازمان‌های جهانی همچون سازمان بهداشت جهانی، ناگزیرند هزینه‌های خود را از محل کمک‌های مالی داوطلبانه تأمین کنند، در نتیجه این سازمان‌ها به ورطه جلب همکاری‌های عمومی - خصوصی افتاده و همین تنگناهای مالی زمینه‌ساز دعوت از بیل گیتس، بنیانگذار مایکروسافت به عنوان سخنان ویژه در مجمع جهانی بهداشت در سال ۲۰۰۵ شد.

به اعتقاد سوزان جورج، سازمان ملل به کرنش در مقابل شرکت‌های چندملیتی جهانی روی آورده و این وضعیت موجب شده که شرکت‌هایی همچون مایکروسافت نیز به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل پذیرفته شوند؛ مگر اینکه به رویه رسوخ شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در نشست‌های مهم سازمان ملل خاتمه داده شود. از سال ۲۰۰۰ که کوفی

عنان، میدان دادن به شرکت‌های بزرگ را آغاز کرد، بسیاری از نهادهای تخصصی سازمان ملل نیز با تدوین راهبردهای لازم، شروع به بسط همکاری‌های خود با شرکت‌های بزرگ خصوصی کردند. «خانم جورج» چنین نتیجه می‌گیرد که سازمان ملل، خود به بخشی از مشکلات عدیده جهانی بدل شده است که شهروندان با آنها روبه‌رو هستند. معاهده جهانی تدوین شده توسط این سازمان، هیچگاه یک یاور راستین برای ملت‌ها نبوده است. این معاهده به غیر از انتشار یکسری راهبردهای کلی و بدون ضمانت اجرا، هرگز بخشنامه‌ای برای مدیریت عملکرد شرکت‌ها صادر نکرده و هیچ شواهدی مبنی بر اینکه عضویت در این معاهده، کوچکترین اثری در اصلاح رفتار شرکت‌های بزرگ یا بر اولویت‌بندی‌های تجارت در عرصه بین‌المللی گذارده باشد، وجود ندارد.

فصل پنجم و آخر کتاب «ابر قدرت‌های در سایه» در رابطه با اجلاس داووس و اهداف آن است. در ابتدای این فصل، جورج بر یک واقعیت مهم تأکید می‌کند که در مورد تجارت فراملیتی نتولیرال باید دانسته شود و این واقعیت، آن است که یک هسته دوراندیش و بلندپرواز از نخبگان اقتصادی در حال برنامه‌ریزی برای دستیابی به یک هدف ساده هستند که آن‌هم در دست گرفتن امور جهان است. یکی از مهمترین مشکلات شرکت‌های فراملیتی این است که فعالیت‌های سودمحور خصوصی را از فعالیت‌های غیرانتفاعی برای منفعت عمومی تفکیک می‌کنند. از دیدگاه آنهایی که عضو طبقه «داووس» هستند، کسانی که اعتقاد دارند بخش‌های خصوصی و عمومی باید از هم مجزا باشند، کاملاً از قافله جا مانده‌اند.

اهالی داووس تصمیم جدی دارند سکان وضع قوانین را در دست گیرند که از وضع قوانین ساده آغاز کرده‌اند و به مرور در حال وضع قوانین مستحکم‌تری هستند. آنها با استعانت از طرح همکاری‌های عمومی - خصوصی برای چیره شدن بر بخش خدمات عمومی نیز خیز برداشته‌اند. هزینه چنین خدماتی، طبیعتاً از طریق مالیات بخش خصوصی (آن‌هم با رواج فرار مالیاتی) تأمین نخواهد شد، بلکه از محل مالیات‌های مردم عادی پرداخت می‌شود. سوزان جورج بر این مساله تأکید می‌کند اگر چه هیچ‌یک از مردم، اعضای داووس را انتخاب نکرده‌اند اما اهالی داووس به واسطه پول و قدرت، به خود و افراد منتخب‌شان مشروعیت بخشیده‌اند. به اعتقاد وی «شرایط ما شهروندان تحت رهبری پروژه بازطراحی جهانی، مشابه شرایط مرغ‌های خانگی است که نگهداری آنها به روباه سپرده شده است و این سوال همچنان بی‌پاسخ خواهد ماند که چه کسی بر رفتار این نگهبانان نظارت خواهد کرد؟».

۷

ابر قدرت‌های در سایه

- نویسنده: سوزان جورج
- ترجمه: علی دادگر و محمود میرهاشمی
- نشر: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی
- تعداد صفحات: ۱۸۹ صفحه
- قیمت: ۲۲ هزار تومان



منظومه

علی رفاهی

پژوهشگر اجتماعی

«کیفیت زندگی» عنوان کتابی است که به تازگی نشر «شیرازه» کتاب ما انتشار داده است. این کتاب مجموعه مقالاتی است که از سوی «آمارتیا سن» و «مارتا نوسبام» در دو بخش تحت عناوین زندگی‌ها و توانمندی‌ها (بخش یکم) و سنت‌ها، نسبیت‌ها و عینیت‌باوری (بخش دوم) تنظیم شده است. این مجموعه مقالات، برگرفته از همایشی است که در سال ۱۹۸۸ در هلستینکی و به همت آمارتیا سن و مارتا نوسبام برگزار شد. به گفته «لعل جایاواردنا»، نویسنده پیشگفتار کتاب، هدف مهم مقالات ارائه شده در این همایش و کتاب، شکل دادن به یک فضای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای در باب مفهوم «کیفیت زندگی» و سیاستگذاری اجتماعی لازم برای بهبود آن، میان فلاسفه و اقتصاددانان است. یکی از نقاط اصلی عروج در این کتاب، نقد دیدگاه رایج در باب مفهوم «درآمد سرانه» به عنوان شاخصی کلیدی برای ارزیابی میزان رفاه در جوامع مختلف است؛ مفهومی که بسیار مورد استناد اقتصاددانان جریان اصلی و بسیاری نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بوده است.

از این رو، مباحث مطروحه در این کتاب، با توجه به این نکته کلیدی که پیچیدگی روزافزون موضوعات اقتصادی، درک مبانی توسعه‌ای را بسیار سخت کرده، زمینه مناسبی برای نقد دیدگاه رایج در باب مفاهیمی از گونه درآمد سرانه و ارزیابی مفهوم کیفیت زندگی است. به علاوه، یک وجه مشترک دیگر مقالات این کتاب تلاش برای ارائه معیاری چندگانه از معیار مطلوب کیفیت زندگی است.

«جرالد آلن کوهن»، فیلسوف سیاسی فقید کانادایی نویسنده اولین مقاله کتاب حاضر تحت عنوان «برابری در چه چیز؟ درباره رفاه، موهبت‌ها و توانمندی‌ها» است. وی در مقاله‌اش، رویکرد «توانمندی» که از سوی «سن» مطرح شده را به همراه محاسبات فایده‌گرایانه، تأکید «جان رالز» بر موهبت‌های اولیه و استفاده «دور کین» از منابع را نقد می‌کند. به اعتقاد «کریستین کورسگارد» که در کتاب حاضر به شرح و نقد مقاله جرالد کوهن و آمارتیا سن پرداخته، دغدغه جرالد کوهن بیشتر درباره برابری است: چیست آن چیزی که افراد باید به میزان برابر از آن داشته باشند تا به معنای مورد نظر برابری طلبان، با هم برابر باشند. کوهن در مقاله‌اش با نقد دیدگاه‌های رالز و سن، دیدگاه خود را مطرح می‌کند که می‌گوید «برابری باید در دسترسی به مزیت باشد».

بدون شک، یکی از مهمترین مفاهیم کتاب، رویکرد «توانمندی» یا «قابلیت» است که آمارتیا سن، اقتصاددان و فیلسوف هندی برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ آن را در مقاله «توانمندی و خوش‌زیستی» مطرح می‌کند. این رویکرد، با ارزیابی مزیت شخص در چارچوب توانایی واقعی او در دستیابی به عملکردهای ارزشمند گوناگون به مثابه بخشی از زیستن، سروکار دارد. این رویکرد، در واقع چشم‌انداز

زندگی را ترکیبی از انواع «انجام دادن‌ها و بودن‌ها» می‌داند و کیفیت زندگی را بر حسب توانمندی دستیابی به عملکردهای بالارزش ارزیابی می‌کند. «کورسگارد» رویکرد آمارتیا سن را به کیفیت زندگی را اینگونه توضیح می‌دهد که وی آن را بر حسب توانمندی‌های شخص ارزیابی می‌کند. وی توانمندی از منظر سن را عبارت از توانایی یا امکان انجام کاری یا بودن در وضعیت خاص – به زبان فنی تر – دستیابی به عملکردهایی خاص می‌داند؛ عملکردهایی که به چهار دسته همپوشان تقسیم می‌شوند و «سن» آنها را به ترتیب آزادی خوش‌زیستی، دستاورد خوش‌زیستی، آزادی کنشگری و دستاورد کنشگری می‌نامد.

در تعدادی از مقالات کتاب، رویکرد سوئدی و یا به طور کلی‌تر، اسکاندیناویایی به کیفیت زندگی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در همین زمینه، «رابرت اریکسون»، در «توصیفات نابرابری: رویکرد سوئدی به پژوهش رفاه» به این نکته مهم در ابتدای مقاله‌اش اشاره می‌کند که تا دهه ۱۹۵۰ میلادی، مشخص شده بود که سرانه تولید ناخالص ملی، معیاری ناکافی برای اندازه‌گیری خوش‌زیستی شهروندان است. برای همین بود که تعدادی از کارشناسان سازمان ملل پیشنهاد کردند که با پشت سر گذاشتن معیارهای مالی، اندازه‌گیری خوش‌زیستی را باید بر مولفه‌های متفاوت بسیار که با هم سطح زندگی را کامل می‌کنند، مبتنی کرد. وی سپس به بررسی اولین «سنجش سطح زندگی سوئدی‌ها» که در سال ۱۹۶۸ انجام گرفت، پرداخت. او در توضیح چگونگی برنامه‌ریزی این پژوهش می‌گوید «در سال ۱۹۶۵ حکومت سوئد کمیته‌ای تشکیل داد که کارش توصیف شرایط زندگی و مشکلات افراد کم‌درآمد بود. این کمیته کارش را در سه مرحله برنامه‌ریزی کرد: ۱. مطالعه توزیع درآمد عامل ۲. مطالعه توزیع درآمد قابل استفاده ۳. مطالعه‌ای درباره توزیع رفاه بر حسب مولفه‌های غیرپولی.»

«اریک آلارت» در مقاله «داشتن، خواستن، بودن، بدیلی برای الگوی سوئدی پژوهش رفاه» به نقد معیارهای کلی مانند سرانه تولید ناخالص ملی، سرانه ثبت‌نام در مدارس و تعداد متوسط افراد خانوار ساکن در یک اتاق می‌پردازد و می‌گوید «این معیارها درباره توزیع و نابرابری‌های داخلی، چیزی به ما نمی‌گویند.» نکته دیگری که وی در مقاله‌اش مطرح می‌کند این است که نظام نمایه‌ها بر رویکرد به نیازهای پایهای که برای توصیف شرایط اجتماعی در کشورهای اسکاندیناوی به کار می‌رود، بسیار متفاوت از نمایه‌های کشورهای «جهان سوم» و یا در واقع، همان در حال توسعه است و باید باشد. همچنین در مقاله آلارت، مفهوم دیگری معرفی می‌شود تحت عنوان «کف» که به معنای پایین‌ترین سطح است و این که هیچ فردی نباید پایین‌تر از آن قرار گیرد. نکته‌ای که آلارت بر روی آن انگشت گذاشته و سعی در برجسته کردن آن کرده، این است

V

کیفیت زندگی

- نویسنده: آمارتیا سن و مارتا نوسبام
- ترجمه: حسن فشارکی
- نشر: شیرازه کتاب‌ما
- تعداد صفحات: ۵۵۳ صفحه
- قیمت: ۵۰ هزار تومان



درباره کتاب «کیفیت زندگی» اثر آمارتیاسن و مارتانوسپام

فکر و رفاه

که مفهوم کف را نه فقط با معیارهای اقتصادی - اجتماعی، بلکه با معیارهای زیست محیطی و بیولوژیکی نیز باید تدوین کرد و مورد استفاده قرار داد.

«دان بروک» در مقاله «معیارهای کیفیت زندگی در مراقبت سلامت و اخلاق پزشکی»، تلاش می کند برخی از درونمایه های اصلی برداشت های کیفیت زندگی مندرج در ادبیات اخلاق پزشکی و سیاستگذاری سلامت را در پیوند با یکدیگر قرار دهد. او آزادی اراده در حوزه تصمیم گیری در مورد معالجه و محوریت ظرفیت شخص در مقام کنشگری ارزشگذار را مورد بررسی قرار می دهد. نکته مورد تاکید وی در این مقاله این است که ظرفیت برای آزادی اراده و اعمال آن را می توان یکی از آرمان های بنیادین - یا به باور وی تنها آرمان بنیادین - شخص در درون اخلاق پزشکی محسوب کرد. بروک توضیح می دهد که اعمال آزادی اراده برای ایجاد یک زندگی بالنسبه پربار انسانی نیاز به وجود چهار نوع وسیع کارکرد اولیه در فرد دارد: زیست شناختی (مثلا اندام های سالم)، جسمی (تحرک)، اجتماعی (ظرفیت های ارتباط سازی) و ذهنی (مجموعه ای متنوع از توانمندی های عاطفی و استدلالی).

بخش دوم کتاب تحت عنوان «سنت ها، نسبیت باوری و عینیت» حاوی مقالاتی از تعدادی از فلاسفه مشهور معاصر است که مباحث شان را با طرح پرسش ها و گزاره هایی برای تقویت راهکارهایی در جهت قدرتمندسازی سیاستگذاری در حوزه رفاه و ارتقای کیفیت زندگی ارائه می کنند.

«هیلاری پاتنام»، فیلسوف فقید آمریکایی که به خاطر تحقیقاتش در حوزه فلسفه علم، ذهن و زبان مشهور است، در مقاله عینیت و تمایز علم - اخلاق دیدگاه های مکتب اثباتی منطقی را نقد می کند. پیروان این مکتب در حوزه دوگانگی امر واقع - ارزش، استدلالی بسیار ساده مطرح کردند که به گفته پاتنام همچنان مورد استفاده و ارجاع اقتصاددانان است؛ اینکه گزاره های علمی (غیر از منطق و ریاضیات محض) از لحاظ تجربی قابل اثبات هستند و داوری های ارزشی غیر قابل اثبات. او با مثال زدن نظریه جاذبه نیوتن، به عنوان نظریه ای که بدون مدد جستن از فرضیه های کمکی متناسب، هیچ پیش بینی آزمون پذیری را با خود حمل نمی کند، این نکته را برای نقد رویکرد پوزیتیویستی مدعیان این مکتب طرح می کند اگر گزاره ای را که در خود و به خودی خود، بر اساس معنای خاص خود، روش اثباتی نداشته باشد، بی معنا بدانیم در آن صورت بیشتر علوم نظری بی معنا خواهند بود.

«عینیت و معنای اجتماعی» نام مقاله ای است از «مایکل والزر»، فیلسوف سیاسی و روشنفکر مردمی آمریکایی. به گفته وی، در این مقاله روایتی از «معنای اجتماعی» ارائه شده که می تواند اساس نظریه عدالت توزیعی را که پیش تر در کتاب حوزه های عدالت مطرح شده بود، تشکیل و تایید کند. او برای دستیابی به مفهوم زندگی خوب در جامعه ای واحد، گونه ای

نسبیت باوری تعدیل شده را مورد حمایت قرار می دهد که متضمن اشکال گوناگون نارضایتی و انتقاد برخاسته از بطن یک جامعه است و هر کدام از این اشکال انتقادی، دربرگیرنده داده هایی مهم برای درک مفهوم زندگی در جامعه مورد نظر است.

«توماس اسکنلون»، فیلسوف آمریکایی در ابتدای مقاله «ارزش، میل، و کیفیت زندگی» با طرح چند پرسش به موضوع کیفیت زندگی می پردازد. اینکه چه نوع اوضاع و احوالی شرایط مناسب زندگی را فراهم می سازد؟ چه چیزی زندگی فرد را برای او مطلوب می سازد؟ و چه چیزی زندگی را چیزی ارزشمند می سازد؟ از دیگر نکات قابل توجه مقاله او، مورد تردید قرار دادن این ادعا است که میل، تنها معیار کیفیت زندگی است. «چارلز تیلور»، فیلسوف کانادایی که به خاطر نظریاتش در حوزه فلسفه سیاسی، فلسفه علوم اجتماعی، تاریخ فلسفه و به طرح پرسشی حساسیت برانگیز و متعاقبا مثال هایی قابل توجه می پردازد: اگر افرادی پیدا شوند که در پایه ای ترین و حیاتی ترین درون یافت اخلاقی ما سهیم نباشند، تکلیف چیست؟ وی سپس این نکته را مطرح می کند که الگوی ضمنی ما از خرد عملی نقشی مهم بر عهده می گیرد. «مارتا نوسپام» در شرح و نقد مقاله تیلور، ارزش استدلالات تیلور را اینگونه روشن می سازد که آنها شیوه ای راهگشا هستند جهت بررسی مناقشات مربوط به ارزیابی های دشواری که هنگام تفکر درباره توسعه جوامعی که هم با هم متفاوت اند و هم (در بسیار موارد) از لحاظ درونی ناهمگون، در برابر ما قرار می گیرند.

مقاله مهم دیگر بخش دوم کتاب «فضایل غیرنسبی: رویکردی ارسطویی» تألیف مارتا نوسپام، فیلسوف آمریکایی است. او ارسطو را بزرگترین مدافع رویکرد اخلاقی مبتنی بر مفهوم فضیلت می داند و معتقد است آثار وی، دقت را با وضعیت انضمامی، قدرت تئوریک را با حساسیت نسبت به شرایط واقعی زندگی و گزینش انسان در تمام تکرار، تنوع و ناپایداری اش ترکیب کرده است. نوسپام در ادامه، نکته افتراق چشمگیری را که بین ارسطو و نظریه معاصر فضیلت وجود دارد، نشان می دهد. او می گوید «ارسطو مدافع نظریه اخلاقی مبتنی بر فضایل و توصیفی عینی و واحد از خیر بشر، یا شکوفایی انسان، بود؛ بنابراین کسانی که قصد انتقاد از سنت های محلی به شیوه ای عقلانی را داشته و می خواهند انگاره پیشرفت اخلاقی را مطرح کنند، بسیار زود متوجه خواهند شد که اخلاق شناسی معطوف به فضیلت کمک چندانی به آنان نمی کند.» نوسپام این را می افزاید که «اگر قرار باشد خرد عملی مثلاً سنن برده داری و نابرابری نژادی، عدم تسامح مذهبی، دریافت های خشن و جنگجویانه از مردانگی و هنجارهای نابرابر توزیع مادی را مورد انتقاد قرار دهد، این انتقاد باید از موضعی «کانتی» و یا فایده باورانه انجام گیرد، نه از طریق رویکرد ارسطویی.»

رفاه سوئدی

در سال ۱۹۶۵ حکومت سوئد کمیته ای تشکیل داد که کارش توصیف شرایط زندگی و مشکلات افراد کم درآمد بود. این کمیته کار خود را در سه مرحله برنامه ریزی کرد:

۱. مطالعه توزیع درآمد عامل استفاده
۲. مطالعه توزیع درآمد قابل استفاده
۳. مطالعه ای درباره توزیع رفاه بر حسب مولفه های غیر پولی

۱۱

کارمندان انباشت سرمایه و زنان

مروری بر کتاب «کالیبان و ساحره»

عاطفه رنگریز



کتاب «کالیبان و ساحره» (زنان، بدن و انباشت بدوی) با پرسش محوری چرا تاریخ زنان با تاریخ سرمایه‌داری تداخل دارد؟ به تبارشناسی تاریخ سرمایه‌داری از منظر فمینیستی می‌پردازد و مسائل این حوزه را با چارچوب مفهومی متفاوتی تحلیل می‌کند.

تاریخ
سرمایه‌داری و
بازتولید اجتماعی

سیلویا فدریچی با پرسش چرایی تبعیض علیه زنان به بازاندیشی توسعه سرمایه‌داری می‌پردازد. او دوره گذار به سرمایه‌داری را با محوریت مفهوم «بازتولید اجتماعی» و تنزل جایگاه اجتماعی زنان بررسی می‌کند. به باور فدریچی «در روایت مارکس، انباشت بدوی ضرورتاً شامل سلب مالکیت زمین از دهقانان اروپا و شکل‌گیری کارگر آزاد و مستقل است» (ص ۱۰۸) و او به دگرگونی‌های عمیقی که سرمایه‌داری در بازتولید نیروی کار و موقعیت اجتماعی زنان ایجاد کرده و همچنین ساحره‌کشی عظیم در سده شانزدهم و هفدهم اشاره نمی‌کند. در واقع فدریچی تلاش دارد بخش تاریخی غایب در کار مارکس را بنویسد. او بررسی تاریخ زنان را از جنبش‌های بدعت‌گذار و هزاره‌ها و مطالبه‌های آنها در سده میانه آغاز می‌کند. جنبش‌هایی متشکل از فرودستان و زنان با آمان‌هایی چون اشتراک ثروت و قدرت، رد سلسله مراتب و هنجارهای جنسیتی مسلط که توسط اربابان، کلیسا و بازرگانان سرکوب شدند. زمینه سرکوب این جنبش‌ها با وقوع مرگ سیاه و بحران نیروی کار فراهم شد. در دوران بحران انباشت کار و بحران نیروی کار، ضرورت به کنترل درآوردن بدن زنان بیش از پیش در راس سیاست کلیسا و دولت قرار گرفت و امر بازتولید با انقیاد بدن زن و تنزل جایگاه آنها بر عهده زنان گذاشته شد. «در جامعه سرمایه‌داری بدن برای زنان همان نقش کارخانه برای کارگران مزدبگیر را داشته، یعنی حوزه اصلی استثمار و مقاومت؛ چراکه دولت و نیز مردان، بدن زن را تصاحب کرده و آن را وا داشته‌اند، همچون وسیله‌ای که برای بازتولید و انباشت کارگر کرد داشته باشد.» (ص ۳۱) پس به‌زعم نویسنده «انباشت بدوی صرفاً انباشت و تمرکز کارگران قابل استثمار و سرمایه‌نبود، بلکه انباشت تفاوت‌ها و تقسیم‌بندی‌های درون طبقه کارگر نیز بود. تقسیم‌بندی درون طبقه کارگر است که سلسله‌مراتب جنسیت، نژاد و سن در آن ساخته و به‌اصل بنیادی سلطه طبقاتی و شکل‌گیری پرولتاریا مدرن بدل می‌شود» (ص ۱۰۹). همچنین فدریچی تأکید می‌کند که شکل‌گیری سرمایه‌داری تحولی تدریجی، خطی، ضروری و تنها امکان موجود به بحران فئودالیسم نبود، بلکه امکان‌های دیگری چون پیروزی این جنبش‌ها و راهی وجود داشت. پس روش تاریخی کتاب، پرداختن به چرایی تحقق سرمایه‌داری است و اینکه چرا امکان‌های دیگر برای فرارفتن از فئودالیسم محقق نشد. به باور او «نمی‌توان همچون بسیاری از مارکسیست‌ها و دیگران، انباشت سرمایه‌داری را مترادف با راهی کارگران، زن یا مرد دانست یا ظهور سرمایه‌داری را مرحله‌ای از

«سیلویا فدریچی» پژوهشگر فمینیست - چپ‌گرای ایتالیایی و از فعالان جنبش زنان از دهه ۱۹۶۰ تاکنون است. عموماً او را با جنبش «کارزار بین‌المللی حق دستمزد برای کار خانگی» می‌شناسند. به باور فدریچی تبعیض علیه زنان نه پیامد سرمایه‌داری بلکه لازمه شکل‌گیری و تکوین آن است. انباشت بدوی، فرایند اصلی شکل‌گیری سرمایه‌داری با سلب مالکیت زمین از دهقانان و جدایی تولید از بازتولید با انقیاد بدن زنان به وجود آمده است. در نتیجه فعالیت‌های بازتولیدی چون نگهداری از کودکان و کار خانگی فعالیت اقتصادی محسوب نمی‌شدند و به امری زنانه، طبیعی و رایگان بدل شدند. در واقع دو جنبه اساسی ساختار سرمایه‌داری تولید کالا و تولید نیروی کار برای بازار است. در سیستم سرمایه‌داری به دلیل پنهان کردن تولید نیروی کاری که بر عهده زنان است، تبعیض زنان شکل گرفته است. حتی قدرت اجتماعی محدودی هم که برای یک مرد کارگر به رسمیت شناخته شده و بابت آن حقوق و دستمزد دریافت می‌کند نسبت به زنان که مهمترین بخش فرایند تولید نیروی کار هستند نفی شده و زنان از آن محروم‌اند. در جوامع سرمایه‌داری به‌رغم آنکه زنان مهمترین عامل مولد محسوب می‌شوند اما به دلیل کاهش هزینه تولید، کار آنها نامرئی شده است. پس جنبش حق دستمزد به دنبال مریی ساختن فعالیت‌های بازتولیدی زنان است تا از این طریق امکان رهایی زنان از استثمار و تبعیض فراهم آید.

کالیبان و ساحره

عنوان کتاب، «کالیبان و ساحره» برگرفته از کاراکترهای نمایشنامه «طوفان» اثر شکسپیر است. کالیبان هیولایی غریزی است. این موجود زمانی که کشتی‌اش در ساحل جزیره پروسپرو پهلوی می‌گیرد به تسلط پروسپرو جادوگر درمی‌آید. از زبان کالیبان گفته می‌شود که او پسر یک ساحره بود و در این نمایشنامه او به شکل یک مخلوق غریزی توصیف می‌شود که بی‌وقفه و آوارش می‌کند، کار کند و در نهایت علیه آن می‌شورد. در این کتاب او نمایانگر ملت استعمار شده در سرمایه‌داری است و حتی نمایانگر بدن پرولتری که سرمایه‌داری آن را به شکل منبع نیروی کار درآورده و رام کرده است. ساحره، مادر کالیبان نمایانگر زنان بسیاری است که در قرون ۱۶ و ۱۷ در افق جوامع سرمایه‌داری مدرن به واسطه ظاهر جادوگری‌شان سوزانده یا به دار آویخته شدند.

بدن تحت انقیاد دولت

فدریچی به دنبال توضیح چگونگی سازوکار سرمایه‌داری بر بدن است، اینکه چگونه نیروی فردی باید توسط کلیسا و دولت به نیروی کار تبدیل شود؛ فرایندی که به‌زعم «فوکو» فرایند انضباط بخشی بدن نام دارد. او به عوامل استراتژیک و مداخلات دولت و عرصه اندیشه که در پیدایش و شکل‌گیری این بدن موثر بودند اشاره می‌کند

زنان

پیشرفت تاریخی احتساب کرد. برعکس، سرمایه‌داری اشکال وحشیانه‌تر و مکارانه‌تری از برده‌سازی آفریده، چرا که در بدن پرولتاریا تقسیم‌بندی‌های عمیقی قرار داده که به تشدید و پنهان‌سازی استثمار یاری می‌رساند. تا حد زیادی، به علت این تقسیم‌بندی‌های تحمیلی - به‌ویژه میان زنان و مردان - است که انباشت سرمایه‌داری به ویران کردن حیات در هر گوشه از سیاره ادامه می‌دهد» (ص ۱۰۹).

سیاست بدن

فدریچی به دنبال توضیح چگونگی سازوکار سرمایه‌داری بر بدن است، اینکه چگونه نیروی فردی باید توسط کلیسا و دولت به نیروی کار تبدیل شود؛ فرایندی که به‌زعم «فوکو» فرایند انضباط‌بخشی بدن نام دارد. او به عوامل استراتژیک و مداخلات دولت و عرصه اندیشه که در پیدایش و شکل‌گیری این بدن موثر بودند اشاره می‌کند. از فلاسفه «دکارت» و «توماس هابز» که با طرح دوگانگی بدن و ذهن به شکل‌گیری مفهوم جدیدی از فرد کمک کردند تا مداخلات کلیسا و دولت با وضع قوانین خون‌بار و تشدید کیفرها بر سوژه‌های شورشی (کالیبان) (کالیبان نماد سوژه شورشی است که سرمایه‌داری قصد دارد آن را رام کند). همچنین او اشاره می‌کند این متمرکز شدن بر بدن، بازتاب ترس طبقه حاکم و بورژوا بود، زیرا بدن‌های نافرمانی چون زنان (ساحره‌ها)، گدایان و بی‌خانمان‌ها به دلیل تن‌دادن به کار مزدی تهدید جدی علیه نظم موجود بودند. به همین دلیل بورژوا و دولت سرگرم با بدن شدند تا بدنی رام به‌سان انسان قرن نوزدهم با ساعت مچی پدید آید. «از منظر فرایند انتزاعی که فرد در گذار به سرمایه‌داری متحمل شد، می‌توان دید که تحول «ماشین انسانی» اصلی‌ترین جهش تکنولوژیک بود و نیز گام اصلی در رشد نیروهای تولید که در دوره انباشت بدوی رخ داد. به بیان دیگر، می‌توان دید که اولین ماشینی که سرمایه‌داری پرورش داد بدن انسان بود و نه ماشین بخار و نه حتی ساعت» (ص ۲۴۱).

ساحره‌کشی بزرگ در اروپا

سوال محوری فدریچی در این کتاب عبارت است از: اینکه «چرا توسعه سرمایه‌داری ملازم قتل عام زنان بود؟» او اشاره می‌کند سه سده ساحره‌کشی در اروپا در تمام پژوهش‌های تاریخی مرتبط به بررسی دوره «گذار به سرمایه‌داری» نادیده گرفته شده و فقط «در پی جنبش‌های فمینیستی و در نتیجه همذات‌پنداری فمینیست‌ها با ساحره‌ها، ساحره‌کشی از پستیوی که در آن محبوس شده بود، بیرون آمد و دیری نپایید که به عنوان نماد طغیان زنانه برگزیده شد» (ص ۲۶۹) و آنها دریافتند که «ممکن نبود صدها هزار زن بدون اینکه ساختار قدرت را به مصاف طلبیده باشند، قتل عام شوند و تحت

بی‌رحمانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گیرند» (ص ۲۶۹). از این رو، وی با بررسی ساحره‌کشی متوجه می‌شود ساحره‌ها عموماً زنان دهقانانی بودند که با حصارکشی‌ها، زمین‌هایشان از دست رفته بود و با زنانی که جرات تنها زیستن داشتند و با بیوه‌ها و سالمندان که کارایی در منطق تولید نداشتند، بودند. زنانی که روی بدن و تولید مثل خود کنترل داشتند و شورشیانی که برای نظم موجود اقتصادی - اجتماعی مسلط تهدیدی به حساب می‌آمدند. به همین دلیل سرمایه‌داری ناگزیر با ساحره‌کشی به مدت سه سده شکل گرفت و تثبیت شد. فرایند انباشت بدوی، نیازمند دگرگونی بدن به ماشین نیروی کار و انقیاد زنان به بازتولید نیروی کار بود. این فرایند بیش از هر چیز مستلزم نابودی قدرت زنان بود که در اروپا همانند آمریکا، از طریق قلع و قمع ساحره‌ها به دست آمد.

فرایند انباشت بدوی

یکی از دغدغه‌های فدریچی در این کتاب ارتباط ساحره‌کشی با جهانی شدن سرمایه‌داری و دنیای نواست، او می‌گوید: «چرا شاهد رشد جهانی جنبش‌های آوارگان همراه با پیگرد کارگران مهاجر بوده‌ایم که باز هم یسار آور» (قوانین خونباری) است که در اروپای سده‌های شانزدهم و هفدهم برای در دسترس قرار دادن «ولگردان» برای استثمار محلی برقرار شده بود. مهمترین نکته برای کتاب حاضر، تشدید خشونت علیه زنان و در برخی از کشورها (برای مثال آفریقای جنوبی و برزیل) و بازگشت ساحره‌کشی است» (ص ۲۴) و چارادر آغاز هزاره سوم، پس از ۵۰۰ سال سلطه سرمایه، کارگران هنوز در مقیاس توده‌ای به عنوان بینوا، ساحره و قانون‌شکن تعریف می‌شوند؟ به باور فدریچی، انباشت بدوی، فرایندی عام در هر مرحله از رشد سرمایه‌داری است و سرمشق تاریخی اصلی انباشت بدوی استراتژی‌های دیرپایی است که به شیوه‌های مختلف در برابر هر یک از بحران‌های بزرگ سرمایه‌داری بازپایی می‌شود تا به ارزان‌سازی هزینه کار و پنهان کردن استثمار زنان و سوژه‌های استعماری کمک کند. به باور وی «ظهور دوباره ساحره‌کشی در دهه ۸۰ و ۹۰ در بسیاری قسمت‌های دنیا نشانه روشنی از فرایند انباشت بدوی است و بدین معناست که خصوصی‌سازی زمین و دیگر منابع جمعی، فقیرسازی توده‌ای، چپاول و کاشتن تخم تفرقه در کمونته‌های پیش‌تر متحد، بار دیگر در دستور کار جهانی قرار دارد. سالمندان در روستایی از سنگال در بیان هراس‌شان از آینده به انسان‌شناسی اروپایی گفتند، «اگر اوضاع همینطور پیش برود، فرزندانمان همدیگر را می‌خورند» و این چیزی است که با ساحره‌کشی به انجام رسیده است، چه از بالا هدایت شده باشد، به عنوان وسیله‌ای برای جرم‌انگاری مقاومت در برابر سلب مالکیت، چه از پایین، به عنوان وسیله‌ای برای تصاحب منافع رو به کاهش، آن‌طور که امروزه در برخی بخش‌های آفریقا به نظر می‌رسد صادق باشد» (ص ۳۸۰).

سخن آخر

در نهایت خود نویسنده اشاره می‌کند «درس سیاسی که می‌توان از کالیبان و ساحره آموخت، این است که سرمایه‌داری به عنوان نظامی اجتماعی - اقتصادی، ضرورتاً داستان‌دار کار نژادپرستی و جنسیت‌نگری است؛ چرا که سرمایه‌داری به‌ناچار، تضادهایی را که در دل مناسبات اجتماعی ایجاد کرده - وعده آزادی در مقابل واقعیت اجبار و تحمیل گسترده و وعده رونق در برابر واقعیت تنگ‌دستی وسیع - با تحقیر «ماهیت» افرادی که استثمار کرده، یعنی زنان، سوژه‌های استعماری، نوادگان برده‌های آفریقایی و مهاجران آواره شده بر اثر جهانی‌سازی، توجیه و نیز رازآلود می‌کند» (ص ۳۴).

کالیبان و ساحره (زنان، بدن و انباشت بدوی)

- نویسنده: سیلویا فدریچی
- ترجمه: مهدی صابری
- نشر: چشمه
- تعداد صفحات: ۴۳۶ صفحه
- قیمت: ۴۴ هزار تومان



مروری بر فیلم «توهین»
نامزد اسکار سال ۲۰۱۸

دستکاری تاری

«توهین» یک فیلم لبنانی نامزد دریافت جایزه اسکار است که به موضوع درگیری و اختلاف میان فلسطینی‌های مهاجر در لبنان و شهروندان لبنانی می‌پردازد. اما پیامی که فیلم القامی کند، بیشتر به دستکاری تاریخ از مجرای شگردهای محو جنایت شبیه است.

فرید شیر محمد

منتقد فیلم

خشمگین می‌کند. دوئیری، علی‌الظاهر در جهان واقعی از گفته‌اش عذر خواسته و اما ایده خود را در جهان فیلم‌اش بسط داده است. ایده او چیست؟ او در فیلمش دو طرف را مقابل هم می‌چیند، تقابل را به نحوی که می‌خواهد بزک می‌کند و سر آخر به ترتیبی دلخواه و با نتیجه‌ای مطلوب خود زمینه مصالحه و آشتی را فراهم می‌آورد. یک طرف، یاسر، طرف دیگر تونی. یک طرف تصویر مطلوب فیلمساز از یک فلسطینی، طرف دیگر «رنج» ملت و مسیحیان لبنان از، به گفته بشیر جمیل، حضور پناهنده‌های فلسطینی در لبنان، رنجی که لابد بناست دست‌های سیاه جنایت صبرا و شتیلا را شست‌وشو دهد. رنجی که بناست «محو جنایت» کند.

قدری به عقب بازگردیم؛ به سال ۲۰۱۲ که دوئیری بخش‌هایی از فیلم «هجوم» را در اسرائیل فیلمبرداری می‌کند. در حالی که بر اساس قانون منع سفر شهروندان لبنانی به اسرائیل، دوئیری برای اکران فیلمش در لبنان با مقامات درگیر شده بود، «بی. دی. اس» - کمپین بایکوت اسرائیل - این اقدام فیلمساز را در راستای «عادی‌سازی» اشغال و آپارتاید ارزیابی کرد و کمپینی علیه او و فیلم‌اش سازمان داد. اما دوئیری از انتخاب خود، «بی‌هیچ افسوس و عذرخواهی» دفاع کرد و این سر آغاز جدال او با بی. دی. اس بود. زیاد دوئیری در گفت‌وگویی تصریح می‌کند: «زیاد نمی‌خواهد یک بچه خوب صلح‌طلب باشد. [این شیوه] ارجاع به خود با سوم شخص را در فیلم هم داریم؛ در کلام و کیل مدافع ضد فلسطینی تونی که می‌گوید: ارجاع به خود با سوم شخص خوش‌آهنگ‌تر است. [می‌خواهم فیلم بعدی‌ام را در مورد خوب مطلق و بد مطلق بسازم... می‌خواهم آدم‌هایی در مایه‌های بی. دی. اس را در مطلق بدی و تاریکی تصویر کنم، همین. «وقتی در مورد کمپین بایکوت اسرائیل چنین می‌گوید و آن را شر مطلق تصویر می‌کند، می‌توان نظرش را در مورد اسرائیل حدس زد: «موضوع اسرائیل، امروز برای من یک موضوع جزئی است، نه یک مساله.» پس تقلای فیلم را تمام باید در جهت جزئی جلوه دادن مساله اشغال و قبح‌زدایی از آپارتاید

فیلم «توهین»، محصول لبنان، ساخته سال ۲۰۱۷، «زیاد دوئیری» به عنوان فیلم اول لبنان به اسکار فرستاده و نامزد بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان اسکار به سال ۲۰۱۸ شد. این فیلم با عنوان «پرونده شماره ۲۳» در لبنان به نمایش درآمد. فیلمساز با ارجاع به وقایع و اشخاص تاریخی از قبیل جنگ داخلی لبنان، «سپتامبر سیاه»، کشتار «صبرا و شتیلا»، مساله پناهندگان فلسطینی، حزب فالانژ مسیحی و خطابه‌های «بشیر جمیل» آشکارا پارازیت‌های خود را درام حول جدلی معمولی فرامی‌گذارد و از همان پلان اول روشن می‌کند که قصد ارائه یک مانیفست را دارد. در صحنه‌ای، مکانیک لبنانی در گاراژ محل کار خود مشغول گوش دادن به یکی از سخنرانی‌های بشیر جمیل - رئیس‌جمهور لبنان در سال ۱۹۸۲ و رهبر ترور شده حزب فالانژ مسیحی - است. این جملات «بشیر جمیل» پخش می‌شود: «فلسطینی‌ها «به سبب رهبری فاسدشان» در سراسر لبنان تحقیر شده‌اند، بروند در جهان عرب جز لبنان پراکنده شوند، بروند با اردن متحد شوند، بروند ایران، مهم این است که اینجا در لبنان نمانند...». صحنه بلافاصله به تصویر عرفات و محمود عباس در خیابان بریده می‌شود. مانیفست فیلمساز که در شگردهایی «سینمایی» از این دست آفتابی می‌شود، رؤسی نهان آشکار دارد. «گیدئون لوی» از قسمی مکانیزم روانی صهیونیستی سخن می‌گوید زیر عنوان «محو جنایت» که در واقع به تخفیف و عادی جلوه دادن جنایات اسرائیلی‌ها اشاره دارد. لوی معتقد است یکی از قوی‌ترین اهرم‌ها در بقای رژیم آپارتاید، عمل کردن این مکانیزم در ذهنیت بسیاری از مردم است. پیام فیلم «توهین» را باید در متن همین مکانیزم «محو جنایت» خواند.

«دوئیری» در مورد جرقه ایده ابتدایی فیلم می‌گوید: «روزی مشغول آبیاری گل‌دان‌هایم بودم که دیدم ناخواسته چند قطره آب روی سر همسایه فلسطینی‌ام پاشید. وقتی که او اعتراض کرد، برگشتم گفتم ای کاش آریل شارون همه‌تان را از بین می‌برد؛ همان صحنه در ابتدای فیلم و همان دیالوگی که تونی به یاسر می‌گوید و او را

۸

توهین

• کارگردان:

زیاد دوئیری

• بازیگران:

عادل کرم، کمال الباشا و ...

خج یک «توهین»

و کشتار آنان آشناست، در آن سوی ماجرا هم، او که از تاریخ لقب «قصاب صبرا و شتیلا» گرفت، بی تردید قصه‌ای دارد. باید با «رنج» او هم آشنا شد. «عذاب کشیدن به انسان خاصی محدود نمی‌شود، به هیچ کس.» همان حکم پوک، غیر تاریخی و شبه‌ومانیستی جناب وکیل و تازه از این هم فراتر: قصه رنج و درد گروهی نباید چندان مکرر شود که فضای - لایند محدود - همدردی و احساسات بشری را اشغال و جا را برای بقیه تنگ کند. باز هم از زبان وکیل مدافع تونی رو به یاسر سلامه: «ما اونقدر از نهضت شما گفته و شنیده‌ایم که جایی برای گفتن و شنیدن از بقیه نمونه» و یاسر سلامه که در موضع یک «فلسطینی خوب» با احساسی حاکی از شرم سر می‌افکند و نگاه خود را می‌دزد. شمایل مطلوب فیلمساز از یک فلسطینی: شریف چندان که نتواند از خود دفاع کند و در قبال فاجعه تقصیر را در خود بجوید؛ سر به زیر چندان که در قبال ظلمی که زندگی او را زیر و زبر کرده یکسر گیج جلوه و حتی نتواند در مقام دفاع از خود، جمله ضدانسانی تونی را در دادگاه تکرار کند؛ یک «فلسطینی خوب» که جنایات اسراییل رانه بر جسته، بلکه «محو» می‌کند و اسراییل را همچون زیاد دوئیری، نه یک «مساله»، بلکه «امری جزئی» می‌داند. یک میانه‌رو، نه یک افراطی، مثل کمال الباشا - بازیگر نقش یاسر سلامه - که نشان می‌دهد، به قول فیلمساز «فلسطینی‌ها آر تیستی دارند که می‌تواند برود آن سوی آب جازه بگیرد و ثابت کند که ملتی هستند با فرهنگ و تحصیلکرده با اذهانی باز که لیاقت صلح را دارند.» درست به همین سبب هم لایند تاریخ فلسطین باید مرهون دوئیری باشد و بی‌دی. اس باید از بایکوت فیلم او شرم کند. مفهوم ذهن باز هم که روشن است. فیلم از مخاطب می‌خواهد که فراموش کند. مثل مدیر یاسر که درست در لحظاتی که یاسر از آن جمله وهن آور تونی از خشم به خود می‌لرزید، از یاسر می‌خواست با یک عذرخواهی سرونه غائله را هم آورد و گر نه «خراج می‌شود». زیاد دوئیری هم می‌گوید جهان عرب نیازمند یک پاکسازی اساسی است. لایند از «فلسطینی‌های بد»، از امثال بی. دی. اس، از پناهندگان، از آنها که با قصه رنج و تاریخ مبارزاتشان اذهان ما را اشغال کرده‌اند، از «دیگری» ها و «بدن‌های مازاد» تاریخ؛ و ما که به گاه یاد آوردن رنج خود، باید رنج دیگر «دیگران» را فراموش کنیم و از آن فراتر مقابل رنج آنها بایستیم. فیلم نمی‌خواهد «دیگری» ها کنار همدیگر بایستند. دوئیری خواسته یا ناخواسته این پیام را به مخاطب منتقل می‌کند که زمان یاد آوردن رنج خود شعار «مرگ بر فلسطین» سر بدهند!

۱۱

قیح زدایی در «توهین»

تقلای فیلم را تمام باید در جهت جزئی جلوه دادن مساله اشغال و قیح زدایی از آپارتاید بی گرفت. فیلم می‌خواهد بخش‌هایی از گذشته را رستگار کند. فیلم، تکه‌هایی از تاریخ را بیرون می‌کشد، دست‌های سیاهکاران را می‌شوید و از نو جاسازی می‌کند

پی گرفت. فیلم می‌خواهد بخش‌هایی از گذشته را رستگار کند. فیلم، تکه‌هایی از تاریخ را بیرون می‌کشد، دست‌های سیاهکاران را می‌شوید و از نو جاسازی می‌کند؛ تکه‌های تاریکی همچون واقعه سپتامبر سیاه و فاجعه صبرا و شتیلا - کشتار هزاران فلسطینی در اردوگاه پناهندگان به دست شبه‌نظامیان فالانژ لبنانی - «وجدی وهب»، وکیل مدافع تونی در صحنه دادگاه می‌گوید: «چنان از مظلومیت فلسطینی‌ها دم می‌زنید انگار اونها تنها آدمای مظلوم دنیان. ارمنی‌ها چی؟ کردها، همجنس‌گراها، کولی‌ها، هنرمندها یا دستفروش‌های خیابانی چطور؟ همه‌شون از حقشون محروم شدن منتها اینجور به جون هم نیفتادن.» رنج یا تبعیضی که یک دستفروش خیابانی می‌بیند، سطح و زمینه متفاوتی از رنج یک هنرمند دارد، هم از آن دست که مساله قومیت‌های تحت ستم از رنگ دیگری است. آری در همه موارد، رانه‌های ستم و سرکوب «دیگری» ریشه‌ها و شیوه‌های شبیه دارند، اما آمیختن این موارد در هم و این همان کردن‌شان با مساله فلسطین، در این متن، یکسر در خدمت همان کار کرد «محو و عادی‌سازی جنایت» قرار می‌گیرد. مبارزات فلسطین هم لایند تنها «به جان یکدیگر افتادن» کسانی است که مثل «هنرمندان» تحت نوعی از ستم هستند. در این گام انگار مخاطب باید بپذیرد که در هر حال ستم وجود دارد؛ ستم یک امر «طبیعی» است. مخاطب هنگام مواجهه با تاریخ مبارزات فلسطین و ظلمی که بر آنها می‌رود، انگار باید آن جمله آشنا را تکرار کند: «خب! کجای دنیا ظلم نیست؟»؛ جمله‌ای که از همین آقای وکیل مدافع خواهد آموخت: «عذاب کشیدن به انسان خاصی محدود نمی‌شود، به هیچ کس.» حتی آریل شارون؟! فیلمساز ابتدا برای ارائه مانیفست خود، دو فرد، «یاسر و تونی» را استعاره‌هایی از موقعیت‌های تاریخی می‌گیرد اما در میان خطابه‌هایی که جابه‌جا از زبان وکیل مدافعان جاری است، عامدانه فراموش می‌کند که از موقعیت فردی فرارود و به موقعیت تاریخی و اجتماعی باز گردد. به دیگر بیان، او وقایع تاریخی را با همان سنجه‌های مناسبات فردی در جدل دو کاراکتر داستان می‌خواند و از این رهگذر مساله را به سطح افراد فرو می‌کاهد و درست همین جا خطابه اصلی فیلمساز را باید از میان خطوط فیلم و از تکه‌های سفید قصه خواند: «چیزی زیر عنوان تاریخ در کار نیست. مساله تاثرات فردی از حوادث مختلف است که بسته به میزان درد و رنج هر فرد بالا و پایین می‌شود.» در این گام، مخاطب آرام‌آرام باید بپذیرد که اگر با قصه رنج و درد پناهندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا

مروری بر زندگی و آثار سینمایی «سهراب شهید ثالث»
به بهانه اکران مستند «سفر سهراب»

راوی مردم بی سامان

فرید شیرمحمد



منتقد فیلم

V

سفر سهراب

• کارگردان و نویسنده:

امید عبدللهی

• موسیقی:

امیر بیات

• فیلمبردار:

رضا تیموری

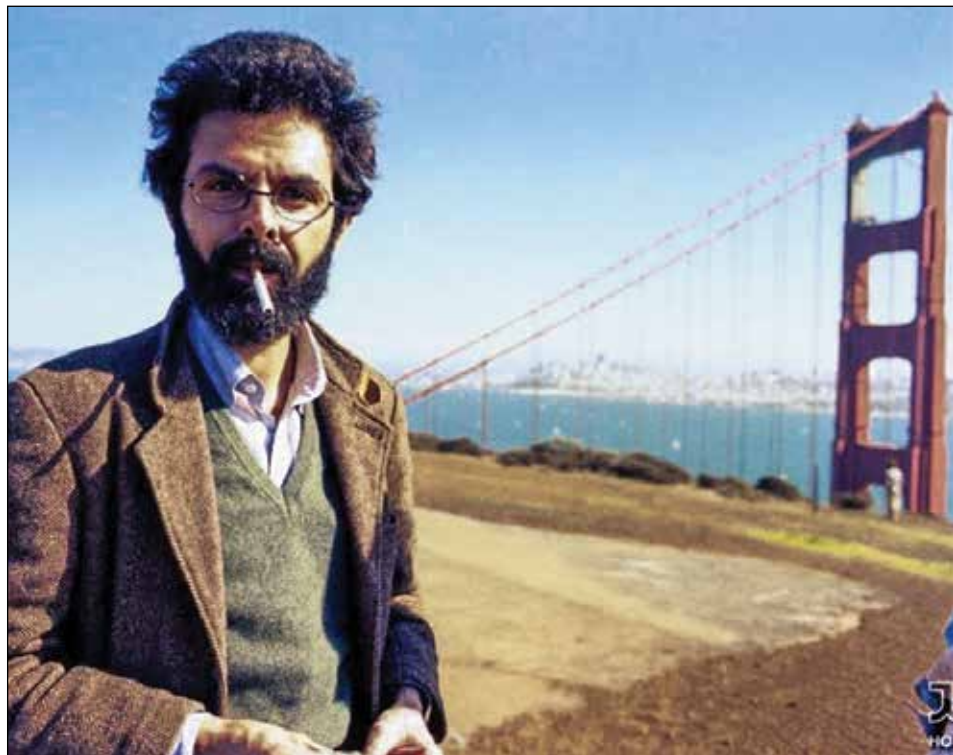
«سهراب شهید ثالث» می‌خواست با فیلم‌هایش «نقبی بر زندگی مردم! دارد بد زندگی می‌کنید.» مستند «سفر سهراب» ضمن مرور زندگی هنری و آثار سینمایی یکی شاخص‌ترین کارگردانان سینمای اجتماعی ایران، تلاش دارد دیدگاه او در مورد فقر، محرومیت، زندگی و طبیعت بی‌جان انسانی را به تصویر کشد.

از دیرباز میان دو گونه برداشت از دستاوردهای هنری تعارضی سخت در کار بوده است. سابقه این تعارض به قرن‌ها قبل بازمی‌گردد، اما در همین زمانه نزدیک ما و در تاریخ هنر معاصر ایران نیز بحث‌های فراوانی پیرامون این دو برداشت متفاوت در خاطر اهالی پیگیر عرصه‌های هنری و ادبی باقی مانده است. بحث‌هایی که هنوز ادامه دارند و قرار هم نیست به نتیجه مشخصی ختم شوند؛ چرا که پایه‌های این دو برداشت، ریشه‌های مادی و واقعی در مناسبات جامعه دارند که این ریشه‌ها بس سخت‌تر از پسند این هنرمند و آن منتقد هنری در کار است. ساده بنویسم، آنچه که یک کارورز هنر را به سمت و سویی می‌برد که در اثرش تنها به سرگرم کردن و شاد کردن و خلاصه پرت کردن حواس‌ها به نفع نظم مسلط بسنده و تاکید

کند، همانقدر ریشه در مادیت و موضع و جایگاه آن فرد در مناسبات اجتماعی و تجربه زیسته او دارد که مسائل دیگری، یک هنرمند دیگر را وامی‌دارد که به قول آن شاعر بزرگ موضوع اثر خود را از زندگی، خود زندگی برگزیند؛ از دردها و حرمان‌های مردم گمنامی که تاریخ را می‌سازند.

«سهراب شهید ثالث»، هنگامی که در سال‌های پایانی دهه چهل، پس از تحصیل سینما در اروپا، به ایران بازگشت، جریان اصلی سینمای ایران آکنده بود از فیلم‌هایی پرهزینه، پرزرق و برق، وراج و بی‌ربط به آنچه زیر پوست جامعه می‌گذشت. افزایش قیمت نفت و رشد درآمدهای نفتی رژیم پهلوی و مدرنیزاسیون از بالا به پیدایی یک قشر متوسط شهری انجامید که بالقوه‌ی بدل شدن به پایگاهی بی‌خطر برای رژیم برآمده از کودتا را داشت. تقای حکومت برای عادی‌سازی اوضاع کشور از پس کودتای ۲۸ مرداد، الگوهایی برای مصرف فرهنگی این قشر متوسط رو به بالا معین کرد تا در ناخودآگاهش احساسی ساختگی و مصنوع از رضایت در نتیجه زیست در جامعه‌ای به اصطلاح شاد و مرفه داشته باشد. در این فضا، سینمای جریان اصلی در بستر ناآگاهی توده‌های مردم پا گرفت؛ سینمایی که هیچ نشان و نشانه‌ای از انبوه تهیدستان و مهاجران فقیر روستایی در «تو - حلیی آبادهای» بی‌دروپیکر به دست نمی‌داد و اگر کاراکتری از طبقه محروم جامعه در آنها ظاهر می‌شد، جز به دستاویز سرگرمی و شوخی با فقر و رنج و نکبت زندگی او یا در بستر قصه‌ای سست و بی‌محتوا نبود. سینمایی که دکتر «هوشنگ کاووسی»، بحق، «فیلم‌فارسی» نامش گذارده بود؛ شاید از آنجا که تنها وجه اشتراکش با ایران آن زمان، زبان تکلم کاراکترهای فیلم بود و بس.

در چنان فضای غالبی، «شهید ثالث»، پس از تجربه ساختن فیلم‌های مستند و کوتاه برای وزارت فرهنگ و هنر، دوربین خود را بی‌درنگ به میان انسان‌های واقعی برد؛ انسان‌هایی که به قول خود «شهید ثالث» باطن تلخ همیشگی‌اش، زندگی‌شان «ملال آور هم هست. بنابراین تماشاچی را خوش نمی‌آید، ولی آدم می‌تواند خیلی مودبانه بعدها از تماشاچی‌ها عذرخواهی کند.» او معتقد بود حقایق، دم‌دست ماست؛ «آن چیزی که جلوی پای ما افتاده و ما هم راحت می‌بینیم و راحت بالطبع ندیده می‌گیریم؛ ولی اگر خیلی لطف کنیم و شعور به خرج دهیم همانطور که می‌بینیم تحویل دوربین می‌دهیم و دوربین تحویل لابراتوار می‌دهد.» و از قضا همین پایبندی سمج او به واقعیت، منشاء نقدهایی چند به او می‌شود؛ نقدهایی که به تفصیل در فیلم مستند «سفر سهراب» به آنها اشاره شده است. «سفر سهراب»، پرتره‌ای ۷۷ دقیقه‌ای است از سهراب «شهید ثالث» اثر امید عبدللهی که به تازگی در گروه سینمایی هنر و تجربه اکران شده است. فیلم در یک کلام، مخاطب را قانع می‌کند که در پایان در حدود یک مستند پرتره، همراه زندگی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های سینمای سالم در ایران شده





«شهید ثالث» در
بیشتر فیلم‌هایش
به‌ویژه در «یک
اتفاق ساده»
و «طبیعت
بی‌جان» از
ناباز یگر بهره برد.
ناگفته پیداست
چرا. خودش در
باب «یک اتفاق
ساده» می‌گوید:
«من نمی‌توانم
از هنر پیشه
غیر حرفه‌ای
«والنتینو» خلق
کنم که یکی از
ابروهایش بالا
جسته...»

۱۱

می‌کند و تا سال‌ها بعد حتی پس از مهاجرت اجباری به آلمان، بخشی از هزینه‌های زندگی او را تأمین می‌کند و مادر پسرک، نامه‌ای به او دیکته می‌کند تا برای «شهید ثالث» بفرستد: «پسر عزیزم که در دهکده‌های غریب، تنها هستی...». همچنان که به‌رغم تنگدستی، جایزه فیلم «یک اتفاق ساده» را طی مراسمی در یکی از سینماهای گرگان میان «ناباز یگران» اش قسمت می‌کند، که عکس‌هایی از این مراسم را در مستند «سفر سهراب» می‌بینیم؛ و همچنان که در صحنه‌ای درخشان از «سفر سهراب»، «شهید ثالث» در گفت‌وگویی در سال‌های مهاجرت، خاطره‌ای از روزی را تعریف می‌کند که در پشت صحنه فیلم «طبیعت بی‌جان» تاس‌کیاب می‌پزند و بنا می‌شود که پیرزن و پیرمرد فیلم روی زمین بنشینند و کنار هم خوراک بخورند. پیرزن به فیلمساز گفته بود که: «به عمر گدا بودیم، حالا هم باید رل گداها رو بازی کنیم.» در «سفر سهراب» شاهدیم که سال‌ها بعد هنگامی که «شهید ثالث» این خاطره را برای خانم مصاحبه‌گر تعریف می‌کند، آن خانم ناخودآگاه می‌خندد، «شهید ثالث» اما با نگاهی جدی می‌گوید هرگز گمان نکرده که فقر انسان‌ها می‌تواند موضوعی فکاهی باشد، اما آن پیرزن جوری آن جمله را گفته بود که حس کرده سیخی داغ روی قلبش گذاشته‌اند.

«شهید ثالث» نه‌فقط کاراکترهای فیلمش را از انسان‌های مطرود برمی‌گزیند، بلکه می‌خواهد تصویرشان را به خود آنها نشان دهد. وقتی ریتم «طبیعت بی‌جان» را به کندی روزمرگی زندگی پیرمرد و پیرزن می‌گیرد و هنگامی که از «هوشنگ بهارلو»، فیلمبردارش می‌خواهد دوربین‌اش را روی هر نما قفل کند تا تصویر بر خلاف آنچه در سینمای متداول مرسوم است، حرکت نکند، نعر خد یا ارتفاع نکیرد؛ صحنه چنان پرداخت و اجرا می‌شود که انگار پیرزن و پیرمردی درست شبیه پیرزن و پیرمرد فیلم در آیین به تماشای خود نشسته‌اند؛ آیینی که در فیلم هنگامی که پیرمرد خود را در آن تماشای کند؛ تا قیچی برداشته می‌شود و صحنه خالی از تصویر انسان و «طبیعت» «بی‌جان» می‌شود.

سال‌های پایانی زندگی «شهید ثالث»، همچنان که در «سفر سهراب» نیز اشاره می‌شود، با دردی بزرگتر از بیماری سل و سرطان که درگیرشان بود، عجین است؛ درد فیلم‌نساختن. او که پس از فروپاشی دیوار برلین و شروع فشار بر فیلمسازان مستقل از آلمان به کانادا و سپس به ایالات متحده کوچ کرده بود، دیگر هرگز نتوانست سرمایه و امکانات لازم برای فیلم ساختن را مهیا کند. او که در جوانی روی تخت بیمارستان مخصوص مسلولان در پاریس، هنگامی که مرگی زودرس را انتظار می‌کشید، در نامه‌ای به عمویش نوشته بود که «هیچ نمی‌خواهد جز اینکه زندگی را با همه نکبت‌هایش، آنچنان که در این مردم بستری در بیمارستان که سخت دوست‌شان دارد، می‌بیند روی نوار متحرک بیاورد و ثبت کند!» او که دشوارترین بخش فیلم ساختن را فیلم‌نساختن می‌دانست، در آپارتمان‌ش در شیکاگو در حسرت یک فیلم دیگر، تمام شد. «سهراب شهید ثالث» در پی زندگی بهتر برای انسان‌ها بود و چنان که در «سفر سهراب» می‌گوید، می‌خواست با فیلم‌هایش «نقبی بزند که مردم! دارند بد زندگی می‌کنند»؛ شاید با سر مشق گرفتن از این جمله آنتوان چخوف، نویسنده محبوبش؛ جمله‌ای که در ابتدای مستند «سفر سهراب» نیز آمده است: «زندگی انسان زمانی بهتر خواهد شد که به‌او نشان دهند اکنون چگونه است.»

است. پیش‌روی فیلم و همراهی با زندگی و کار فیلمسازی «شهید ثالث» گام‌به‌گام است و هر تکه از فیلم پرسش‌هایی را از آن زندگی سرشار و پرفراز و نشیب و عجیب و پر از درد و بیماری و در عین حال پر از شور و شوق به فیلمسازی طرح می‌کند که چاره‌ای جز پیگیری جواب‌ها در متن فیلم‌های «شهید ثالث» باقی نمی‌گذارد. موسیقی «امیر بیات» بر صحنه‌های فیلم خوب نشسته است و به‌رغم بار رمانتیک، به اصطلاح بیرون نمی‌زند. «سفر سهراب»، گرچه بیشتر روی دوران فیلمسازی «شهید ثالث» در ایران و به‌ویژه دو فیلم معروف او، «یک اتفاق ساده» و «طبیعت بی‌جان» متمرکز است و در مورد کارنامه خارج از کشور او به بیان کلیاتی اکتفا کرده و از نام بردن شماری از فیلم‌های او صرف‌نظر کرده، اما با نمایش تکه فیلم‌هایی از گفت‌وگوهای «شهید ثالث» و آوردن اسناد و اطلاعات تاریخی از کارنامه سینمایی و زندگی او، به خوبی مخاطب جوان و به احتمال ناآشنا با او را کنج‌کاو و علاقمند به آشنایی با زندگی و کار او می‌کند. با این همه، متن گفتار فیلم که با مخاطب قرار دادن خود «شهید ثالث»، تلاش کرده صمیمانه جلوه کند و به نوعی با احضار «شهید ثالث» در این تخطب، فضای فیلم را ملموس‌تر کند، باورپذیر نیست؛ چراکه فیلم، نشانه دیگری از هم‌کناری فیلمساز و «شهید ثالث» و صمیمیتی از آن دست، حتی در حد اظهار حس‌الفت فیلمسازی جوان با سلف خود به دست نمی‌دهد و از این رو، متن گفتار فیلم از حدود چارچوبی سانسیتی‌مانتال فراتر نمی‌رود. خاصه اینکه فیلم در مورد فیلمسازی است که در بیان حاق مفاهیم هیچ مصلحت‌اندیشی صوری و محتوایی را بر نمی‌تابید و از بیان سانسیتی‌مانتال در باب واقعیت زندگی محرومان و مطرودان احتراز می‌کرد. در صحنه‌ای از «طبیعت بی‌جان»، شاهد سوزن‌نخ کردن پیرزن فیلم هستیم که چند دقیقه تمام طول می‌کشد. این صحنه و صحنه‌هایی مشابه در فیلم‌های دیگر «شهید ثالث»، منتقدانی در پی داشت. در «سفر سهراب» اشاره می‌شود که منتقدان تا حد مطرح کردن کارنابدی فیلمساز در تدوین و حتی متهم کردن فیلمساز به هدر دادن بیت‌المال برای تجربه‌گرایی‌اش پیش رفته‌اند. در زمان نمایش فیلم، در این صحنه عده‌ای سالن سینما را ترک می‌کردند. «شهید ثالث» در گفت‌وگویی جواب می‌دهد کسانی که به این صحنه معترضند، نمی‌فهمند که زمانی فراخواهد رسید که خودشان پیر می‌شوند و چشم‌شان نمی‌بیند و سوزن‌نخ کردن را همین‌قدر طول می‌دهند. این بیان دقیق تکنیک «شهید ثالث» بود: خلق ریتم متناسب با محتوا با به‌کارگیری اصلی‌ترین عنصر هنر سینما توگراف، یعنی «زمان».

«شهید ثالث» در بیشتر فیلم‌هایش به‌ویژه باز در «یک اتفاق ساده» و «طبیعت بی‌جان» از ناباز یگر بهره برد. ناگفته پیداست چرا. خودش در باب «یک اتفاق ساده» می‌گوید: «من نمی‌توانم از هنر پیشه غیر حرفه‌ای «والنتینو» خلق کنم که یکی از ابروهایش بالا جسته. چشم مستند در این فیلم محسوس است برای اینکه به چیزی استناد شده که وجود دارد. قصه نیست. شوی سینمایی هم نیست.» برخورد «شهید ثالث» با «ناباز یگران» اش، برخوردی خارج از چارچوب‌های کلیشه‌ای و رایج سینمای «حرفه‌ای» است. فیلم‌های او تنها برشی از زندگی واقعی آنهاست و از همین رو، او خارج و پس از این برش نیز همراه سرنوشت آنها می‌شود؛ چنان که پسرک «یک اتفاق ساده» را در «طبیعت بی‌جان» به عنوان منشی صحنه انتخاب

مروری بر فیلم پاپ

روایت دردهای مشترک انسانی

هستند که در فیلم دیده نمی‌شوند. این وضعیت برزخوار پروسه رنجی را نشان می‌دهد که در دوری و به دست نیامدن معشوق پنهان است.

بازنمایی شرایط اجتماعی و سیاسی محیط در فیلم چنان است که به طور مثال در یکی از اپیزودها، وقتی پاپ در واتیکان در حال انتخاب شدن است و احتمال این را دارد که سیاهپوست باشد، این انتخاب برای سیاهپوستان بوشهری از اهمیت فراوانی برخوردار است. در فیلم نشان داده می‌شود کار دینال غنا یا نیجریه به احتمال خیلی زیاد پاپ بعدی و رهبر واتیکان خواهد بود و این احتمال، نظم زندگی خانواده فرج که مثل پاپ سیاهپوست هستند را برهم زده است. بدین وسیله کارگردان وجوه جهان وطنی و ارتباط گسترده مردمان جهان با هم را به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر، از درون این نظرگاه، فیلم روایت گوشه‌ای از زندگی سیاهانی است که سالیان پیش از وطن خود روی به مهاجرت آوردند. آنان برای فرار از فقر و بیماری و مرگ، کوچ کرده‌اند تا برده نباشند و در سرزمینی دیگر حقوقشان همسو با سفیدان باشد. گرچه این حقوق در روابط عرفی همچنان با مشکلاتی همراه است و کارگردان در نشان دادن آن به خوبی عمل کرده است. بدین ترتیب داستان فیلم حول محور اعضای یک خانواده و مشکلات آنها می‌چرخد و روایت گوشه‌ای از زندگی سیاهانی است که سالیان پیش روی به هجرت آوردند. این هجرت با اپیزود دیگر فیلم پیوند خورده است. بر این اساس داستان فیلم بیشتر به موضوع مهاجرت‌هایی می‌پردازد که در پس آن آدم‌ها هویت خود را می‌فروشند تا فقط در یک کشور پناهندگی بگیرند و مکان فیزیکی زندگی‌شان تغییر کند؛ جوانانی که با انواع و اقسام ترندهای تحقیرآمیز مواجه‌اند. با این حال، تلنگری که در فیلم پاپ به مخاطبان زده می‌شود جای تامل دارد و بر اساس آن کارگردان رهیافت جدید به زندگی در سینما را به نمایش می‌گذارد و در نهایت اندیشیدن به رستگاری و رهایی انسان‌ها، نویدی است که فیلم پاپ به ما می‌دهد.

ریتم، لحن و فضا سازی فیلم تابع شرایط اقلیمی و محیطی جنوب است و این رنگ و بوی جنوبی فارغ از اینکه بیننده را به یاد داستان‌های «احمد محمود» می‌اندازد، حال و هوای تازه‌ای در سینمای ایران به حساب می‌آید. از این رو، فیلم پاپ با توجه به اینکه ما را به فضای متفاوت و دیگری از آنچه همیشه دیده‌ایم، می‌برد و در معرض لوکیشن، زبان و لهجه، تاریخ، فرهنگ، هنر و نحوه زیستی تازه و بکر می‌گذارد، دیدنی است.

«پاپ» فیلمی اجتماعی و سه اپیزودی، درباره جوانان، مهاجرت و اوضاع اجتماعی امروز ایران است. نام اپیزودهای این فیلم، مکزیک، ایتالیا و انگلیس است. فیلم در بوشهر تصویربرداری شده و سه داستان در هم فرو رفته از یک خانواده سیاهپوست را روایت می‌کند.

دختر دانشجویی که مستاجر خانواده است و باید به هر شکلی به نامزدش که در بند است، کمک کند تا به ربوکاپ مکزیک برسد، پسر خانواده که به امید طی کردن کانال مانس هر روز در دریا شنا می‌کند و پاپ که قرار است بعد از کاخ سفید کلید واتیکان را هم در دست سیاهان بگذارد تا بالاخره تاریخ، بدهی‌اش را به سیاه‌ها پس دهد. این سه روایت، داستان سه اپیزود فیلم «پاپ» است. موسیقی فیلم پاپ از نوع جاز است و در جای جای فیلم بازیگران در گوشه خیابان نوازندگی می‌کنند. در شهری که نی انبان به عنوان ساز بومی مورد توجه است، نواختن موسیقی جاز با تاکید بر سیاهپوستان آن اقلیم بر درست بودن انتخاب کارگردان صحه می‌گذارد. از مسائل قابل تامل درباره فیلم پاپ می‌توان به روند طولانی نمایش آن اشاره کرد که نهایتاً این اثر در گروه هنر و تجربه به نمایش درآمد و از این منظر که تماشاگران گروه هنر و تجربه تماشاچسانی کیفی هستند، می‌تواند اتفاقی مثبت برای فیلم باشد. احسان عبدی‌پور به عنوان کارگردان بوشهری فیلم که از جنوب کشور آمده پیش از این «تنهای تنهای تنها» و «تیک‌آف» را ساخته بود و در ادامه مسیر فیلمسازی‌اش به پاپ می‌رسد، در تلاش است تا در آثارش فرهنگ زادگاه خود را به روشنی به مخاطب عرضه کند. «پاپ» فیلمی است که در کوچه پس‌کوچه‌های بوشهر روایت می‌شود و تن ندادن به فیلم‌های آپارتمانی از ویژگی‌های کارگردان آن محسوب می‌شود. این فیلم در سه اپیزود خود اعضای یک خانواده بوشهری را به نمایش می‌گذارد و هر اپیزود با اپیزود دیگر در ارتباط است. اپیزودهای فیلم پاپ در یک برش ثابت زمانی است که هر بار از زاویه نگاه یک فرد تعریف می‌شود. اپیزود در لغت یعنی رویداد اما در هنرهای نمایشی به تولید چندبخشی گفته می‌شود. بر این اساس اپیزودهای فیلم‌های اپیزودیک با هم مرتبط‌اند. مثلاً در مکانی واحد، قصه‌ها روایت می‌شوند. چنانکه در فیلم پاپ نیز از موقعیت مکانی و شخصیتی مشترک استفاده شده است. در عین حال در هر سه اپیزود که راوی عشق آدم‌های قصه همگام با بازنمایی شرایط اجتماعی و سیاسی محیط پیرامون آنها است، یک طرف رابطه غایب بوده و هستی، ترانه و توماج عاشق کسانی

محمد صدراغروی



روزنامه نگار

۸

پاپ

• کارگردان و نویسنده:

احسان عبدی‌پور

• بازیگران:

حدیث چهره‌پرداز

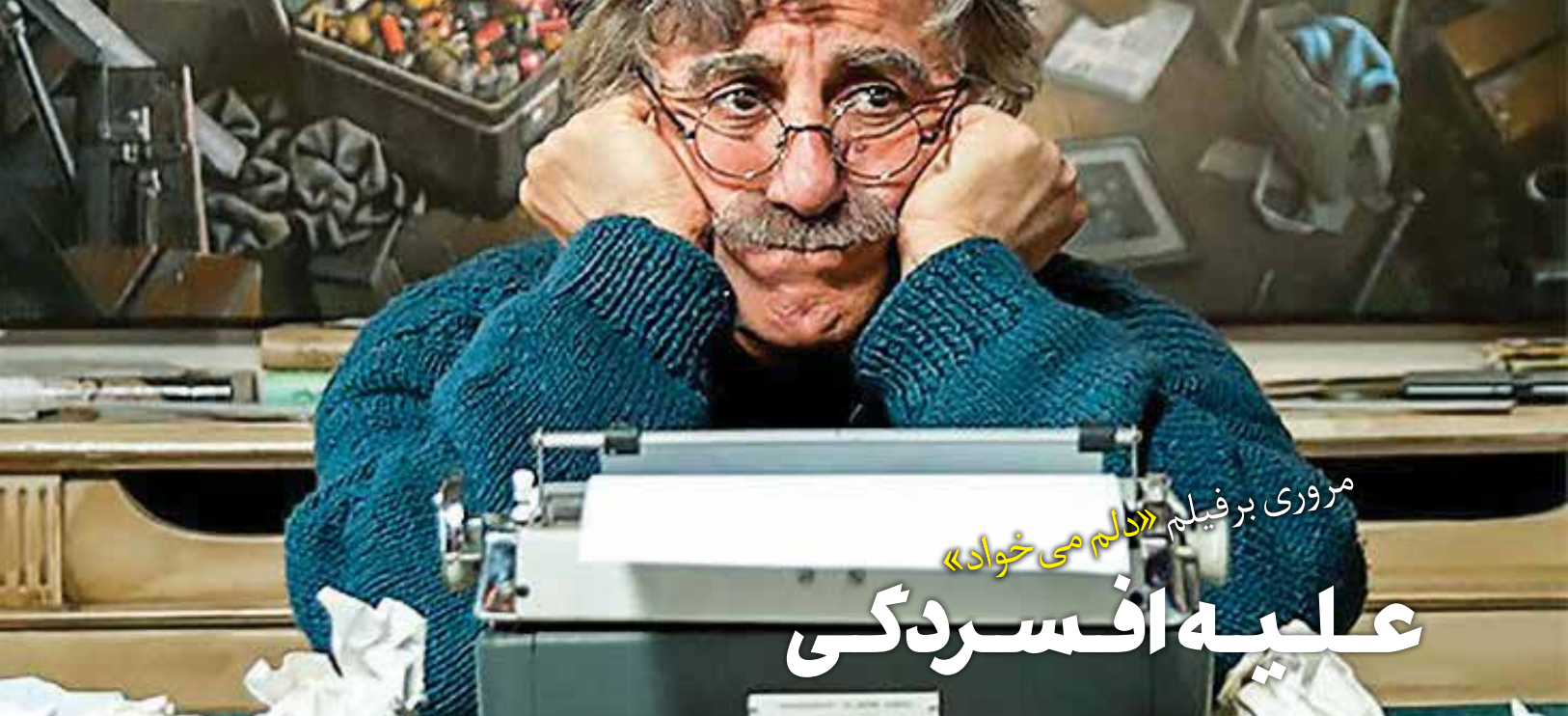
مرضیه بردک‌نیا

غلامرضا فرج‌زاده

توماج پورمراد، لیلادمان

ابراهیم تمهید، حسین قفلی

عباس پاک



مروری بر فیلم «دلم می‌خواد» علیه افسردگی

«دلم می‌خواد» فیلمی به کارگردانی بهمن فرمان‌آرا و نویسندگی امید سهرابی، محصول سال ۱۳۹۲ است که سال ۱۳۹۷ در سینماهای ایران اکران شد. این فیلم آخرین ساخته فرمان‌آرا درباره «بهرام فرزانه» نویسنده‌ای است که مدت‌هاست نمی‌تواند داستان بنویسد اما ناگهان بر اثر یک تصادف اتومبیل، آهنگی در ذهنش تکرار و تداعی می‌شود که او را به رقص درمی‌آورد و همین اتفاق، شوق نوشتن را در او برمی‌انگیزد.

بهمن فرمان‌آرا، کارگردان فیلم‌های «بوی کافور، عطر یاس»، «خانه‌ای روی آب» و «یک بوس کوچولو» در فیلم «دلم می‌خواد» سعی کرده است مولفه‌های سینمای خود یعنی تقابل مرگ و زندگی و فضای افسرده حاکم بر جامعه را حفظ کند و با تقطیع‌هایی از ملاقات روانپزشک با بیماران افسرده و جوه مختلف یک جامعه افسرده را به نمایش بگذارد.

یکی از این بیماران افسرده، بهرام فرزانه با بازی رضا کیانیان است که به عنوان نویسنده و هم‌زمان با از دست دادن یارانش، تنها و در نهایت افسرده شده است. در میان این افسردگی، تصادف به عنوان نقطه کلیدی فیلم، بهرام فرزانه را با وضعیت جدیدی مواجه می‌کند. بهرام فرزانه مدام در گوش خود یک موسیقی ریتم‌دار را می‌شنود و در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف به رقص درمی‌آید. بهرام می‌رقصد و می‌رقصد و حال خوشش به دیگران سرایت می‌کند.

با توجه به اینکه نام اصلی فیلم پیش‌تر «دلم می‌خواد برقصم» بود، همگام با نقش محوری رقص در مناسبات اجتماعی، در فیلم نیز نام کتابی که بهرام می‌نویسد بر نام قبلی و اصلی فیلم تاکید می‌کند. در این چشم‌انداز، برابند رابطه دیالکتیکی بهرام فرزانه با کاراکترهای دیگر مثل زن خیابانی با بازی مهناز افشار، همسایه مومن متظاهر و زن ارمنی و پرنده‌اش به شناخت کاراکتر اصلی و فضای زندگی او یاری می‌رساند. فیلم حول موسیقی، صدا و سکوت می‌گذرد و با حرکت میان مولفه‌های فوق پیمایش را منتقل می‌کند. باید در نظر داشت موسیقی «کارن همایونفر» نیز به عنوان یک عنصر دراماتیک به پیشبرد داستان فیلم یاری می‌رساند؛ چراکه شنیده شدن صدای موسیقی از سوی بهرام فرزانه به عنوان بخش محوری و سوررئالیستی اثر از منظر نشانه‌شناسانه دلالت بر معنایی خاص دارد و به خلق فضایی میان خیال و واقعیت و مرگ و امید می‌انجامد.

در عین حال تصادف، اعتیاد نسل جوان، مرگ و مسائل مربوط به زنان و مواجهه بهرام فرزانه با آنها در پرداخت به شخصیت اصلی فیلم یاری می‌رساند. از سوی دیگر، اتومبیل و خانه قدیمی، استفاده از ماشین تایپ، آشفته‌گی ظاهری و ... عناصری هستند که فیلمساز به منظور تعریف ابعاد مختلف شخصیتی بهرام فرزانه طراحی کرده است؛ شخصیتی که در یک روند تکاملی، زندگی را آهنگین و موزون می‌بیند.

نوع برخورد و نگاه بهرام فرزانه به زندگی به عنوان جذاب‌ترین شخصیت فیلم و با بازی برونگرای رضا کیانیان، لحظه‌های شاد و تلنگرآمیزی را برای بیننده رقم می‌زند. تلاش بهمن فرمان‌آرا برای نقد جامعه و مشکلاتش در فیلم «دلم می‌خواد» به وضوح افسردگی، دل‌مردگی، یاس و ناامیدی را نشانه رفته است. همین ایده و نوع تغییر روند رفتاری شخصیت اصلی فیلم و اتفاقی که پس از آن تغییر رخ می‌دهد، جذابیت‌هایی دارد که بیننده را به فکر فرو می‌برد. به لحاظ دکوپاژ، میزانشن، مولفه‌های بصری، حرکات و زوایای دوربین و قاب‌بندی‌ها نیز فیلم از یک محیط افسرده و غمگین به زندگی و نشاط رهنمون می‌شود. رقصیدن و رها شدن در شرایط محدود اجتماعی موضوعی است که می‌تواند مخاطب را ساعت‌ها مقابل پرده نقره‌ای نگه دارد و فیلم «دلم می‌خواد» را با تمام سانسورهایی که نسبت به آن اعمال شده، اثری قابل تامل نشان دهد تا آنجا که همه مردم همسو و یک‌دست با شخصیت اصلی فیلم می‌رقصدند و می‌رقصدند؛ یک میل ساده انسانی که زوایای مختلف و ابعاد شخصیتی افراد را نشان می‌دهد.

آخرین فیلم بهمن فرمان‌آرا تلاش می‌کند تا با زبانی شیرین نقدهای خود را به جامعه و شرایط وارد کند و در این میان از دغدغه‌های اجتماعی نیز سخن به میان آورد. مهمترین وجه فیلمنامه نیز در ایده مرکزی شوخی‌های کنایه‌آمیز با معضلات فرهنگی و سیاسی است که با نگاه استعاره‌ای کارگردان بر تضادهای اجتماعی تاکید دارد. در میان این نفی و اثبات‌ها، نگاهی که فرمان‌آرا در پایان فیلمش دارد، نگاهی امیدوارانه به نسل نو است و امید دارد نوزادانی که از بدو تولد با رقص، پا به این دنیا می‌گذارند، بتوانند نسلی شاد باشند و به فضای روشنی برسند. بنابراین در فیلم «دلم می‌خواد»، فرمان‌آرا می‌خواهد از دل تمامی وقایع تلخ اجتماعی اثرش به امید برسد.

۱۱

۸

دلم می‌خواد

• کارگردان:

بهمن فرمان‌آرا

• بازیگران:

رضا کیانیان، مهناز افشار

روبان‌نونهالی، بهناز جعفری

سحر دولتشاهی

پردیس احمدیه

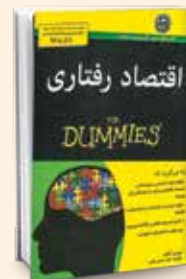
محمدرضا گلزار و صابر ابر

کتاب‌های ماه

V

اقتصاد رفتاری

- نویسنده: موریس آلتمن
- مترجم: دکتر محسن رنانی
- نشر: آوند دانش
- قیمت: ۳۹ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۴۰۰ صفحه



V

نظریه فمینیستی

- آسیب‌های اجتماعی و نابرابری (دوره ۲ جلدی)
- نویسنده: جوزفین دانون
- مترجم: فرزانه راجی
- نشر: چشمه
- قیمت: ۳۸ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۳۴۷ صفحه



«اقتصاد رفتاری» رشته‌ای است که با روش علمی روانشناسی شناختی، فاکتورهای مربوط به احساسات و اجتماع را در تحلیل و فهم بازارها و عوامل اقتصادی به کار می‌گیرد و بسیاری از عوامل جزئی را که به انتخاب‌های مالی کمک می‌کنند، بررسی می‌کند. کتاب اقتصاد رفتاری «آلتمن» توضیح می‌دهد که چگونه عوامل روان‌شناختی و اجتماعی نظیر الگوهای غریزی، فشار اجتماعی و قالب‌بندی ذهنی می‌توانند به شدت بر تصمیم‌گیری روزمره و انتخاب‌های مالی ما اثر بگذارند. کتاب اقتصاد رفتاری بر اساس مثال‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی و مبتنی بر دنیای واقعی، بینشی ارائه می‌دهد تا به سرمایه‌گذاران در پیشگیری از ارتکاب اشتباهات تکنیکی، به شرکت‌ها در درک ساز و کارهای نهفته در انتخاب‌های فردی و به دولت‌ها و شرکت‌های غیرانتفاعی در تصمیمات عمومی کمک کند.

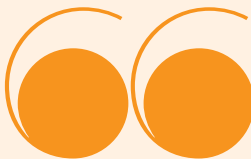
نویسنده این کتاب موریس آلتمن، استاد اقتصاد رفتاری و اقتصاد نهادی و رییس دانشکده اقتصاد و مالیه دانشگاه ویکتوریا در ولینگتون است. او طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ در جایگاه رییس انجمن توسعه اقتصاد رفتاری خدمت کرد و در سال ۲۰۰۹ به عنوان رییس انجمن اقتصاد اجتماعی انتخاب شد. آلتمن تاکنون بیش از ۸۰ مقاله داوری شده در حوزه اقتصاد رفتاری، تاریخ اقتصادی، روش‌شناسی و اقتصاد کلان تجربی و چهار کتاب در مورد نظریه اقتصادی و سیاست عمومی منتشر کرده است. او همچنین روی موضوعات تغییرات فنی درونزا، پیوندهای بین عدالت اقتصادی (حقوق بشر)، قدرت، رشد و توسعه اقتصادی و همچنین اهمیت نوع دوستی، اخلاق و عمل متقابل در نظریه اقتصادی تحقیق می‌کند. آلتمن پروژه‌های بزرگی را نیز در حوزه اقتصاد آزمایشگاهی رهبری می‌کند. یکی از این پروژه‌ها به بررسی نقش قیمت‌ها، درآمدها و متغیرهای اجتماعی در تعیین تقاضای مصرف‌کننده می‌پردازد. موضوع پروژه دیگر او، بررسی تاثیر بهبود شرایط کار بر میزان تلاش افراد و چگونگی تاثیر آن بر هزینه‌ها و سودآوری واحد است.

کتاب از یک مقدمه، ۵ بخش و ۱۸ فصل تشکیل شده است. بخش اول «معرفی اقتصاد رفتاری: علم انتخاب‌های دنیای واقعی»، بخش دوم «درک انتخاب»، بخش سوم «رشد کیک اقتصادی: اهمیت اقتصادی اخلاق، بهروزی و فرهنگ»، بخش چهارم «وقتی حباب‌ها، ر کودها و ناکارایی‌ها ممکن می‌شوند: بینش‌های رفتاری در دنیای واقعی اقتصاد» و بخش پنجم «بخش ده‌تایی‌ها» (ده کاربرد کلیدی اقتصاد رفتاری در سیاست عمومی) را شامل می‌شود. محورهای عمده‌ای که در کتاب مورد بحث قرار می‌گیرند عبارتند از: ۱- استفاده از مفروضات واقعی برای تحلیل‌های اقتصادی: بررسی مفروضات اقتصاد مشخص می‌کند که چگونه اقتصاددانان رفتاری، ملاحظات اجتماعی، روان‌شناختی و

فرهنگی را تحلیل می‌کنند. ۲- بررسی رابطه بین مغز و اقتصاد: درک اینکه چگونه رفتار انسانی و محیط بر پدیده‌های اقتصادی اثر می‌گذارد. ۳- بررسی نقش انتخاب آزادانه در تصمیم‌گیری اقتصادی: بررسی شرایطی که ضروری است تا افراد با وجود محدودیت‌های پیش روی خود، انتخاب‌هایی داشته باشند که بیانگر اولویت‌های آنهاست. ۴- شاد شدن: شناسایی عواملی غیر از ثروت و پول که برای ایجاد شادی افراد بسیار مهم هستند، مانند عواملی که توسط اقتصاد رفتاری تعریف شده‌اند.

در اوایل قرن بیستم میلادی و در جریان موج اول فمینیسم و تلاش برای کسب حق رای، عده زیادی از زنان خود را فمینیست نامیدند؛ واژه‌ای که با آغاز دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی و اوج گرفتن موج دوم جنبش‌های اجتماعی جای خودش را در ادبیات، سیاست، هنر، تاریخ، اقتصاد، حقوق، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی باز کرد. در پاسخ به سوالاتی درباره چیستی فمینیسم، پاسخی جامع نمی‌توان داد. گروهی آن را جنبشی سازمان‌یافته برای به دست آوردن حقوق زنان قلمداد می‌کنند، گروهی آن را چشم‌اندازی در پی رفع کردن فروردستی، ستم، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها علیه زنان می‌دانند و گروهی نیز آن را یک ایدئولوژی می‌پندارند که هدفش نه فقط برابری زنان و مردان که دگرگون‌سازی تمام ساختارهای اجتماعی است. با وجود تعریف‌های گوناگون، فمینیست‌ها همگی معتقدند که به زنان به خاطر جنسیت‌شان ظلم شده است.

«جوزفین دانون» سنت فکری فمینیستی آمریکارا با تمامی پیچیدگی‌اش بررسی می‌کند. کتاب نظریه فمینیستی گزارشی است جامع از ارتباط تفکر فمینیستی با تاریخ اندیشه سیاسی، آرمان‌های روشنگری، انقلاب و ضدانقلاب سه قرن گذشته و مبارزات پیگیر زنان برای حقوق، احترام و همچنین فرصت‌های برابر زندگی. این کتاب یکی از مهمترین آثار موجود در زمینه نظریه فمینیستی است. هدف اصلی کتاب پاسخ به این پرسش است: «فمینیسم چیست؟» و در این راستا مبنای فلسفی و نظری گرایش‌های متفاوت فمینیستی، همچون مارکسیسم، فرویدیسم، اگزیستانسیالیسم و غیره را نیز مورد مطالعه و بررسی قرار داده و همین امر کتاب را به منبعی غنی و قابل رجوع برای اندیشه‌های فمینیستی تبدیل می‌کند. دانون بدون قضاوت و شعارپردازی، تحركات و فعالیت‌های زنان را از زمانی که نام فمینیسم به خود می‌گیرند، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد؛ از دوران روشنگری و فمینیسم لیبرال تا فمینیسم فرهنگی قرن نوزدهم، دیدگاه‌های اخلاقی قرن بیستم و بالاخره با عنوان «به سوی قرن بیست و یکم» خواننده را در پاسخ به پرسش «فمینیسم چیست؟» به قرن بیست و یکم رهنمون می‌شود و مباحث جدیدی همچون



کیفیت زندگی، مفهومی چندجانبه و چندبعدی است که تنها جنبه‌های مادی زندگی را دربر نمی‌گیرد بلکه سنجش و اندازه‌گیری آن، در گرو دسترسی به عوامل و امکانات مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی است

✓

مبانی اقتصاد رفتاری

- نویسنده: نرگس حاجی ملادرویش
- نشر: نهادگرا
- قیمت: ۳۰ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۲۶۰ صفحه



<

✓

زنان و کیفیت زندگی

- نویسنده: فریاد سیدان
- ناشر: تیسرا
- قیمت: ۲۴ هزار و ۹۰۰ تومان
- تعداد صفحات: ۲۴۸ صفحه



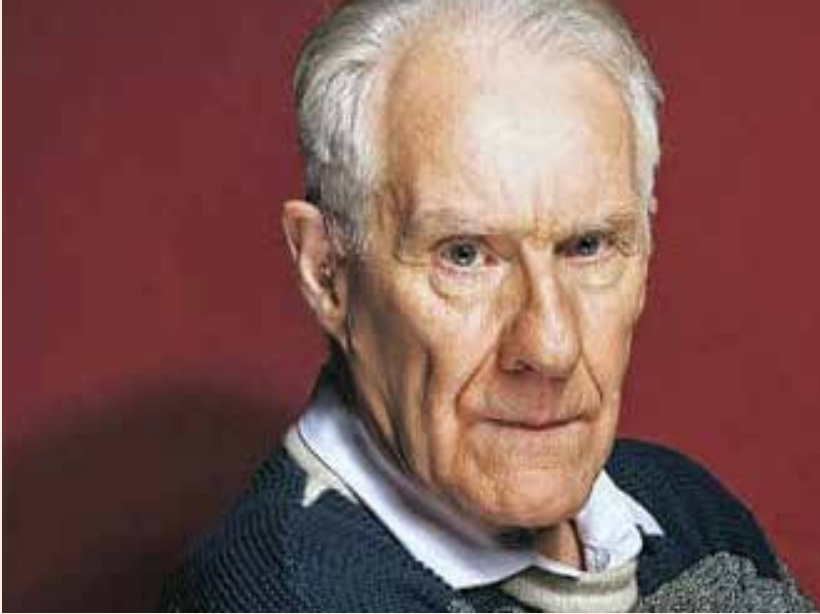
بر آن می‌پردازد. در ادامه فصل ۵ نظریه‌های رفتاری تصمیم‌گیری تحت خطر و نحوه عزیمت از نظریه‌های کلاسیک را شرح می‌دهد و نظریه چشم‌انداز را به تفصیل توضیح می‌دهد. فصل ۶ برای مخاطبینی نوشته شده که به دنبال ترسیم ترجیحات تحت ریسک هستند و علاقمند به کار آزمایشی‌ها. فصل ۷ و ۸ کتاب هم با نحوه مدل‌سازی ترجیحات در طول زمان به صورت کلاسیک آغاز می‌شود و بعد به نظریه‌های رفتاری پیرامون ترجیحات در طول زمان می‌پردازد.

کیفیت زندگی، مفهومی چندجانبه و چندبعدی است که تنها جنبه‌های مادی زندگی را دربر نمی‌گیرد بلکه سنجش و اندازه‌گیری آن، در گرو دسترسی به عوامل و امکانات مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی است. در چند دهه اخیر دگرگونی‌های بنیادی و اساسی در وضعیت زنان به وقوع پیوسته که منجر به تحولاتی در زمینه چندگانگی نقش و جایگاه اجتماعی آنان در بخش‌هایی از جامعه شده است. برخی از پژوهشگران بر آنند که نقش‌های چندگانه اجتماعی، شغلی و خانوادگی منابع گوناگونی هستند که منافع متعددی را در اختیار افراد قرار می‌دهند و پاداش‌ها و امتیازات متعددی را به همراه می‌آورند که بر کیفیت زندگی زنان می‌افزایند. بهبود کیفیت زندگی و رشد قابلیت‌های انسانی زنان یکی از ملاک‌های اصلی ارزیابی سطح توسعه انسانی پایدار است و طیف گسترده‌ای از شاخص‌ها را شامل می‌شود. این پدیده هم ابزار و هم هدف توسعه انسانی پایدار بوده و در بستر عدالت اجتماعی و جنسیتی تحقق می‌یابد. در سال‌های اخیر در زمینه کیفیت زندگی زنان، مطالعات اندکی صورت گرفته به‌ویژه در ایران، به تفاوت‌های جنسیتی در این باره توجه کافی نشده است. کتاب «زنان و کیفیت زندگی» تألیف فریاد سیدان، عضو هیات علمی دانشگاه الزهراء (س) از جمله معدود مطالعات در زمینه کیفیت زندگی زنان در شهرهای ایران است که در چندین بخش تنظیم شده است. در بخش آغازین، مطالبی پیرامون جنسیت و کیفیت زندگی، نیازهای اساسی و انسانی زنان، ویژگی‌های جنسیتی، قابلیت‌های انسانی زنان و کیفیت زندگی، کیفیت زندگی به مثابه توسعه انسانی، عدالت جنسیتی و توسعه پایدار، سرمایه اجتماعی و کیفیت زندگی زنان نگاشته شده است. بررسی ویژگی‌های جنسیتی کیفیت زندگی زنان و زندگی شهری، تجربه و ادراک زنان از کیفیت زندگی در فضای شهری، نیازهای عملی و استراتژیک زنان در فضاهای شهری و درک و تجربه زنان از تردد در معابر و استفاده از حمل‌ونقل شهری، در بخش دوم کتاب مطرح شده است. بررسی اشتغال زنان در شهرها و کیفیت زندگی آنان، اقتصاد و دوگانگی‌های جنسیتی در شهر، جهانی شدن، شهرنشینی و تقسیم کار جنسیتی در شهرها و به حاشیه

اکوفمینیسم، چند فرهنگی، پست مدرنیسم و فمینیسم جهانی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. کتاب با پیشگفتار نویسنده آغاز می‌شود و در پی آن در ۸ فصل به گرایش‌های مختلف فمینیستی می‌پردازد: روشنگری فمینیسم لیبرال، فمینیسم فرهنگی قرن نوزدهم، فمینیسم و مارکسیسم، فمینیسم و فرویدیسم، فمینیسم و آگزیستانسیالیسم، رادیکال فمینیسم، دیدگاه اخلاقی فمینیسم فرهنگی قرن بیستم و به سوی قرن بیست و یکم.

موضوع علم اقتصاد پیش از هر چیز مطالعه رفتار انسان است. در طول ۴۰ سال گذشته، اقتصاد رفتاری روش مدل کردن رفتار انسان را به چالش کشیده است. اقتصاد رفتاری به مدد یافته‌های تجربی به مستند کردن خطاهای اقتصاد مسلط و بهینه‌سازی مدل‌های اقتصادی می‌پردازد. با دریافت جایزه نوبل توسط «ریچارد تیلر» به خاطر نگارش کتاب اقتصاد رفتاری، مباحث این شاخه از علم اقتصاد در سراسر دنیا از جمله ایران به شدت داغ شد و در بسیاری از کشورها از جمله ایران کتاب او به سرعت ترجمه و انتشار یافت. اخیراً اولین کتاب تالیفی اقتصاد رفتاری در ایران «مبانی اقتصاد رفتاری؛ تصمیم‌گیری فردی» با تألیف «نرگس حاجی ملادرویش» فارغ‌التحصیل دانشگاه لستر انگلستان و استاد دانشگاه الزهراء (س) و با مقدمه «حسین راغفر» روانه بازار نشر شده است.

اگر مباحث علم اقتصاد را به تصمیم‌گیری‌های فردی و تصمیم‌گیری‌های متقابل جمعی تقسیم کنیم، اقتصاد رفتاری در هر دو حوزه یافته‌های قابل توجه فراوانی داشته است. از آنجا که فهم تصمیم‌گیری‌های متقابل افراد مستلزم درک نحوه تصمیم‌گیری فردی است، روند تاریخی تحولات اقتصاد رفتاری از نحوه تصمیم‌گیری فردی آغاز شده و نویسنده در ابتدای کتاب به این تصمیمات می‌پردازد. برای آشنایی دانشجویان و مخاطبان با روند شکل‌گیری پیشرفت‌های علمی که در طی مناقشه و نقد و تعامل شکل می‌گیرند، سعی شده به نحوه شکل گرفتن اقتصاد رفتاری و روش‌شناسی آن پرداخته شود. هدف کتاب، ارائه اقتصاد رفتاری به صورت رسمی و کاربردی است به نحوی که ابزاری باشد برای علاقه‌مندان به انجام تحقیقات در این حوزه. نویسنده سعی کرده بنیان‌های اقتصاد رفتاری، معرفی و نحوه عزیمت از مدل‌های اقتصاد نئوکلاسیکی شرح داده شود. با توجه به ارائه نظریه‌های اقتصاد نئوکلاسیک و نظریه‌های رفتاری به صورت همزمان، خوانندگان علاقه‌مند و آشنا با مباحث اقتصادی نیز می‌توانند کتاب را دنبال کنند. فصل ۳ کتاب به انتخاب‌های مصرف‌کننده و تقاضای می‌پردازد. فصل ۴ با مقدمه‌ای از مفاهیم احتمال آغاز می‌شود و سپس به تبیین نظریه‌های تصمیم‌گیری تحت ریسک به‌ویژه نظریه مطلوبیت مورد انتظار و نقدهای وارد



۷

منشاء درد ما جای دورتری است

- نویسنده: آلن بدیو
- مترجم: مهدی رضایی
- انتشارات: دیبایه
- قیمت: ۹ هزار و ۵۰۰ تومان
- تعداد صفحات: ۸۴ صفحه



۷

دانشگاه از نردبان تاسایان

- نویسنده: عباس کاظمی
- انتشارات: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- قیمت: ۲۶ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۵۲۰ صفحه



رانده شدن زنان در اشتغال شهری از دیگر مباحث این کتاب در بخش سوم است. در بخش پایانی کتاب، افزایش مهاجرت زنان به شهرها و تأثیرات آن بر کیفیت زندگی آنان با توجه به مباحثی چون بررسی توازن جنسیتی در مهاجرت به شهرها، روند جهانی شدن و افزایش مهاجرت‌های شهری و بین‌المللی زنان، آسیب‌های اجتماعی و مهاجرت زنان به شهرهای گرفته شده است.

«آلن بدیو»، متولد سال ۱۹۳۷ در رباط (مراکش)، فیلسوف، نویسنده و نماینده نویسنده فرانسوی است. او در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ با «آلتوسر» همکاری می‌کرد و در همان سال‌ها در مدیریت دانشگاه پاریس - ونسن نقش داشت. سپس به یک گروه مائوئیستی پیوست که این همکاری تا سال ۱۹۸۰ ادامه یافت. او از فیلسوفان جناح چپ رادیکال فرانسه به شمار می‌رود و تاکنون کتاب‌های زیادی از او در حوزه سیاست، فلسفه و هنر منتشر شده است. کتاب «منشاء درد ما جای دورتری است» متن سخنرانی بدیو در سمیناری است که چند روز پس از کشتار ۱۳ نوامبر سال ۲۰۱۵ درباره این حوادث انجام داد و اکنون «بهر روز عارفی» آن را به فارسی ترجمه کرده است. در ۱۳ نوامبر یک رشته از حملات هماهنگ شده تروریستی متشکل از تیرباران‌های دسته‌جمعی و بمب‌گذاری‌های انتحاری در منطقه‌های مختلف شهر پاریس، منجر به کشته شدن ۱۳۰ نفر و مصدومیت تعداد زیادی از فرانسویان شد. به عقیده بدیو، یکی از وظایف اساسی و همیشگی عدالت تا حد امکان، گسترش فضای عواطف عمومی و مبارزه با محدودیت‌های هویتی است و اینکه به خاطر داشته باشیم که فضای سیه‌روزی از فضاهایی است که سرانجام در سطح کل انسانیت مطرح است. در نتیجه ما هرگز نباید خود را در چارچوب گفتارهای محدودکننده هویتی و منطقه‌ای محبوس کنیم.

بدیو در این کتاب، ساختار ذهنی جهان معاصر و چارچوب عمومی آنچه که رخ می‌دهد را توضیح می‌دهد. هدف او، روشن ساختن تغییرات در ساختار ذهنی جهان معاصر است، به آن صورتی که از سال‌های دهه ۸۰ قرن گذشته شکل گرفته است. سپس آثار عمده این ساختار را بر مردم، با همه گوناگونی و درهم آمیختگی شان بررسی می‌کند. به عقیده بدیو، این جهان ذهنیت‌های غیرعادی ایجاد کرده که مشخصه‌های دوران امروزی‌اند. او، سه ذهنیت نمونه متمایز را تفکیک می‌کند. در بخش چهارم، او در مورد آنچه که چهره‌های معاصر فاشیسم می‌نامد، توضیح می‌دهد. در بخش پنجم به خود رویداد پاریس در همه جنبه‌های اجزای تشکیل دهنده‌اش می‌پردازد. قاتلان چه کسانی‌اند؟ عاملان این جنایت جمعی کیستند؟ و این عملیات را چه باید نامید؟ در بخش ششم به ایجاد دولت و پروردن افکار عمومی حول دو واژه «فرانسه» و «جنگ» می‌پردازد. بخش هفتم، به تلاش در جهت

ایجاد اندیشه‌ای متفاوت می‌پردازد، به این معنا که از شکل دادن افکار عمومی از سوی دولت و سمت‌گیری واکنشی آن اهرار کند. در پرتو کل مسیر، این بخش به شرایط آنچه بازگشت به سیاست رهایی بخش می‌نامد، مربوط می‌شود.

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم کتاب دانشگاه، اخیراً کتاب «از نردبان تاسایه» را به قلم «عباس کاظمی» منتشر کرده است. کتاب حاضر مجموعه مقالات، یادداشت‌ها و مصاحبه‌هایی است که ظرف یک دهه در حوزه عمومی منتشر شده است. کتاب در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول به مسائل آموزش عالی و دانشگاه به معنای کلی می‌پردازد. در بخش دوم، به پدیده جدید اقلیت‌های دانشگاهی اشاره شده که ناشی از تحولات جدید دانشگاه است. بخش سوم، زندگی و حیات علوم اجتماعی در ایران را روایت می‌کند و بخش چهارم، به تجربه مطالعات فرهنگی در ایران اختصاص یافته است.

بخش اول با نگاهی کلی، روند شکل‌گیری و تأثیر آموزش عالی و نهاد دانشگاه را در دنیای امروز نشان می‌دهد و درباره این پرسش‌ها تامل می‌کند که دانشگاه‌های ما به کجا می‌روند؟ روزمره شدن دانشگاه‌ها با پدیده «مک‌دونالدی» شدن چه ارتباطی دارد؟ آیا کلاس درس، مرده است و دانشگاه‌ها چیز زیادی برای آموختن به ما ندارند؟ در چند دهه گذشته، چگونه پدیده‌های جدید دانشگاهی، تحت تأثیر نظام‌های کنکوری شکل گرفته‌اند؟ به طور کلی در این بخش نشان داده می‌شود که چگونه با تغییر چهره دانشگاه در دهه‌های اخیر، مسائل آن نیز تغییر کرده است. محور بخش دوم کتاب، موضوع اقلیت‌های جدیدی است که وارد نظام دانشگاهی می‌شوند. گروه‌بندی‌های جدیدی در دانشگاه ایجاد شده که توجه به آنها برای آینده ضروری است؛ پرولتاریای پژوهشی، حق‌التدریسی‌ها، پیمانی‌ها، نوکیستان دانشگاهی و برون‌سپاران بخشی از این اقلیت‌ها به شمار می‌آیند. به زعم نویسنده، توجه به این اقلیت‌های جدید برای جامعه ما ضروری است زیرا بحران‌ها و مسائل اجتماعی در این اقلیت‌های جدید ریشه دارند. بخش سوم با عنوان نظریه‌زدگی و علوم اجتماعی، به یکی از مناقشات مهمی می‌پردازد که «کاظمی» در چند سال اخیر مطرح کرده است؛ اینکه در ایران، رویکرد علوم اجتماعی نسبت به امر نظری و مواجهه‌اش با آن، بیمارگونه و در تمنا تولید نظریه به دام پیچیده بازی با نظریات غربی افتاده است. بخش چهارم، سرنوشت مطالعات فرهنگی در ایران را طی یک دهه گذشته شرح می‌دهد. مجموعه این مطالب به سه شکل متفاوت عرضه شده‌اند. برخی از آنها مقالاتی بوده‌اند که در مجلات عمومی منتشر شده‌اند، برخی در قالب سخنرانی بوده که کاظمی سعی کرده ساختار آنها را حفظ کند و برخی نیز مصاحبه‌هایی هستند که در زمان‌های مختلف انجام شده است.

آتی‌نو

نشریه‌ای برای زندگی

تنها هفته‌نامه اختصاصی
حوزه رفاه و تأمین اجتماع

www.ahangeatiye.ir
www.atiyehnoweekly.ir
@atiyeno



تأمین ۲۴

سایت خبری

رسانه قلمرو رفاه
و تأمین اجتماع

www.ahangeatiye.ir
www.tamin24.ir
@tamin24



رویدادهای
قلمرو رفاه و تأمین اجتماع
را آنلاین دنبال کنید



سازمان تأمین اجتماعی
معاونت امور استانها
اداره کل اتباع

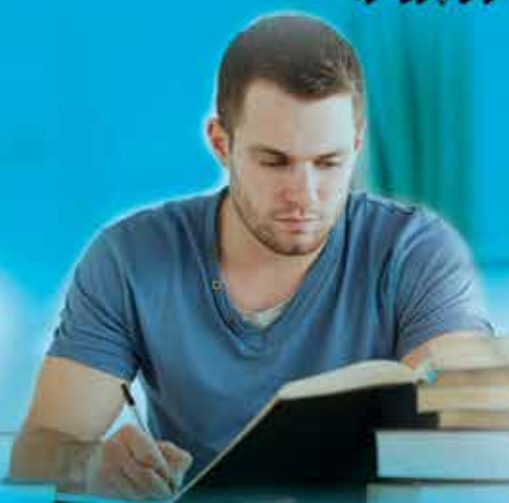
ارمغان سازمان تأمین اجتماعی برای ایرانیان خارج از کشور

ایرانیان ساکن در خارج از کشور اعم از شاغل و غیر شاغل می‌توانند برای بیمه‌پردازی و یا ادامه آن به روش‌های زیر اقدام نمایند:

- مراجعه حضوری متقاضی یا وکیل قانونی او به یکی از شعب سازمان تأمین اجتماعی در سراسر کشور
- مراجعه حضوری متقاضی یا وکیل قانونی او به یکی از کارگزاری‌های خارج کشور
- مراجعه به سایت اداره کل اتباع به نشانی: www.mss.tamin.ir

خدمات و حمایت‌های سازمان تأمین اجتماعی برای ایرانیان خارج از کشور:

- (الف) مستمری بازنشستگی
- (ب) مستمری از کارافتادگی
- (ج) مستمری بازماندگان
- (د) درمان داخل کشور
- (ه) پرداخت کمک هزینه وسایل کمک پزشکی (اروتز و پروتز)
- (و) کمک هزینه کفن و دفن



www.mss.tamin.ir